



مرکز تحقیقات اسلامی

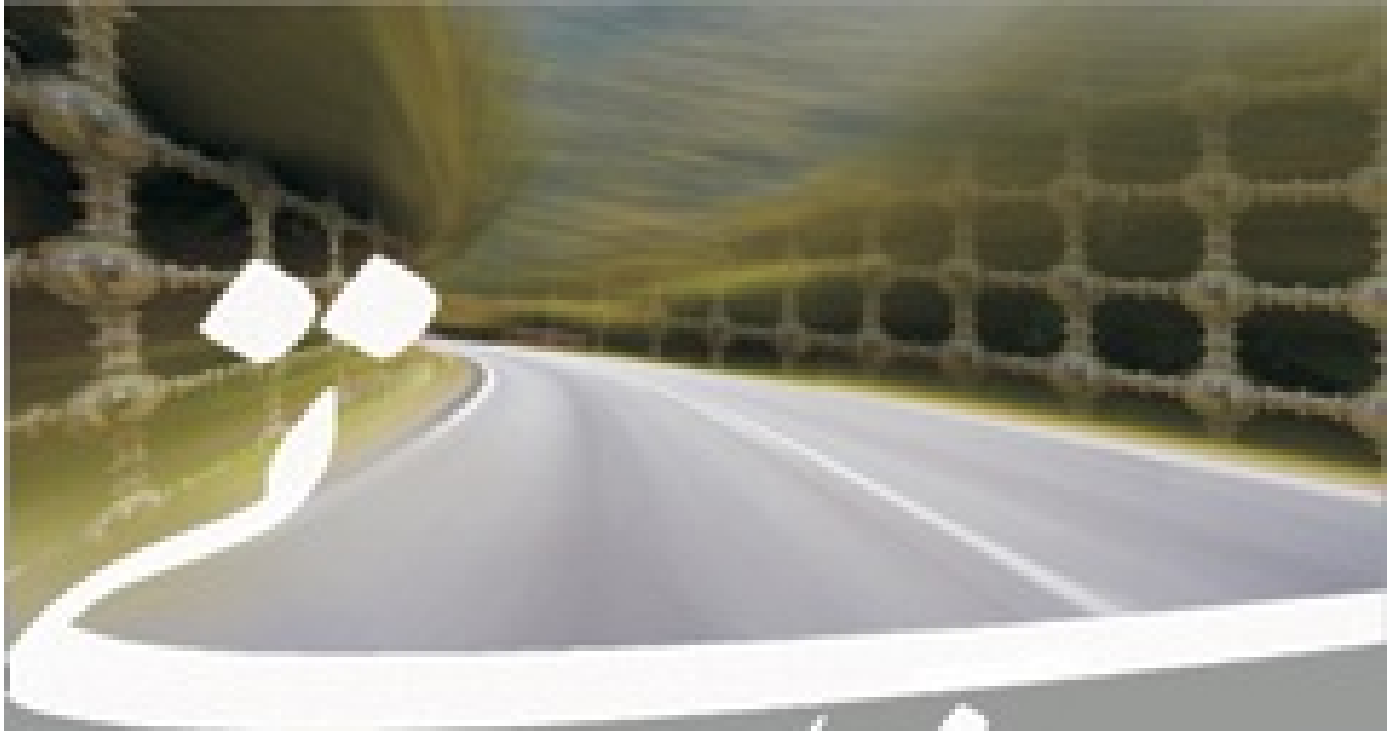
اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



سفرهای زیبار

در فرهنگ مردم

سید علیرضا هاشمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرهای زیارتی در فرهنگ مردم

نویسنده:

علیرضا هاشمی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مشخصات کتاب

سرشناسه: هاشمی، علیرضا
عنوان و نام پدیدآور: سفرهای زیارتی در فرهنگ مردم/علیرضا هاشمی.
مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۷۸-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۸۷ - ۱۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: زیارت -- آداب و رسوم.
رده بندی کنگره: BP۲۶۲/س۲۲۰۱۳۸۷۷
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶
شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۱۶۸۲۷
ص: ۱

اشاره

بخش عمده فرهنگ یک جامعه، به عقاید و رفتارهای آن جامعه، بستگی دارد. در واقع عقاید و اخلاقیات، رفتارهای انسان را شکل می‌دهد و خلیقیات اجتماعی، رفتارهای اجتماعی را به وجود می‌آورد که با مرور زمان به صورت یک فرهنگ همگانی درمی‌آید. ممکن است این فرهنگ در زمینه‌ها و موضوعات مختلف، شکل بگیرد؛ فرهنگ شهرنشینی، فرهنگ معاشرت، فرهنگ ازدواج، فرهنگ رانندگی، فرهنگ سیاسی و

یکی از این فرهنگ‌ها که قدمت زیادی دارد، آداب و رسوم است که مردم ایران زمین، در سفرهای زیارتی انجام می‌دادند که بسیاری از آن آداب و رسوم، هنوز هم در میان شهرها و روستاهای کشورمان انجام می‌شود. مطالبی که در این مجموعه گردآوری، شده بنا بر

فراخوان صدا و سیما، از دهه چهل به بعد، توسط مردم و از جای جای میهن عزیزمان به صدا و سیما ارسال شده و در برنامه‌های مختلف از آن استفاده شده است. مؤلف محترم با مراجعه به آرشیو صدا و سیما آن‌ها را گزینش و جمع‌آوری کرده تا در اختیار همگان قرار گیرد. این مرکز با توجه به موضوع کتاب که مروری بر آداب و فرهنگ مردم در سفرهای زیارتی است، پس از ویراستاری و نمونه‌خوانی، آن را چاپ و در اختیار عموم قرار داده است. لازم به ذکر است، از آنجایی که تاریخ بعضی از آداب و رسوم ذکر شده به سال‌های دور، برمی‌گردد؛ توجه به دو نکته اساسی، ضروری به نظر می‌رسد:

اول آنکه: این آداب و رسوم که گاهی تنها آداب یک روستا یا یک محله را عنوان می‌کند، برای دیگران الزام آور نیست و ما تنها به دنبال نقل آن‌ها بوده‌ایم و از اثبات یا نفی آن‌ها صرف نظر کرده‌ایم.

نکته دوم آنکه: با توجه به اینکه اکثر این آداب و رسوم مربوط به قبل از انقلاب است، و هنوز فرهنگ‌ها کاملاً بر اساس اسلام شکل نگرفته بود گاهی به آدابی برخورد می‌کنیم که خلاف صریح اسلام و عرف نظام جمهوری اسلامی ایران است که بدین وسیله یادآور می‌شویم آداب و رسوم که خلاف فرهنگ ایرانی و اسلام است از آن محیط سرچشمه گرفته و ربطی به اسلام و نظام ندارد. لذا عزیزان برای عمل به این فرهنگ‌ها، ابتدا باید نسبت به صحت و سقم آن تحقیق نمایند. در پایان از جناب آقای سید علیرضا هاشمی که در گردآوری این مجموعه زحمات زیادی را متحمل شده‌اند تقدیر و تشکر می‌نمائیم و امیدواریم که این مجموعه مورد توجه و استفاده همگان قرار گیرد.

معاونت آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظم رهبری

جدول آوا نگاری

جدول آوا نگاری به کار رفته در این کتاب

پیش گفتار

انسان‌ها در زندگی خود از دیرباز توجه ویژه به سفر داشته‌اند؛ به طوری که از مهاجرت‌های اولیه برای تصاحب سرزمین‌های حاصلخیز گرفته تا سفرهای دور و نزدیک تجاری و بعدها سفرهای سیاحتی و زیارتی، همه و همه بیانگر توجه روح بلند انسان نسبت به سفر است.

می‌توان گفت سفر یکی از مهم‌ترین عناصر زندگی

انسان بوده است. دیدن، حرکت، ارتباط، اکتشاف، کسب درآمد، تجربه‌های جدید و پرورش روح و معنویات، از مواردی هستند که موجب دگرگونی انسان‌ها می‌شوند. سفر و زندگی به نوعی با هم مشابه‌اند؛ زیرا زندگی خود نوعی سفر است؛ سفری که با تولد آغاز می‌شود و با مرگ به پایان می‌رسد. بنابراین، سفر را می‌توان دارای دو عنصر جدایی و پیوند دانست. جدایی از مبدأ و پیوند به مقصد؛ آنچه به نحوی با آن‌ها مرتبط است، همان «درد جدایی» و «شادی پیوند» است.

به همین دلیل این جدایی و پیوند، برای مسافر و همچنین بستگان وی که نظاره‌گر سفر بوده‌اند، همراه با آیین و مراسمی بوده تا این درد جدایی، به طور موقت تسکین یابد.

آداب سفر، با قصد و اراده، برای انجام سفر آغاز می‌شد. تهیه توشه راه، طلب حلالیت، پرداخت خمس و زکات مال، برطرف کردن کدورت، نوشتن وصیت، رضایت گرفتن از فرزندان، همسر و پرداخت مهریه در صورت مطالبه همسر، همه از مواردی بودند که فرد زائر، قبل از حرکت، نسبت به آن اهتمام می‌ورزید. در این بین اطلاع‌رسانی این سفر با چاووش بود که حضور او و اشعار و مرثیاتی که می‌خواند، از آداب پیش از سفر شمرده می‌شد.

همراهی چاووش در روز حرکت و بدرقه‌اهالی نیز بخش مهمی از سفرها بود. آنگاه با جدایی زائر از خانواده و دوری او از روستا، شهر و دیار خود، خانواده او آدابی را بجا می‌آوردند که از آن جمله‌اند:

برگزاری مجالس قرائت قرآن به شکرانه سلامتی زائر،

پختن آش پشت‌پا،

نصب پرچم و بالاخره انتظار برای بازگشت.

شادمانی به جهت شنیدن خبر بازگشت مسافر و زائر، آغازی برای برخی آداب دیگر سفر بود، مانند: پرداخت انعام به کسی که خبر

بازگشت زائر را

می‌رساند، مراسم استقبال اهالی و در کنار آن، چاووش خوانی دوباره، ذبح گوسفند، دیده‌بوسی، زیارت قبولی گفتن و در نهایت برپایی سفره ولیمه که از سنت‌های خاص سفرهای زیارتی بود.

آداب پایانی این‌گونه سفرها با تقدیم هدایا و سوغات متبرک از سوی زائر به اوج خود می‌رسید و بدینسان مرحله پیوند دوباره زائر با خانواده، پس از مدتی فراق و جدایی موقت آغاز می‌شد. شخص زائر، دیگر شخصیت جدیدی پیدا کرده بود. درارتباطات اجتماعی، او را با القاب جدیدی؛ چون حاجی، کربلایی و یا مشهدی صدا می‌زدند. بنابراین، در چرخه‌ای از جدایی و پیوند، زائر علاوه بر بهره معنوی از سفر زیارتی، از جایگاه معنوی خاصی برخوردار می‌شد.

مطالب این کتاب، برگرفته از اسنادی است که از دهه چهل، در بایگانی واحد فرهنگ مردم، در صدا و سیما نگهداری شده است. این اسناد از اقصی نقاط کشور از سوی فرهنگیاران و به درخواست برنامه «فرهنگ مردم» در خصوص سفرهای زیارتی، شامل: قم، مشهد، عتبات عالیات و سفر معنوی «حج» و آداب و مراسم ویژه این‌گونه سفرها ارسال شده است.

این کتاب، در هفت فصل تنظیم شده که عبارت‌اند از:

۱ مقدمات سفر؛

ص: ۱۴

۲ بدرقه؛

۳ چاووش و چاووش خوانی؛

۴ ملزومات و تدابیر سفر؛

۵ پیشباز؛

۶ باورها و اعتقادات؛

۷ ادبیات شفاهی.

امید است این بررسی، در راستای حفظ و نگهداری از میراث ارزشمند تمدن ایرانی اسلامی، مضامین مناسبی را، همراه با اسناد و مدارک مکتوب، برای علاقه‌مندان فرهنگ کشورمان، به ارمغان آورد.

لازم است از همکاری خوب بایگانی فرهنگ مردم مرکز پژوهش‌های صدا و سیما و واحد فرهنگ مردم اداره کل پژوهش‌های رادیو در ارائه اسناد، تشکر و قدردانی نمایم؛ همچنین بر خود لازم می‌دانم

از همکاری خانم مریم نجفی که در مرحله جمع آوری اطلاعات و فهرست اسامی فرهنگیاران اینجانب را همراهی کردند،
سپاسگزاری نمایم.
سید علیرضا هاشمی

فصل اول مقدمات سفر

اشاره

در زمان‌های نه چندان دور، افراد برای رفتن به زیارت حج، به صورت کاروانی و گروهی، با کشتی سفر می‌کردند و به مکه مکرمه مشرف می‌شدند. آن زمان زائران، حدود شش ماه راه می‌پیمودند تا به خانه خدا برسند و اعمال حج را بجا آورند و با معبود خود راز و نیاز کنند و سرانجام به سلک حاجیان در آیند. در خلال شش ماه مسافرت و یک ماه انجام اعمال واجب و سپس بازگشت به شهر و دیار خود، حدود

یک سال و اندی، زائر از خانه و خانواده خود دور بود، از این رو تعهداتی در قبال آن‌ها داشت که باید، قبل از مسافرت انجام می‌داد.

رفتن به زیارت عتبات عالیات و مشهد مقدس نیز شخص زائر را ملزم به انجام کارهایی می‌کرد. در محیط کوچک روستا، وقتی این خیر می‌پیچید که فلانی در فلان ماه، عازم زیارت است، از حدود یک ماه قبل از عزیمت، مقدمات سفر را فراهم می‌کرد. اقداماتی که فرد قبل از سفر انجام می‌داد، شامل تنظیم وصیت‌نامه، رسیدگی به امور مالی، پرداخت بدهی به طلبکاران، برطرف کردن کدورت‌های گذشته و حلالیت‌طلبی؛ زیرا فرض بر این بود که شاید در این سفر، بازگشتی نباشد. از این رو مسافر خود را از قید و بند امور دنیوی رها می‌کرد تا با آسودگی خیال و اطمینان خاطر سفرش را آغاز کند.

مشهدی معصومه، بانوی سالمند و خوش برخورد سیرجانی در مورد سفرهای زیارتی چنین نقل می‌کند: «بچه بودم که پدرم همراه با بابو (پدر بزرگ) و دو تا عاموم (عموهایم) از راه دریا با قُراب (کشتی) به مکه رفتند و از اونجا هم قاجاقی (غیرقانونی) رفتند کربلا، سفرشون یکسال طول کشید. شاید هم بیشتر، فقط یادم هست که وقتی پدرم رفت، برادرم گُمر (۱) بود. وقتی برگشت بچه راه می‌رفت و دندون در کرده بود، حالا

۱- به نوزادی می‌گویند که حداکثر چهار ماهه باشد.

حساب کن ببین سفرش چند وقت طول کشید؟ یک صبح وقتی از خواب بیدار شدم پدرم را توی رختخواب دیدم، خیلی ذوق زدم، اما یادم نیست که چطور اومد و چی سوغاتی آورد. بعداً شنیدم که سخت ناخوش شده بود و اگر امام حسین (ع) مُعْجِز (معجزه) نمی کرد، تو ولاتا غریبی (ولایت غربت) طی (تلف) شده بود. اونوقت ها سفرهای زیارتی ۶ ماه تا یکسال طول می کشید و مسافرین لِت و کُت (صدمه) زیادی می دیدند و ناخوش می شدند و می مردند. حتی جنازه شون هم به شهر و دیار شون برگردونده نمی شد. اون وقت ها از قطار و ماشین خبری نبود و برای رفتن به

زیارت حضرت رضا(ع) و حضرت معصومه(س) و شاهچراغ(ع) و سفرهای معمولی از مال و چارپا(الاغ، اسب، قاطر) استفاده می‌شد و مسافری توی کارومسرای(کاروانسرای) بین راه اتراق می‌کردند، تا هم مال و هم چارپا شل موندگیشون درکنن(رفع خستگی کنند) و هم خودشون نون و آبی بخورند. آن سال‌ها سفر به صورت جمعی و قافله‌ای انجام می‌شد و هیچ‌کس به تنهایی سفر نمی‌کرد. فصل بهار بهترین موقع مسافرت بود و در فصل زمستان و چله تابستان کمتر کسی به سفر تفریحی و حتی زیارتی می‌رفت، مسافرت با مال و چارپا خیلی سخت بود و در نتیجه سفر به کندهی انجام می‌شد. بسیار اتفاق می‌افتاد که مال و چارپایی در بین راه بترکه(بمیرد) و مشکلات سفر چند برابر بشه، تازه اگر دزدای سر گردنه(راهزنان) به قافله حمله می‌کردن گلاچه گل می‌شد(بدتر از بد می‌شد) و سفر به آخر نمی‌رسید.» (۱) قصد و اراده برای سفر زیارتی همراه با مقدماتی بوده است که از آن‌ها می‌توان به این شرح نام برد:

۱ تأمین مخارج سفر

استطاعت مالی، در هر سفر زیارتی لازم و ضروری است؛ برای مثال در دستجرد گلپایگان: «اگر یک نفر ثروتش به اندازه‌ای شود که بتواند به زیارت خانه خدا برود، مستطیع می‌شود.» (۱) (۲) از این رو، بیشتر مردم، حساب مال و ثروت خود را داشتند، تا اگر به میزان معینی رسید، بر اساس فتوای رهبران دینی، دین خود را ادا کنند و به زیارت خانه

۱- سیف‌الله احمدی، دستجرد گلپایگان، ۱۳۶۰

۲- البته این فرهنگ، بر گرفته از اعتقادات پاک اسلامی است.

خدا مشرف شوند. سفر به عتبات عالیات نیز از آرزوهای مردم به‌شمار می‌رفت. از این رو افراد آرزومند با جمع‌آوری محصول، فروش آن و پس‌انداز حاصل از آن، مقدمات سفر زیارتی کربلا را فراهم می‌کردند.

در تاکستان قزوین «همه ساله در اوایل فصل پاییز، بیشتر مردم در تدارک سفر کربلا بودند، آن زمان، سواری [مسافرت] با اسب، قاطر و الاغ انجام می‌گرفت و با چارپایان به کربلا سفر می‌کردند.» (۱) پابوسی امام رضا(ع) نیز از آرزوهای مردم بوده است و همه ساله گروه بسیاری به زیارت بارگاه آن حضرت در مشهد مقدس نایل می‌شدند. در شهر کازرون: «زن‌ها خیلی علاقه‌مند به زیارت، به خصوص زیارت حضرت رضا(ع) هستند، به همین دلیل به تدریج با پس‌انداز، «روارچینی»

(ini ravor)

، خیاطی و ترشی‌سازی، مخارج رفتن به زیارت آن حضرت را فراهم می‌کنند.» (۲) بنابراین، جدای از سفر واجب حج، که لازمه آن برخورداری از تمکن مالی فرد بود، سفرهای دیگر زیارتی با عشق و آرزومندی و با پس‌انداز مختصر انجام می‌شد. چه بسا، افراد با صرفه‌جویی در زندگی روزمره، پس‌انداز چند سال خود را به این قبیل

۱- حاج علی محمد طاهری، تاکستان قزوین، ۱۳۵۴

۲- محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۵۲

۲ زمان سفر، برای زیارت

به استثنای سفر زیارتی حج که در زمان خود؛ یعنی ماه ذی‌الحجه صورت می‌گیرد، عزیمت برای زیارت عتبات عالیات و مشهد مقدس باید در زمان مساعدی انجام می‌شد. توصیف‌های موجود در اسناد واحد فرهنگ مردم، فصل پاییز را به عنوان فصل سفر زیارتی معرفی کرده است. این فصل، تناسبی نیز با سفرهای غیر زیارتی دارد. به دلیل این که بیشتر زائران را کشاورزان تشکیل می‌دهند، فصل پاییز به عنوان فصل سفرهای زیارتی مطرح می‌شود. (۱) از جمله دلایل این انتخاب، می‌توان به مساعد بودن وضعیت آب و هوا و سازگاری این فصل با فراغت‌های بعد از برداشت محصولات کشاورزی اشاره کرد. در فرهنگ مردم هونجان آمده است: «در فصل پاییز مردم هونجان وقتی می‌خواهند به زیارت

۱- این موضوع در خصوص سفر به عتبات عالیات به نحوی در برخی سفرنامه‌ها منعکس است، به طوری که اوژن اوبن، در کتاب خود (ایران امروز) آورده است: زمان مسافرت به کربلا- و نجف، فصل پاییز است. در سفرنامه گروته نیز آمده است: موقع رسیدن زائران، مقارن با هنگام برداشت محصول است؛ زیرا زائران، اوایل پاییز حرکت می‌کنند و در موقع بازگشت، وقتی از اینجا می‌گذرند، شهر فوق‌العاده شلوغ می‌شود.

امام هشتم (ع) بروند، ده روز قبل از حرکت همدیگر را می‌بینند و روز حرکت را مشخص می‌کنند تا در این ده روز دست و پای خود را جمع کنند. آن‌ها این سفر را ده نفره انجام می‌دهند.» (۱) در سند دیگری مربوط به روستای حسین‌آباد ناظم ملایر آمده است: «از این آبادی هر سال اوایل پاییز، که مصادف با جمع‌آوری محصول باغ‌ها و برداشت خرمن‌هاست، تعداد زیادی از کشاورزها و کسبه، به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف می‌شوند.» (۲) در ابراهیم‌آباد میامی سمنان نیز: «فصل پاییز

۱- علی عباس قلی خسرویان، هونجان، شهرضا، اصفهان،

۲- مراد عبدلی، حسین‌آباد ناظم، ملایر، ۱۳۴۶

معمولاً فصل سفرهای زیارتی بوده است. از جمله دلایل این انتخاب، مساعد بودن وضعیت آب و هوا و سازگاری این فصل با فراغت‌های بعد از برداشت محصولات کشاورزی است. در روزگار قدیم در مناطقی از شاهرود به ویژه ابراهیم آباد میامی، پس از برداشت محصول کشاورزی، روز حرکت خود را به اطلاع فامیل و وابستگان می‌رساندند. و بعد سه شبانه روز در روستا چاووش خوانی به راه می‌افتاد و مردم از آماده شدن زائرین مطلع می‌شدند.» (۱)

۳ وصیت کردن

در گذشته، وصیت، پرداخت خمس و زکات، رسیدگی به امور مالی و پرداخت بدهی از مهم‌ترین اقدامات پیش از سفرهای زیارتی؛ به ویژه حج و عتبات عالیات به شمار می‌رفت. فرهنگ نوشتن وصیت در جای جای ایران مشهود است، از جمله: در زنجان: «آن زمان، حاجی شش ماه راه می‌پیمود تا به مکه می‌رسید و پس از انجام وظایفش، شش ماه دیگر در راه بود تا به محل سکونت خود برمی‌گشت.

او پیش از سفر نیازهای خانواده خود را، برای یک سال در نظر می گرفت و می خرید، سپس خمس و زکات مال خود را پرداخت می کرد. آنگاه وصیت می نوشت. سپس به سراغ خویشاوندان، همسایگان و آشنایان خود که مستمند بودند می رفت و به آنان کمک مالی می کرد. بعد به کاروانسرای می رفت که قرار بود کاروان از آنجا حرکت کند و از روز حرکت، که معین شده بود، باخبر می شد.» (۱) در کاشان: «در زمان های قدیم، اهالی روستاهای کاشان، برای سفر زیارتی بارگاه امام حسین (ع)، از الاغ و قاطر استفاده می کردند. چند روز پیش از رفتن، زائر یک نفر با سواد را به خانه دعوت می کرد تا وصیت نامه اش را بنویسد. آنگاه آن را نزد یکی از بزرگان ده می گذاشت تا در صورت فوت احتمالی، مطابق آن عمل کنند.» (۲) در فارس: «زائر سیوند فارس که قصد زیارت خانه خدا را داشت و جواز سفر دریافت کرده بود به ترتیب زیر آماده می شد: او به محض دریافت جواز، خمس و زکات مال خود را جدا می کرد و به سادات و فقرای محل می پرداخت. سپس با طرف حساب خود تسویه کرده، اگر با کسی کدورتی داشته و یا قهر بود، حتی اگر کوچکتر از خودش بود، صلح و سازش می کرد. آنگاه وسایل رفت و برگشت و حتی مخارج بازگشت

۱- محمدعلی رجایی، زنجان، بی تا

۲- محمدعلی پهلوانیان، جهق، قمصر، کاشان،

خود را مشخص و یک نفر از فرزندان بزرگ، عیال یا داماد خود را وکیل مخارج بازگشت خود می‌کرد و دستورات لازم را به او می‌داد. در عین حال وصیت‌نامه خود را تجدید می‌کرد و به دست عیال یا شخص مورد اعتماد دیگری می‌داد.» (۱) در سیرجان کرمان: «زمانی که شخص تصمیم به سفر زیارتی مکه یا کربلا، می‌گرفت، ابتدا تمام بدهی‌اش را تسویه می‌کرد و حساب خمس و زکاتش را مشخص می‌نمود، آنگاه به تأمین نیازهای خانواده پرداخته، سرپرستی خانواده را به شخصی مَحرم و دلسوز می‌سپرد و در نهایت آسودگی خیال، با

کوله‌باری از آذوقه عازم سفر می‌شد.» (۱) در تربت حیدریه نیز وقتی یک نفر قصد مسافرت به مکه را دارد: «در یک مجلس افراد و پیشنماز شهر را دعوت می‌کند. آنگاه تمام پول و ثروت خود را حساب می‌کند و خمس، زکات و قرض‌هایش را می‌دهد، بعد نزد میهمان‌ها وصیت می‌کند و وصیت‌نامه را به دست پیشنماز شهر می‌دهد و او امضا می‌کند. سپس از آن وصیت‌نامه، نسخه دیگری تهیه می‌کند و یک نسخه را خودش برمی‌دارد و دیگری را به پیشنماز یا یکی از نزدیکان خود می‌دهد.» (۲) در دستجرد گلپایگان: «زائر خانه خدا، ابتدا پیش یکی از آقایان (روحانی) می‌رود و ثروت خود را حساب می‌کند و هر مقدار که بدهکار باشد، می‌دهد. سپس چند روز قبل از عزیمت، به دیدن تمام دوستان و اقوام می‌رود و از آن‌ها عذرخواهی می‌کند تا اگر در گذشته حرفی زده و آنها را رنجانده است، بدین وسیله، از او بگذرند و او را حلال کنند. زائر قبل از بستن بار سفر باید وصیت کند و «وصیت‌نامه» بنویسد که اگر به سفر رفت و بازنگشت، مالش چطور بین فرزندان و زنش تقسیم شود. وقتی وصیت‌نامه را نوشت، آن را به دست زنش می‌دهد.» (۳)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۲- فائزه اسحاق‌نیا، تربت حیدریه، خراسان، ۱۳۴۹

۳- سیف‌الله احمدی، دستجرد، گلپایگان، ۱۳۶۰

۴ پرداخت مهریه همسر

پرداخت مهریه همسر، از جمله رسومی بود که افراد مستطیع، قبل از تشرّف به حج انجام می دادند، اما به دلیل استحکام خانواده و برخی الزامات عرفی و عُلقه‌ای که بین زن و مرد، حاکم بود و نوع سفر زیارت خانه خدا، مهریه، توسط زن به شوهرش بخشیده می شد. با این وجود در صورت بخشیده نشدن مهریه، شوهر قبل از سفر حج، مهریه همسر خود را پرداخت می کرد. در شوشتر: «کسی که قصد سفر حج داشت،

نمی‌بایست بدهکار باشد، باید خانه‌ای از خودش داشته باشد. اگر دختر یا پسر بزرگی داشت، باید خرج عروسی آن‌ها را کنار می‌گذاشت. سپس نزد مجتهد می‌رفت و ثروت خود را اعلام کرده و خمس و زکات پول‌ها را رد می‌کرد. آنگاه مجتهد به دنبال همسر زائر می‌فرستاد و از او می‌پرسید که شما مهریه خود را می‌خواهی یا آن را به شوهرت می‌بخشی؟ زن هم یا مهریه‌اش را می‌خواست یا می‌گفت: مهریه‌ام «ا شیر مارش حلالترش (۱)»

(eram eri o
eratlah)

و به این ترتیب مهریه را به شوهرش می‌بخشید. (۲) در دزفول «شخصی که حج برایش واجب بود، نزد حاکم شرع می‌رفت، خمس و زکات خود را مطابق حساب حاکم شرع، پرداخت می‌کرد؛ سپس ردّ مظالم می‌نمود و مهریه زن را پرداخت می‌کرد، آنگاه آماده سفر می‌شد.» (۳) در زاهد شهر فسا نیز رسم چنین بود: «کسی که فریضه حج بر او واجب می‌شد، خدمت یکی از مجتهدین می‌رفت، اموال، دارایی و موجودی خویش را اعلام می‌کرد، سپس حاج آقا، مقداری از وجوهات را برمی‌داشت و می‌گفت: مقداری را میان سادات محل تقسیم کن؛ آنگاه زائر، مهریه همسر خود را

۱- مهریه از شیر مادرش، حلالتر؛ کنایه از اینکه به او بخشیدم

۲- منیژه عشق پرور، مسجد سلیمان، ۱۳۴۹

۳- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

ص: ۳۴

پرداخت می کرد.» (۱)

۱- علی محمد هاشمی زاده، زاهد شهر فسا، فارس، بی تا

۵ طلب بخشش و حلالیت از دیگران

سفر، نزد مردم با ایمان، همواره یادآور سفر آخرت است. از این رو مردم در سفرهای زیارتی؛ قبل از حرکت، میان اهالی محل و روستا، از خویشان، نزدیکان و همسایگان خود حلالیت می‌طلبیدند تا با خاطر آسوده قصد زیارت کنند.

در شهرستان سراب: «شخصی که می‌خواست به حج مشرف شود و به اصطلاح حاجی شود، ابتدا سر و وضع خودش را متناسب با آن نام مرتب می‌کرد؛ مثل تغییر لباس از کهنه به نو، تراشیدن موی سر و گذاشتن ریش، آنگاه شب قبل از حرکت، معتمدین و ریش‌سفیدان محل را برای شام دعوت می‌کرد تا مجلس تودיעی باشد. آنگاه پس از صرف شام روحانی محل درباره سجایای اخلاقی ائمه اطهار(ع) سخنرانی می‌کرد و در پایان، مسافر از همه حلالیت می‌طلبید.» (۱) در قزوین: «شخص یا اشخاصی که قصد زیارت عتبات عالیات را داشتند، یک هفته قبل از سفر، به دیدار آشنایان، اقوام و همسایگان می‌رفتند و از آنان

حلالیت می‌طلبیدند.» (۱) در دزفول: «شخصی که آماده رفتن به حج است، بعد از این که اعمال مذهبی را از اشخاص آگاه پرسید و انجام آن را فرا گرفت، آنگاه پیش افرادی می‌رود که قبلاً به آن‌ها زور گفته و یا جنگ و برخوردی با آن‌ها داشته است و از آن‌ها "حلالی" می‌طلبد.» (۲) در بستک فارس، که یکی از روستاهای بندرعباس است، زائر خانه خدا این گونه عمل می‌کند: «یک شب قبل از حرکت، همه بستگان و خویشاوندان را در خانه

۱- محمدرضا بندرچی، قزوین، ۱۳۵۶

۲- یوسف علی تابنده، دزفول، ۱۳۴۹

خود جمع می کند و ضمن کشیدن قلیان، نوشیدن چای، صرف شیرینی و گفت و شنود، از همه آنها «حلال بودی» (۱) می طلبد و به آنها می گوید: اگر بدی یا ناراحتی از من دیده‌اید، مرا ببخشید و حلال کنید، سپس دست یک یک آنها را می گیرد و حاضران در پاسخ می گویند: «حق حلال، خَشْت بَیت»
(etib to ax el lah qah)

؛ یعنی از حقّ خودم گذشتم، برو خوش باش و مهمانان پس از گفت و شنود عادی، درباره زیارت، حرم، کعبه و خانه خدا صحبت می کنند و برای مسافر دعا می کنند و از خداوند، سلامتی او را خواستار می شوند. (۲) میان اهالی بندر انزلی: «وقتی کسی تصمیم می گرفت به زیارت مشهد مقدس یا کربلا نائل شود، ولیمه می داد. ولیمه دادن، دعوت کردن عده‌ای از مردم برای شام بود. بعد از صرف شام، مردم، نذورات خود را به زائر، می دادند و هنگام خداحافظی، شخص زائر از یکایک آنها "رضایت مندی" می گرفت.» (۳) در زنجان، وقتی روز حرکت کاروان حج، برای زائر مشخص می شد: «خانواده زائر وسایل پذیرایی میهمانان را تدارک می دید و از چاووش خوان دعوت می کرد که به پشت بام رفته و با صدای بلند، به

۱- در کازرون به این رسم «حلال بادی» می گویند (محمد مهدی مظلوم زاده، کازرون، ۱۳۵۳).

۲- ایرج شکرانیان، بستک فارس، بندرعباس، ۱۳۷۸

۳- سید محمد علی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

مناجات پردازد تا همسایگان و رهگذران مطلع شوند که فلانی به مکه عزیمت خواهد کرد و مدت سه روز در منزل می‌نشیند. در این سه روز عده‌ای از شهر، بخش یا روستا، به منزل زائر آمده با او دیدار می‌کردند و زائر از فرد آنان حلالیت می‌گرفت، عذرخواهی می‌کرد و می‌خواست تا اگر در گذشته از او بدی‌ای دیده‌اند، او را ببخشند و یا اگر مردم از وی حَقّ و حقوقی طلب داشتند، زائر آن‌ها را نقداً پرداخت می‌کرد و یا طلبکار از طلب خود صرف‌نظر می‌کرد. پس از روز سوم، زائر به کوی و برزن و بازار آمده و هر آشنایی را که می‌دید از او حلالیت می‌گرفت.» (۱)

نکته قابل توجه، در این بازدیدها آن بود که در بین این دیدارها، برخی از افرادی که قبلاً به سفر حج مشرف شده بودند، زائر خانه خدا را راهنمایی می کردند؛ به عنوان مثال، می گفتند: برای اینکه از گروه و دوستانش جدا نگردد و گم نشود، چه نشانه‌هایی را در نظر بگیرد، کدام جهت کعبه را به عنوان نشانه برگزیند؛ کنار آب زمزم یا کنار سنگ حج‌الاسود را انتخاب کند و ... (۱) (۲) مردم بهبهان نیز: «به کسی که در حال رفتن به زیارت مکه، کربلا- و مشهد بود «زوّار» می گفتند؛ زوّار اگر زن بود، یک مجلس زنانه تشکیل می داد و زن‌های همسایه، آشنا و اقوام به دیدار او می رفتند و ضمن بوسیدن پشت دست او، التماس دعا می گفتند و او هم، از آن‌ها حلالیت می طلبید. در این مجلس، از مهمانان با چای و شیرینی پذیرایی می شد.» (۳) اهالی دستجرد گلپایگان نیز به این اعتقاد دارند که: «مسافر خانه خدا، قبل از سفر، یکی از کارهایی که باید انجام دهد تا حج او مورد قبول واقع شود این است که اگر در طول عمرش با کسی نزاع کرده باشد

۱- محمد حسین کریمی، قمبران، سمیرم سفلی، اصفهان، ۱۳۶۵

۲- جالب آن است که اگر زائر، فردی مادی بود، برخی افراد طریقه بردن ارز قاچاق را نیز به او یاد می دادند. گاهی نیز در صورتی که زائر نزد اهالی، خوشنام نبود، مثلاً رباخواری می کرد، برخی مردم پشت سر او می گفتند که این مرد پول‌هایش حرام است، می رود به عرب‌ها پول بدهد تا برای او بخورند، یا اگر خسیس بوده می گفتند: در جیب حاجی آقا را تار عنکبوت گرفته

۳- غلام امانی، بهبهان، خوزستان، ۱۳۵۳

و تا آن هنگام با او صلح نکرده باشد، باید هر طور شده با او صلح کند و فرد را از دست خود راضی کند؛ حتی اگر آن شخص بگوید که مثلاً من مبلغی از تو می‌گیرم و با تو آشتی می‌کنم، باید به خواسته او تن دهد و او را راضی کند، تا بدین ترتیب با جلب رضایت حجّ او مورد قبول خداوند قرار گیرد.» (۱) شایان ذکر است در بسیاری از موارد، رسم «حلالیت‌طلبی» علاوه بر آنکه دو سه روز قبل از سفر، در منزل زائر صورت می‌گرفت، تا روز حرکت نیز تداوم می‌یافت و زائر یا زائران خانه خدا، عتبات عالیات یا مشهد مقدس، در روز حرکت نیز به هنگام

بدرقه اهالی، در پای قافله یا نزدیک اتوبوس، این حلالیت خواهی را ادامه می‌دادند.

در رسم دیگری: «روزی که زائرین می‌خواهند از جیتوی ورامین، برای زیارت مشهد مقدس حرکت کنند، اهالی، زائرین را تا پای اتوبوس بدرقه می‌کنند، آنگاه مردها صورت مردها و زنها صورت زنها را می‌بوسند و از یکدیگر «قربت بایی» (i b tabroq)

می‌گیرند. مثلاً می‌گویند: ما را حلال کنید، ما رفتن مان با خودمان است و برگشتن مان با خداست. بدرقه کنندگان نیز می‌گویند: حلال زندگانی، ان شاء الله که به خوبی و خوشی برمی‌گردید.» (۱) در بروجرد نیز «وقتی بدرقه کنندگان، زائر حرم حضرت امام رضا(ع) را تا پای ماشین بدرقه می‌کنند، با دست دادن، از شخص زائر خداحافظی می‌کنند و زائر «حلال‌واری» می‌گوید.» (۲) اهالی جَهَق، از توابع قمصر کاشان: «صبح روز حرکت، دور خانه زائر گرد می‌آمدند و زائر معمولاً با مردم این‌طور خداحافظی می‌کرد: ما را حلال کنید، ببخشید، هر کاری کردیم ما را ببخشید. مردم هم می‌گویند: حلال زندگی تو باشد، صد بار بروی زیارت. سپس تا محل سوار شدن زائر او را همراهی

۱- فاطمه حنا پازوکی، جیتوی ورامین، ۱۳۴۷

۲- غلامحسین کرزبر، بروجرد، ۱۳۴۷

می کردند.» (۱) در ورزشه بخش کوهپایه اصفهان: «کسی که از زوّار امام رضاست، پای اتوبوس از همه «حلالیت طلبی» می خواهد، به طوری که با یک یک بدرقه کنندگان دست داده، روبوسی می کند و می گوید: "حلالم کن، اگر بدی کردم ببخش" و بدرقه کننده هم در جواب می گوید: حلال، خوش باشد، امانت بروی، سلامت برگردی، التماس دعا، در حرم یادی هم از ما بکن.» (۲) (۳)

۱- علی پهلوانیان، جهق، قمصر، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۹

۲- محمد حق شناس، ورزشه، کوهپایه اصفهان، ۱۳۴۹

۳- در این روستا اگر زوّار به اتفاق خانواده به زیارت بروند، حدود سیصد زن نیز به بدرقه آن زن که زائره است می آیند؛ البته زن های این ده همه با چادر سفید که از کرباس تهیه شده است در بدرقه شرکت می کنند و تنها زائر زن با چادر مشکی و نقاب در میان زن ها دیده می شود.

لازم به ذکر است که: «یکی از وظایف بزرگترها در مورد برخی زائران، برپایی جلسات آشتی‌کنان بود. هدف از برپایی اینگونه مجالس که دعوت شدگان، به صرف آشرشته یا اصطلاحاً «آش آشتی‌کنان» دعوت می‌شدند، رفع کینه و کدورت بود و زائر در چنین موقعیتی به راحتی تسلیم می‌شد و گاه در آشتی کردن پیش قدم می‌شد و با قلبی صاف و خالی از کینه، عازم سفر می‌شد.»

(۱)

همچنین زائران معمولاً پس از فراغت از کارهای مربوط به سفر و خداحافظی از اقوام و آشنایان، یکی دو روز قبل از حرکت را به نظافت شخصی اختصاص می‌دادند و ساعاتی صرف اصلاح سر و صورت و حنا بستن می‌کردند. زنان توسط آرایشگرهای خانوادگی در منزل اصلاح می‌شدند و مردان موی سر و محاسنشان را در حمام اصلاح می‌کردند؛ مثلاً در سیرجان: «چسباندن موی سر با روغن و تخم‌مرغ و قهوه قوتو، اهمیت فراوان داشت و زائرین حداقل دو تا سه مرتبه قبل از سفر موی سرشان را می‌چسباندند و بر این عقیده بودند که این عمل از ریزش مو جلوگیری می‌کند و خواب را افزایش می‌دهد و از

ضعف بینایی و شنوایی جلوگیری می‌نماید. به همین دلیل، پس از مراجعت، در اولین فرصت به مداوای سر می‌پرداختند و در اصطلاح «سروکله را می‌چسبانند» تا قوای از دست رفته را بازگردانند. پس از چسباندن سر، نوبت به حنا گذاشتن می‌رسید و زائرین یک روز را به این کار اختصاص می‌دادند و ساعاتی را در حمام عمومی می‌گذرانند تا موی سر و محاسن و دست و پایشان به خوبی رنگ بگیرد. صرف ناهار و چای و قلیان نیز در حمام؛ خصوصاً حمام زنانه، کاری عادی بود و مشتریانی که اصطلاحاً به حمام «رنگ و حنای» می‌رفتند، غذاهایی از قبیل شامی، کوکو، گوشت کوبیده و مشت کباب با خود می‌بردند و ناهارشان را

در حمام میل می کردند. کشیدن قلیان در حمام به این دلیل بود که دود آن را به دست و پاها بدمند تا حنا پررنگ تر شود و دوام بیشتری پیدا کند و در طول سفر، رنگ آن از بین نرود. حنا بستن در بین مردم این دیار، اهمیت خاصی داشت. این سنت در بین مرد و زن رایج بود و همانگونه که خانم‌ها نسبت به رنگ مو و حنای (سرانگشتی) توجه داشتند، آقایان نیز به رنگ مو و محاسن خویش اهمیت می دادند.

آن سال‌ها، استحمام در حمام های عمومی انجام می شد و اوستای حمام با توجه به موقعیت مشتریان، وظایف خاصی داشت، اوستا موظف بود هنگام خروج زائر از حمام او را از زیر آینه و قرآن تا کند (بگذراند) و در مراجعت نیز به دیدار وی رفته، سوغاتی اش را دریافت نماید و مشتری می بایست پولی را به عنوان انعام، پای (کنار) آینه و قرآن بگذارد و از دست اندرکاران حمام، خداحافظی کرده بحل بودی بطلبد (حلالیت بطلبد)، نیمی از انعام، به اوستا تعلق می گرفت و نیم دیگرش به طور نامساوی بین دلاک و پادو تقسیم می شد. انعام، کاری به سوغات نداشت. بنابراین مشتری موظف بود برای افراد مذکور سوغات بیاورد، که البته در این مرحله نیز بهترین سوغاتی نصیب اوستا می شد و دلاک و پادو سهم کمتری می بردند. در بین خانم‌ها، انعام دادن به آرایشگر و فرستادن یک کله قند، برای خیاطی که لباس احرام را

می‌دوخت، سنت بود و آوردن سوغات برای این افراد نیز وظیفه محسوب می‌شد.» [\(۱\)](#)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۶ اقرراهی (خرجی راه)

در روستای چوبین «رسم است، وقتی یک یا چند نفر می‌خواهند به زیارت حرم امام رضا(ع) بروند، همه افراد خواه اقوام آنها باشند یا نباشند به بدرقه آنها می‌روند. هر نفر به دلخواه خود پنج، ده یا بیست تومان به آن‌هایی که به مشهد می‌روند، می‌دهد؛ که به این پول «اقرراهی»

(ih r roqo)

می‌گویند. ^(۱) اقرراهی از رسومی بوده که معمولاً قبل از سفر به زائر پرداخت می‌شده است و به نام‌های دیگری از جمله «فتح راهی»، «سر راهی»، «سر راهانه» ^(۲) و «خرجی» خوانده می‌شد.

در سروستان شیراز: «دو سه روز قبل از حرکت زائر به سفر مشهد، مردم گروه گروه به خانه مسافر می‌روند و هر کس به اندازه‌ای که پول داشته باشد، به عنوان «فتح راهی» به زائر می‌دهد تا هنگام برگشتن، هدیه‌ای که در مرقد مطهر امام هشتم(ع) گردانده شده (مُتَبَرِّكٌ شده)، برایشان بیاورد.» ^(۳)

۱- علی پناه قادری، چوبین، بخش میزدج فارسان، شهرکرد، چهارم‌حال و بختیاری، ۱۳۵۶

۲- مسعود قلمرو، علی آباد، چشمه سفید، بیجار، ۱۳۶۸

۳- محمدتقی فتحی سروستانی، سروستان، شیراز، ۱۳۵۲

در ابراهیم آباد سمنان: «دوستان و فامیل زائر، هنگام حرکت، مقداری «سرراهی» به مسافر امام رضا(ع) می دادند که عبارت بود از: کشمش، مویز، بادام، گردو، برگنی (گندم بریان شده)، انواع نان، کاک، نان فطیر و قلیفی. هر کس سرراهی می داد موقع برگشت برای او سوغاتی می آوردند. هر کس هم نذری داشت، مقداری گندم یا وجه آن را به زائر می داد تا برای کفترهای امام رضا(ع) بریزد.» (۱) در تربت حیدریه: «کسی که قصد مسافرت به مکه را دارد، یک مجلس روضه خوانی و مهمانی ترتیب می دهد که به آن، مجلس «ولیمه» می گویند که همراه

با شام یا نهار است. روزی که ولیمه می‌دهد، دوستان و آشنایان، «سر راهی» های زیادی از قبیل قالیچه، پتو و گاهی هم پول برایش می‌آورند. (۱) در سیرجان: «یکی از رسوم که قدیمی‌ها نسبت به برگزاری آن توجه خاصی داشتند، مجلس خداحافظی زائرین بود. اینگونه مجالس به وسیله بزرگترها برگزار می‌شد. نوع پذیرایی و تعداد دعوت شدگان، بستگی به وضعیت مالی میزبان داشت و چه بسا که دعوت شدگان با شام، نهار یا آش رشته پذیرایی می‌شدند و در پایان جلسه، با زائر یا زائرین خداحافظی نموده هدایای خود را که در اصطلاح «سرراهی» می‌گفتند به مسافران اهدا می‌کردند.

مسافر در هنگام خداحافظی این جمله را می‌گفت: «بِحَلَمْ کُنَّین»، هر بدی که از من دیدین به بزرگی خودتون ببخشین و طرف مقابل چنین می‌گفت: «بِحَل زَنَد گونی»، همه ما بدی از چشم‌امون دیدیم ولی از شما ندیدیم. زائرین دست بزرگترها را می‌بوسیدند و اصطلاحاً «بحل بودی می‌طلبیدند» و بزرگترها در حالی که دعای سفر را در گوش آنان زمزمه می‌کردند، برایشان آرزوی سلامت و سفر خوشی را می‌کردند.

اهمیت خداحافظی به حدی بود که مسافر تحت هر شرایطی می‌بایست آنرا انجام دهد و اگر به دلیلی توفیق خداحافظی از شخص یا اشخاص را حاصل

نمی‌کرد، ناخواسته لطمه عاطفی و شخصیتی شدیدی به آنان وارد می‌ساخت که به هیچ‌عنوان جبران‌پذیر نبود. سالخوردگان نقل می‌کنند که، اگر مسافری بدون خداحافظی راهی سفر می‌شد، بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی را نسبت به اقوام و آشنایان به حداکثر می‌رساند و موجبات دلخوری و رنجش آنان را فراهم می‌ساخت و در بازگشت از سفر، هیچ‌کس به دیدارش نمی‌رفت و سوغات و هدایایش را قبول نمی‌کرد، به این دلیل که او خداحافظی نکرده و سر راهی‌اش را دریافت نکرده است.» (۱)

در اسناد دیگری از جمله اسناد مربوط به آبادیه (۱) و حسین آباد ناظم ملایر (۲) نیز آمده است که، مردم برای زوار مشهد یا کربلای معلی، از بیست تومان تا پنجاه تومان «سراهی» می‌گذارند.

در علی‌آباد دو دانگه (۳) و کاورد ساری نیز: «زواری که می‌خواهند به زیارت بروند، همه مردم محل و قوم و خویشان به دور آنها جمع می‌شوند. اگر زائر مرد است صورت او را می‌بوسند، سپس هر کس به اندازه پنج، ده یا بیست تومان به زائر «خرجی» می‌دهد و در حدود سه کیلومتر، پشت سر زائر راه می‌روند و در آنجا با او خداحافظی می‌کنند.» (۴) «جیب خرجی» نیز اصطلاح دیگری است که در سراب به کار می‌رود. «در این شهر وقتی زائر خانه خدا با فرد فرد اهالی خداحافظی کرد، بستگان نزدیک وی، وجهی را به عنوان «جیب خرجی» به او می‌پردازند.» (۵) «گشادراه» یکی دیگر از اصطلاحات در این مورد است که در میان اهالی بهمین، از توابع آبادیه رایج است. «گشادراه، مقداری وجه نقد است که اقوام زوار آن را به نیت کمک هزینه سفر، به زوار می‌دهند، اما شخص زائر آن وجه را در شهر مشهد، سوغات خریده

۱- حسن قاسمی، فراغه، آبادیه، فارس، ۱۳۵۱

۲- مراد عبدلی، حسین آباد ناظم، ملایر، ۱۳۴۶

۳- عباسعلی عمادی، علی‌آباد دودانگه، ساری، ۱۳۴۸

۴- سید مرتضی قریشی، کاورد، ساری، ۱۳۴۹

۵- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

و به کسانی که پول داده‌اند، تقدیم می‌کند.» (۱) همین رسم در جیتوی ورامین به «اقرراه»)

roqo }h r

معروف است. «در این روستا مردهای فامیل، به مردها و زنهای فامیل که می‌خواهند به پابوس امام رضا(ع) بروند، «اقرراه» می‌دهند و پول را در مشت طرف می‌گذارند. زائران نیز به خاطر می‌سپارند که هر فرد چقدر پول داده است، تا به همان اندازه، برایش سوغاتی بخرند.» (۲) بنابراین، پرداخت پول به زائر، از جمله رسم‌هایی بود که در روستاها و شهرهای مختلف وجود داشته

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباد، فارس، ۱۳۴۷

۲- فاطمه حسنی پازوکی، جیتوی ورامین، ۱۳۴۷

است و با عناوین مختلفی؛ چون اقرراهی، فتح راهی، سر راهی، خرجی، جیب‌خرجی، گشادراه، اقرراه، و راه‌خرجی (۱) نامیده می‌شد. از این رو معمولاً «اهالی دست خالی به دیدن زوار نمی‌رفتند، حتی برخی اگر پول هم پرداخت نمی‌کردند، حداقل یک کله قند به خانه زائر می‌بردند.» (۲)

۱- احمد کشمیر، فیروزکوه، ۱۳۵۶

۲- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، زنجان، ۱۳۵۵

ص: ۵۴

فصل دوم بدرقه

اشاره

پس از آنکه مقدمات لازم برای سفر مهیا گشت، زائر راهی سفر می‌شود. برای مسافر، سفر به معنای جدایی و دوری از نزدیکان و آشنایان است و در سفرهای زیارتی، پیوستن به مکانی مقدّس برای تلطیف روح و بهره‌مندی از معنویات آن. از سویی، این رنج دوری و درد جدایی، بیشتر از سوی بستگان، خود را نشان می‌دهد و آنان باید این جدایی را تحمّل کنند و تا تمام‌شدن سفر زائر و بازگشت او، در تب‌وتاب باشند. از این‌رو، به آداب و رسومی خاص متوسل می‌شوند تا با

ص: ۵۷

انجام آن و برای ایمنی مسافر از گزند حوادث، زائر را بیمه کنند.

۱ قرآن و آب، در مراسم بدرقه

از عناصر اساسی موجود در مراسم بدرقه زائران، باید به قرآن و آب اشاره کرد. گاهی عناصر دیگری چون آینه، سبزی و خاک تیمم، در مراسم بدرقه وجود دارد که به صورت جداگانه یا به صورت ترکیبی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در صائین‌قلعه شهرستان ابهر: «روز حرکت زائرین مکه یا مشهد، همسایه‌ها و اقوام زائر جمع می‌شوند و

یک نفر قرآن می آورد و جلوی در منزل زائر دو دستی قرآن را بالا-نگه می دارد. سپس زائر یا زائران از زیر قرآن سه بار رد می شوند، قرآن را می بوسند و به طرف قهوه خانه یا محل استقرار اتوبوس حرکت می کنند.» (۱) در قمصر کاشان «وقتی که زائر می خواهد از خانه خود بیرون بیاید، ابتدا از زن و فرزندان خود خداحافظی می کند، سپس یکی از زن های فامیل، یک سینی که در آن یک ظرف آب و یک ظرف سبزی و یک جلد قرآن مجید قرار دارد، جلوی درب خانه زائر می ایستد و مسافر، ابتدا قرآن را بوسیده، بعد مقداری از آب و سبزی را می خورد و دوباره قرآن را می بوسد. آنگاه پس از گذشتن از زیر سینی قرآن، پا به بیرون از خانه می گذارد و مقداری که راه رفت، آب را پشت سر زائر می ریزند و او را دعا می کنند.» (۲) در یکی دیگر از روستاهای قمصر به نام جَهَق چنین رسم است: «وقتی مسافر مشهد یا کربلا می خواهد از در بیرون برود، همه افرادی که برای مشایعت آمده اند، به همراه او خارج می شوند؛ آن وقت یک نفر، در یک سینی، یک آینه، یک قرآن، مقداری قند یا شکر و یک ظرف آب قرار می دهد و مسافر سه بار در محل خروجی خانه، از زیر آینه و قرآن رد می شود و در حال بیرون رفتن و آمدن، سوره توحید را

۱- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، زنجان، ۱۳۵۵

۲- عباس راهب زاده قمصری، قمصر، کاشان، ۱۳۴۹

می خواند. دفعه سومی که می خواهد از در خانه بیرون برود، سینی را جلوی او پایین می آورند و شخص مسافر در آینه نگاه می کند و اگر می تواند قرآن بخواند، یک آیه از یک سوره قرآن را می خواند، در غیر این صورت قرآن را باز می کند و سوره توحید را می خواند و بعد یک حبه قند و مقداری از آب داخل سینی را می خورد، سپس، از در خانه بیرون می رود، آنگاه شخصی که سینی را حمل می کند، ظرف آب را پشت سر مسافر روی زمین می پاشد؛ زیرا عقیده دارند که مسافر به سلامتی باز خواهد گشت.» (۱) در مراسم خداحافظی زائران در سیرجان: «پس از

این که مسافر را از زیر قرآن می گذرانند، هدیه‌ای شامل یک جلد قرآن، جعبه‌هایی از گز یا قوطی‌های مسقطی و یا مقداری پسته به عنوان سرراهی به او هدیه می کردند و مسافر نیز موظف بود برای هدیه دهنده سوغاتی بیاورد و به او ثابت کند که در سفر به یادش بوده و محبتش را فراموش نکرده است. مسافری پس از عبور از زیر آینه و قرآن، قرآن را می بوسیدند و در آینه نگاه می کردند و با حبه‌ای قند یا کُفتی (جرعه‌ای) شربت دهانشان را شیرین کرده دستشان را روی ظرف آرد یا قرص نانی که به عنوان صدقه، پای آینه و قرآن گذاشته بودند، می زدند و بدون این که پشت سرشان را نگاه کنند، راه می افتادند. قدیمی‌ها عقیده داشتند که مسافر پس از عبور از زیر آینه و قرآن، نباید به خانه بازگردد و پشت سرش را نگاه کند و اگر مسافری چنین کاری را انجام می داد جهت برطرف شدن خطر احتمالی، دوباره از زیر آینه و قرآن تا می شد (عبور می کرد) و بعد کاسه‌ای از آب و سبزی را پشت سرش می پاشیدند به امید این که سفرش بخیر بگذرد و به سلامتی به خانه‌اش برگردد. (۱) در روستای بهمن از توابع آباده به این رسم این گونه عمل می کردند: «صبح زود هنگامی که صدای بوق اتوبوس بلند می شد، زائران از خانه بیرون می آمدند و همه مردم ده، از پیر و جوان برای بدرقه

آن‌ها حاضر می‌شدند. در خانه هر یک از زائران، یکی از اقوام آن‌ها آینه و قرآن را به همراه بشقابی پر از آرد گندم و لیوانی آب (که برگ سبزی از درخت در آن بود)، در یک سینی قرار می‌دهد و در منقل کوچکی هم اسپند دود می‌کند. زائر از زیر قرآن کریم رد می‌شود، سپس برمی‌گردد و داخل بشقاب آرد گندم، قُرْبَهُ اِلَى اللّٰهِ تِيْمَمٌ می‌کند. وقتی زائر از در حیاط بیرون رفت، فردی که سینی در دست دارد، لیوان آب را پشت سرش می‌پاشد. [\(۱\)](#) در مبارکه لنجان نیز: «رسم بود که افراد خانواده زائر مشهد مقدس، موقع خروج زائر از خانه، یک

سفره می‌آوردند و مقداری آرد، درون سفره قرار می‌دادند، آنگاه شخص زائر با آرد تیمم می‌کرد و از خانه خارج می‌شد.» (۱) در حسین‌آبادِ ناظم از توابع ملایر نیز: «زن و بچه زائر، مجمعه‌ای که محتوای آن سبزی، منقل آتش و اسپند بود، به همراه قرآن و آینه‌ای روی سر می‌گذاشتند و ابتدا مسافر خود را از زیر قرآن سه بار می‌گذرانند، بعد به همان صورت او را همراهی می‌کردند تا در ساعت مقرر، در محلی که معمولاً مقابل مسجد ده بود، برای حرکت جمع شوند.» (۲) این رسم در اسفرجان شهرضا این طور بود که: «زائر مشهد باید با آردی که قبلاً در ظرفی تهیه شده بود، تیمم می‌کرد از این آرد آش پخته و به فقرا می‌دادند و هنگامی که از خانه بیرون می‌آمد، قرآن را می‌بوسید و از زیر آن رد می‌شد، سپس در حین رفتن، کاسه‌ای آب، پشت سر زائر ریخته می‌شد.» (۳) در شهرهای دیگری؛ مانند بندرانزلی (۴) و قزوین (۵) نیز مطابق اسناد موجود، از زیر قرآن رد شدن، اسپند دود کردن و آب پشت سر زائر ریختن، از آداب و رسوم در بین مردم بوده و هست.

۱- امیر ایران‌پور مبارکه، مبارکه، لنجان، ۱۳۴۶

۲- مراد عبدلی، حسین‌آباد ناظم، ملایر، ۱۳۴۶

۳- صابر سلطانیان، اسفرجان، شهرضا، ۱۳۴۶

۴- سیدمحمد علی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

۵- محمدرضا بندرچی، قزوین، ۱۳۵۶

۲ تجمع و مشایعت

مراسم خداحافظی اهالی و خویشان و نزدیکان زائر با پیمودن مقداری از راه و همراهی کردن مسافر تا مکان معینی؛ مانند امامزاده، ایستگاه اتوبوس، ابتدای جاده اصلی، قهوه‌خانه بین راه یا چند کیلومتر خارج از محدوده روستا ادامه می‌یافت. «در آن زمان که در روستاها اتومبیل نبود، زوار ناگزیر بودند فاصله بین روستای شه و بخش میمه جوشقان را که سر راه شوسه قرار داشت و فاصله آن حدود ۳۰ کیلومتر بود با الاغ، قاطر و بعضی وقت‌ها با

اسب طی کنند. صبح روز حرکت، چندین رأس حیوان بارکش آماده می‌شد و خورجین‌ها را بر روی آن‌ها می‌انداختند و وسایل سفر را درون خورجین‌ها جا می‌دادند. به هر حال کاروان زوار، بیرون روستا جمع می‌شدند و زنان را بر مرکب‌ها سوار می‌کردند و مردها پیاده آماده حرکت می‌شدند. مراسم تودیع و خداحافظی، حالت جالبی داشت، گروهی می‌گریستند، گروهی خوشحال و خندان به روبوسی با یکدیگر می‌پرداختند و گروهی از اینکه عازم سفر زیارتی هستند، شاد و گروهی ناراحت و نزار از اینکه نتوانستند به زیارت بروند. به هر حال مراسم روبوسی، تودیع و التماس دعا، در میان هلهله، شادی، گریه و صدای چاووش خوان، حدود نیم ساعت طول می‌کشید و بعد قافله زوار حرکت می‌کرد. «(۱) (۲) در گُمیشان از توابع بندر ترکمن: «زائر خانه خدا دو سه روز بعد از ولیمه دادن، باید به طرف تهران حرکت می‌کرد. تمام وسایل مورد نیاز او را از قبل آماده می‌کردند که توسط همراهانش حمل می‌شد. اگر زائر، صبح قصد عزیمت به تهران را داشت، بعد از نماز صبح که معمولاً در مسجد خوانده می‌شد، همراه

۱- سید ابو تراب هاشمی سہی، روستای سُه، نطنز، اصفهان، ۱۳۵۶

۲- در بستک فارس از توابع بندرعباس، وقتی قافله حرکت می‌کرد یک نفر پشت سر آنها (مسافران حج) اذان می‌گفت و اذان گفتن پشت سر مسافر، یعنی که خداوند آنها را حفظ کند و در پناه خودش گیرد. (ایرج شکراییان ۱۳۴۸)

روحانی مسجد به منزل مراجعت می نمود. در این وقت گروهی از فامیل‌ها و همسایه‌ها نیز در منزل او جمع می شدند، سپس روحانی از پارچه سفیدی که از قبل برای درست کردن عمامه تهیه شده بود، عمامه‌ای درست می کرد و بر سر زائر خانه خدا قرار می داد. اگر زائر زن بود، لباس‌های سفید به تن می کرد. قبل از حرکت زائر به تهران، عده زیادی از مردم در محلی که دروازه شهر و میدان بزرگی بود، جمع می شدند و وقتی زائر از منزل خود حرکت می کرد، نزدیکان وی نیز همراه او تا همان میدان می رفتند. در این بین چون در «گُمیشان» روحانی زیاد بود و همه عمامه سفید می گذاشتند،

عَیامه زائر به دلیل نو بودن از همه سفیدتر بود. همراهان همگی در میدان جمع می‌شدند، سپس روحانی، اقامه نماز می‌کرد و همراهان و زائر نیز پشت سر او نماز می‌خواندند. بعد از نماز مردان با زائر خانه خدا دست می‌دادند و برای او سفر خوشی را آرزو می‌کردند و زن‌ها هم به طرف زائر می‌رفتند. البته با او دست نمی‌دادند، بلکه نوک آستین او را گرفته و به او «سفر به خیر» می‌گفتند. سپس زائر سوار اتومبیل می‌شد و با همراهان خود، که سه یا چهار نفر از فامیل‌های او بودند، در میان شور و هلهله بدرقه‌کنندگان، به طرف تهران حرکت می‌کردند. «(۱) در سیرجان: «معمولاً ساعات حرکت زائرین در جلسات خداحافظی اعلام می‌شد و روز موعود، جمعی از اقوام و آشنایان در منزل مسافر جمع می‌شدند تا ضمن دیدار و خداحافظی مجدد، او را بدرقه نمایند. قدیمی‌ها بدرقه کردن یا به اصطلاح «همپا» رفتن زائرین را ثواب می‌دانستند به همین دلیل در روز حرکت، شخصی بر پشت بام یا درب منزل زائر، می‌ایستاد و چوشی (چاووشی) می‌کرد.» (۲) در زاهدان فسا، کسی که می‌خواست به زیارت مشهد یا کربلا برود: «شب قبل از حرکت زائر، چاووش خوان به منزل آن شخص و روی پشت بام

۱- سیمین حسینی، گمیشان، بندر ترکمن، ۱۳۴۶

۲- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

می‌رفت و شروع به خواندن می‌کرد؛ سپس بیشتر مردم برای خدا حافظی می‌آمدند. در روز حرکت، زائر دستمال سبز رنگی دور گردن خود می‌بست و مردم به همراه او به امامزاده‌ای که در یک کیلومتری آبادی قرار دارد، می‌رفتند. این امامزاده به «امامزاده ابراهیم» یا «امامزاده زاهد» مشهور است، آنگاه پس از زیارت، با یکی دو تن از خویشان نزدیک خود حرکت می‌کرد. (۱) در نیریز فارس، با فرا رسیدن فصل تابستان و تعطیلی مدرسه‌ها، خانواده‌هایی که مایل به زیارت مرقد امام رضا(ع) بودند، خود را آماده می‌کردند تا

این راه دور را در پیش بگیرند. جالب آن بود که در تمام آن محله از چند روز قبل، بر سر زبان‌ها می‌افتاد که خانواده فلاخی می‌خواهد به مشهد برود. در روز موعود که تمامی وسایل آماده می‌شد، آن‌ها را با گاری به گاراژ حمل می‌کردند و مطابق رسم، یک درویش با لباس سفید، عبا و تبرزین به خانه زائر می‌رفت و چاووشی می‌خواند. سپس اهل محل و خویشاوندان، زائران را تا گاراژ مشایعت می‌کردند. جالب آن بود که اگر به هنگام حرکت مسافران، در میان کسانی که آن‌ها را همراهی می‌کردند، بچه‌های زیر ده سال هم بودند، دستمال سبزی به دور گردن آن‌ها می‌بستند تا امام رضا(ع) آن‌ها را نیز برای زیارت طلب کند. (۱) (۲) در سیرجان کرمان نیز: «همسایگان، ساکنین محله و حتی عابرین غریبه، با شنیدن صدای چاووش، به جمع بدرقه‌کنندگان می‌پیوستند و در فضای آکنده از بوی کُندرک (کُندر)، دشتی (اسپند) و گلاب به انتظار زائر می‌ایستادند و با صلوات‌های پی در پی او را به خارج از منزل فرا می‌خواندند. زائر در حالی که عده‌ای از روحانیون و بزرگان فامیل، او را همراهی می‌کردند؛ از

۱- مریم صلاحی‌فر، تبریز، فارس، ۱۳۵۲

۲- در ورزنه بخش کوهپایه اصفهان؛ هنگامی که زائران، همراه مشایعت‌کنندگان نزدیک اتوبوس می‌رسیدند، جلوی پای زائر یک گوسفند قربانی می‌کردند و کمی از خون گوسفند را به کفش زائر می‌مالیدند تا وقتی زائر به سلامتی به مقصد رسید، کفش خود را بشوید (ماشاءالله شفیعی، ۱۳۵۷).

زیر قرآن می‌گذشت و به جمعیت می‌پیوست. در این هنگام فریادهای تکبیر و صلوات بلندتر می‌شد و چاووش خوان بیرق (پرچم) سبز را به نشانه حرکت در هوا می‌چرخاند و اشعار مناسبی می‌خواند. حرکت آرام و منظم استقبال‌کنندگان و صوت گوش‌نواز چاووش، ساکنین کوچه پس‌کوچه‌های تنگ و باریک شهر را تحت تأثیر قرار داده، از منازل بیرون می‌کشاند و در نتیجه، تعداد بدرقه‌کنندگان افزایش می‌یافت و جمع زیادی از مردم مؤمن و معتقد شهر با شوق و رغبت زائرین را مشایعت می‌نمودند. مسیر بدرقه مشخص بود بنابراین همه زوّار از منازل شخصی یا مساجد به سوی غلامخونه (ژاندارمری سابق)

مشایعت می‌شدند و از آنجا با وسایل نقلیه آنروز به سوی بندرعباس و کرمان حرکت می‌کردند تا از طریق آب یا خشکی راهی مقصد نهایی شوند. حدود ۷۰۸۰ سال قبل تنها مکانی که از زائرین مشایعت و استقبال به عمل می‌آمد غلامخانه بود، اما رفته رفته به دلیل توسعه شهر و ازدیاد وسایل نقلیه، حسین‌آباد بالا، واقع در جاده سیرجان بردسیر جهت اینکار در نظر گرفته شد و در حال حاضر نیز با وجود جایگاه ویژه زوآر، باز هم بیشتر مردم از مسافری‌شان در حسین‌آباد استقبال می‌کنند.» (۱) از اسنادی که، درباره مشایعت زائران موجود است، می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر این مشایعت‌ها، با رفتن به نزدیکترین امامزاده محل (سکونت زائر) همراه است؛ یعنی زائر و مشایعت‌کنندگان قبل از حرکت، به نزدیکترین امامزاده محل سکونت‌شان می‌روند و پس از خواندن دعا، نماز و گاهی پخت و توزیع ولیمه بین مشایعت‌کنندگان، مراسم مشایعت را به اتمام می‌رسانند.

۳ بیرق زنان

یکی از مراسمی که، پس از خداحافظی و حرکت زوآر به سوی خانه خدا، مرسوم بود، مراسم «بیرق زنان» بود. در این رسم «خانواده زائر، چه مرد باشد چه زن، بعد از رفتن مسافرشان، بین اقوام و خویشان عَلم تقسیم می کنند و به هر خانواده دو عَلم می دهند، این عَلم‌ها که بیشتر سبز رنگ هستند، سه گوش و پایه‌های آن به بلندی ۷۵ سانتیمتر و از نی ساخته شده‌اند. صاحب خانه آن را بر سر درب ورودی منزل خود، نصب می کرد و تا زمانی که حاجی باز گردد و پس از آن هم تا زمانی که از

تابش آفتاب و باران پوسیده شود، برافراشته باقی می ماند.» (۱) در دزفول رسم بود که: «هر کس قصد زیارت خانه خدا را داشت، در روزهایی که برای خداحافظی و حلالیت طلبیدن نزد اقوام و دوستانش می رفت، پارچه ای سبز رنگ به رسم هدیه، به زن های خانواده، خلعت می داد؛ سپس این پارچه، دوخته می شد و در روز هشتم ماه ذی الحجّه، مجلس شادی در خانه حاجی برپا می گشت و تمام همسایه ها، آشنایان، دوستان و اقوام حاجی، شرکت می کردند. در این روز تمام لباس های زن و دختر حاجی باید سبز رنگ بوده و روسری های پولک دار بر سر می کردند. همچنین یک زن دایره زن نیز خبر می کردند تا اشعاری را با ضرب دایره بخواند:

آسارا زلازلِ حَجّی رَسیدَ منزل

s r

zel zel hajji rasida menzel

آسارا یکه دو تا حَجّی رَسید خونه خدا

s r

yeke dot

hajji rasid xone xod

حَجّی وا خوتو مورت hajji va xoto moret

بیونت و نی دورت beyounta va ni doret

بدین ترتیب تا هنگام ظهر که وقت ناهار خوردن

بود و سپس تا هنگام شب که مراسم بیرق زنان شروع می‌شد، این مجلس ادامه می‌یافت. هنگام شب نیز چند تن از مردان بزرگ فامیل به همراه پسران حاجی، پرچم‌هایی را که قبلاً درست کرده بودند، به بلندترین بام خانه می‌بردند و بنای استادی را که دعوت کرده بودند، به تعداد بیرق‌ها، چاله می‌کنند و بعد آن‌ها را نصب می‌کرد. در این هنگام دایره‌زن، دوباره مشغول می‌شد و زن‌ها هلهله (کل) می‌کردند. این بار دایره‌زن برای بنا شعر می‌خواند تا بنا خوشحال شود و بیرق‌ها را بهتر بنشانند:

آسا بنان خدا راس آرا

s

banana xod

r s r

ماله طلویه خدا راس آرا (۱) m la taloye xod r s r

این مراسم در میان شور و شادی به پایان می‌رسید و بعد از زدن بیرق‌ها، به همه حاضران، نفری یک بشقاب شیرینی می‌دادند که به آن شیرینی، «پا بیرق» گفته می‌شد.

بدین ترتیب، روز دهم ذی‌الحجه اگر یک نفر غیر دزفولی به دزفول می‌آمد، با منظره جالبی روبه‌رو می‌شد، چرا که در بیشتر پشت بام‌ها و روی سرپله‌های خانه حجاج، بیرق‌هایی را می‌دید که با چوب رنگ آمیزی شده و پارچه‌های سبز رنگ، با بادی ملایم به حرکت درمی‌آیند. همچنین هر شخص تازه‌وارد، می‌توانست بفهمد که فلان حاجی چند اولاد پسر دارد، چون غیر از بیرق حاجی که از همه بزرگ‌تر بود، به تعداد پسرانش نیز بیرق زده می‌شد. ناگفته نماند که هر سال، حاجی‌هایی که سال‌های پیش به مکه رفته بودند، دوباره بیرق می‌زدند؛ یعنی بیرق‌های قدیمی را در می‌آوردند و دوباره رنگ زده و پارچه‌نو به آن‌ها می‌دوختند و در سر درب منزل، نصب می‌کردند. (۲) مراسم بیرق‌زنان و مجلس شور و شادی زنانه در شهر شوشتر نیز برگزار می‌شد، به طوری که پس از آنکه چند نفر، زائر مکه را تا اهواز بدرقه کردند، در

۱- استاد بنا را خدا راست بیاورد ماله طلایی را خدا راست بیاورد

۲- شوکت الماسی، دزفول، ۱۳۴۷.

همان روز خانواده زائر، زن‌های دیگر را برای رفتن به امامزاده عبدالله و دعا برای مسافر دعوت می‌کردند، و برای این مراسم شیر برنج شکری و نان تیری تهیه می‌دیدند؛ سپس بعد از زیارت، دعا و خوردن شیر برنج، به خوشحالی می‌پرداختند و ضمن دایره زدن، پایکوبی و کل کشیدن این شعر را برای زائر می‌خواندند:

فرش کُـنم امومَه

far

konom emoma

گُلُو دِه‌ام زَنونَه zanonagolo deh m

هه دُو دُو حَـجیونَه he do do hajjiyona

خیر آ یا خیر آ یا xayr y xayr y

حجّی از مکه آیا (۱) hajji az makke ya

در سومین روزی که زائر به سفر حج رفته بود، زن زائر به همراه چند زن دیگر با یک دایره و چند نان شیرینی به کنار رودخانه می‌رفتند. آنگاه نان شیرینی‌ها را که به آن «توشه حجّی» گفته می‌شد، در آب می‌انداختند و مشغول دایره زدن و کِل کشیدن می‌شدند و چنین می‌خواندند:

مُورُوم سر «رِقْتُ» "morom sare" reqto

تُوشَه دِهَام اوِ to a deh m owe

حجّی لاشه به لول hajji la e be lol

سر تخت کُند خُوه sare taxt konad xova

خانواده حاجی تا نه روز، هر روز با لباس سبز به امامزاده عبدالله می‌رفتند و در شب دهم، هفت بیرق سبز را که بالای هر یک از آن‌ها زنگوله‌ای است بر سر در حیاط نصب می‌کردند و در حالی که یک نفر هم چاووشی می‌خواند، در پی بیرق‌ها گوسفندی ذبح می‌کردند. فردای آن روز که روز دهم بود، خانواده حاجی، همسایه‌ها و اقوام خود را برای ناهار دعوت می‌کرد. غذای این روز «قلیه» (۲) نام داشت. بعد از خوردن ناهار، همگی به امامزاده عبدالله می‌رفتند. زن

۱- امامزاده را فرش می‌کنم، به زنان گلاب می‌دهم، دور، دور حاجی‌هاست، سلامتی و خیر بیاد، حاجی از مکه بیاد

۲- این غذا را با آرد، برنج، شکر، گوشت، شیر، تمبر، نخود و پونه درست می‌کنند که علاوه بر آن، برنج، زعفران، خورش، چند مرغ سرخ کرده، خورش سبزی، پلو، چلو و سبزی‌های خام هم روی سفره می‌گذارند.

حاجی یک بیرق سبز کوچک، به دست می گرفت و جلوتر از همه به راه می افتاد و همسایه ها و خویشان هم به دنبال او تا امامزاده می رفتند. سپس زن حاجی برای شوهرش دعا می کرد. آنگاه زن ها به شادی و پایکوبی می پرداختند و این شعرها را می خواندند:

آساره یکی دو تا

s ra yeki dot

hajji resid xona xoda حجی رسید خونه خدا

s ra bolanda آساره بلند

hajji ahrom banda (۱) حجی احروم بنده

beyraq mon bone bolanden بیرقامون بون بلندن

۱- ستاره یکی دو تا، حاجی به خانه خدا رسید، ستاره بلند است (در آسمان است)، حاجی احرام می بندد.

ری به ری کنار سزه

ri be ri kenare seza

خیر خوبی حاجی آیا xeyre xobi hajji y

هی بریم تافته سوز (۱) hey berim t fte soz

بیرقامون بون بلندن beyraq mon bone bolanden

ری به ری مام زرد ri be ri mame zard

خیر خوبی حاجی آیا xeyre xobi hajji y

هی بریم تافته زرد (۲) hey berim t fteye zard

بیرقامون بون بلندن beyraq mon bone bolanden

ری به ری سایه اموم ri be ri saye amome

خیر خوبی حاجی آیا xeyre xobi hajji y

هی بریم پارچه کتون (۳) (۴) hay berim p r e katon

۱- پرچم هایمان روی بام بلند است، مقابل درخت کنار (سدر) سبزی است، به سلامتی و خوبی حاجی بیاید، می بریم تافته سبز

۲- پرچم هایمان روی بام بلند است، مقابل امامزاده، به سلامتی و خوبی حاجی بیاید، می بریم تافته زرد

۳- پرچم هایمان روی بام بلند است، مقابل سایه امامزاده، به سلامتی و خوبی حاجی بیاید، می بریم پارچه کتان

۴- منیژه عشق پرور، مسجد سلیمان، ۱۳۴۹

۴ آتش پستِ پا

پختنِ آتش پستِ پا و توزیعِ آن بین اهالی محل، خویشان و نزدیکان، از آداب سفر به شمار می‌رود که خانواده زائر با حرکت مسافر خود، برای سلامتی و ایمنی مسافر به آن مبادرت می‌ورزد. این سنت در شهرها و روستاهای مختلف با اسامی خاصی؛ مانند آتشِ پستِ پا، پستِ سر، پس پای و جا گرمی نامیده می‌شود، و با توجه به سنت‌های محلی، طرز پخت این آتش و حبوبات به کار رفته در آن متفاوت است.

در زاهدان فسا: «بدرقه‌کنندگان زائر، موقعی که به

خانه باز گشتند، خانواده زائر، با پنج کیلو آرد گندم، روغن گوسفندی، نخود و سبزی، آتش می‌پزند و به خانه همسایه‌ها می‌فرستند، به طوری که به هفت خانه آتش برسد و می‌گویند: این آتش جا گرمی زوآر است.» (۱) در هونجان: «هنگامی که اقوام و خویشان زوآر، از گاراژ برمی‌گشتند، به منزل زائر می‌رفتند و با آردی که زائر، بر آن تیمم کرده بود، آتش برگ یا آتش رشته درست می‌کردند و پس از پخت، کاسه کاسه به در خانه‌ها می‌بردند و می‌گفتند: این آتش پشت پای زوآر یا نذری زوآر است.» (۲) در فیروزکوه: «میان اهالی گاوده نیز این چنین رسم بود که سه روز بعد از رفتن زوآر به زیارت، آشی به نام آتش پشت پا می‌پختند و به تمامی اهل محل می‌دادند، برای اینکه زوآر به سلامت باز گردند.» (۳) در مبارکه لنجان، چنین رسم بود: «هنگام خروج زائر از منزل، یک سفره می‌آوردند که در آن مقداری آرد بود؛ سپس شخص زائر باید با آن آردها تیمم می‌کرد و از خانه خارج می‌شد؛ سه روز پس از حرکت زائر، برای او آتش پشت پا می‌پختند. برای پخت این آتش از همان آردی استفاده می‌شد که زائر با

۱- غلام عباس مزدک، زاهدان فسا، فارس، ۱۳۴۷

۲- علی عباسقلی خسروی، هونجان، شهرضا، اصفهان، ۱۳۴۸

۳- احمد کشمیر، گاوده، فیروزکوه، ۱۳۵۶

آن تیمم کرده بود. (۱) در حسین آبادِ ناظم، از توابع ملایر: «سه روز پس از رفتن زائران، هر خانواده‌ای جداگانه، برای سلامتی مسافر خود، آتش رشته پشت پای می‌پخت و از همسایه‌ها و اقوام نزدیک دعوت می‌کرد که برای صرف این آتش به خانه زائر بروند و آخر سر هم چند جام باقی مانده را به پشت بام می‌بردند و از ناودانی که به طرف مشرق؛ یعنی مقصد مسافر قرار داشت، به صحن حیاط سرازیر می‌کردند.» (۲) در علی آباد دو دانگه فریم: «روز سوم، آتش

۱- امیر ایران پور مبارکه، مبارکه، لنجان، ۱۳۴۶

۲- مراد عبدلی، حسین آباد ناظم ملایر، ۱۳۴۷

پشتِ پا می دهند. این آش سه نوع است: آشِ دوغ، آشِ کشک و آشِ ترش؛ که البته یکی از این سه نوع آش را برای پختن انتخاب می کنند.» (۱) در تربت حیدریه: «وقتی خبر خروج زائر خانه خدا را از ایران می فهمیدند، روز بعد آشِ رشته درست می کردند و برای همسایه ها می فرستادند، به این آش، آشِ پشتِ پا می گفتند.» (۲) همان گونه که در اسناد آمده است، پختنِ آشِ پشتِ پا، در روز سوم، از مهم ترین کارهایی است که خانواده زائر خانه خدا، آن را برای مسافر خود انجام می دهد. تبرک این آش، به خاطر آردی است که زائر با آن تیمم کرده است.

این مراسم در روستای بهمن از توابع آباد، به شکل جالبی برگزار می شود: «در این روستا صبح روز سوم، آردی را که زائر با آن تیمم کرده و هنوز دست نخورده است، می آورند و مقدار یک من شاه (معادل شش کیلو) آرد به آن اضافه و سپس آن را خمیر می کنند. آنگاه اقوام زائر در خانه او جمع می شوند و مقداری عدس، نخود و سبزی های خشک از قبیل برگ چغندر، پیاز خشک (پیاز را می کوبند و خشک می کنند) شوید خشک و مقداری ادویه می آورند، سپس خمیر را چانه می کنند و چانه ها را روی تخته ای

۱- عباسعلی عمادی، علی آباد، دودانگه فریم، ساری، ۱۳۴۸

۲- فائزه اسحاق نیا، تربت حیدریه، ۱۳۴۹

می گذارند و با چوبی گرد به نام تیر «بَلک بُری»

(balak bori)

خمیر را پهن می کنند و با چاقویی آن‌ها را به شکل و اندازه‌های مختلف که به صورت برگ است، می بزنند. دو قطعه اولی را به صحرا می اندازند و می گویند: «را زَوَارْمُونُ بریدم» (r zavvaromono boridam) «(۲)؛ یعنی راه زوارمان را کوتاه کردیم. آنگاه تمام چانه‌ها که پهن و بریده شد، دو چانه آخری را به شکل یک زن و یک مرد درست می کنند و اسم آن‌ها را «مومو هوا و بوموهوا» می گذارند. وقتی بَلک بُری تمام شد، مقداری سبزی خشک کرده را همراه با روغن، داخل ظرفی سرخ می کنند، آنگاه مقداری کشک به سبزی سرخ کرده می افزایند. بعد عدس و

نخود پخته شده را با کمی آب در ظرف می‌ریزند و آن‌ها را می‌جوشانند. هنگامی که آب به جوش آمد، بلك‌های بریده شده را داخل ظرف دیگ می‌ریزند و «موموها و بوموها» را هم داخل دیگ قرار می‌دهند تا پخته شود. وقتی آتش پخته شد، آنگاه آتش بلك یا آتش پس پا را کاسه کاسه، به خانه دوستان، همسایگان و اهل ده می‌فرستند. سپس «بوموها و موموها» را داخل ظرفی گذاشته و آن را به یک زن می‌دادند تا به همراه ظرف، بدون آن که پشت سر خود را نگاه کند، سر جوی آب رود و «بوموها و موموها» را در آب اندازد و بگوید: همین جور که شما خود او میریک، مسافر مَنم زید بیا؛

(hamin jur ke oma xod ow miriyk mosafere manom zid baya)

سپس بدون آنکه به پشت سر خود نگاه کند، به خانه برمی‌گشت. در واقع آتش پس پا را برای سلامتی مسافر می‌پختند. ^(۱) سیرجانی‌ها نیز: «به پختن آتش قپا (پشت پا) اهمیت می‌دادند و بر این عقیده بودند که این آتش، باید در منزل مسافر و به هزینه خانواده او تهیه شود و ۷ تا ۴۰ نفر از آن بخورند. بنابراین طبق سنت، در سومین، پنجمین یا هفتمین روز، آتش می‌پختند و عده‌ای را به صرف آن دعوت می‌کردند و مقداری نیز بین همسایگان توزیع می‌کردند. عقاید در مورد آتش قپا

مختلف است عده‌ای بر این عقیده‌اند که این آش، نوعی صدقه است و به نیت سلامتی مسافر پخته می‌شود و گروهی عقیده‌دارند که آش قیابا به نیت خیر و برکت و طول عمر و شادمانی مسافر و خانواده او پخته می‌شود و صدقه محسوب نمی‌شود. مهمانانی که به صرف آش، دعوت می‌شدند هرگز بدون کادو در جلسه شرکت نمی‌کردند؛ زیرا اولین مهمانی که در منزل مسافر تشکیل می‌شد «جاخالی‌با» نام داشت و دعوت شدگان وظیفه داشتند، قبل از ورود به جلسه، یک یا دو کله قند و مقداری هِل را در سینی گذاشته با بُقچه پته، ترمه یا مخمل آن‌را بپوشانند و به عنوان کادوی «جاخالی‌با» منزل مسافر بفرستند. به اعتقاد

بعضی از همشهریان، این هدیه، نوعی کمک مادی به مسافر و خانواده او بود؛ اما سالمندان عزیز، قند را نشانه شیرین کامی و روشنایی می‌دانند و معتقدند که ارسال قند به منزل مسافر شگون دارد. به هر حال این یک رسم و سنت بود که تا چند سال قبل، رواج داشت و در حال حاضر به کلی منسوخ شده است؛ اما بردن گل، شیرینی و کادویی شامل ظرف، پتو و ... در روز استقبال و دیدار از مسافر الزامی است و کمتر کسی است که با دست خالی به استقبال و یا دیدار مسافر برود؛ خصوصاً مسافری که زائر خانه خدا و عتبات عالیات باشد.» (۱) همچنین در علوی کاشان نیز: «بعد از هفت یا هشت روز که از رفتن زائر گذشت، خانواده زائر، چند نفر از فامیل را به خانه دعوت می‌کنند تا با کمک هم آش پخت پای پیزند. عصر آن روز فامیل‌ها به خانه زائر می‌روند تا با سبزی و رشته‌هایی که خود تهیه کرده‌اند، آش را پیزند. وقتی آش آماده شد، برای تمام همسایه‌ها و فامیل‌ها می‌برند و بعد از صرف چای و شیرینی، به خانه‌های خود می‌روند. از روز آش پزون به بعد نیز افراد فامیل و دوستان دور و نزدیک، به خانه مسافر می‌آیند و برای او هدایایی از قبیل: شیرینی، پتو، پارچ و لیوان، سماور، گلدان و چیزهای دیگر می‌آورند، که

به آن جاخالیگی می گویند.» (۱) از این رو مهم ترین کارکرد آتش پشت پا، سلامتی مسافر و دعا برای ایمنی سفر بوده است: «این آتش را نذر می کنند که مسافرشان به سلامت به مقصد برسد. به طوری که وقتی مسافر به مکه معظّمه رسید با اولین نامه و حالا با اولین تلفن در منزل حاجی آتش پشت پا می پزند و آن آتش را کاسه کاسه می کنند و برای قوم و خویش و همسایه ها می برند و به آنها می گویند: آتش پشت پای فلانی است که به مکه رفته و همسایه هم دعا می کند که به سلامت و قبولی حج به میهن

ص: ۸۹
برگردد. (۱)

۱- محمد کریمی فروتقه، کاشمر، ۱۳۷۸

فصل سوم چاوش و چاوش خوان

اشاره

۱ چاووش خوانی

از آنجا که زیارت اماکن متبرکه، یکی از آرزوهای دیرینه مردم، به حساب می‌آمد، چاووش را می‌توان سبب سفر زیارتی به شمار آورد؛ زیرا بدون حضور چاووش خوان، سفر زیارتی، شور و هیجان نداشت.

در فرهنگ مردم ایران، چاووش خوان کسی است که در سفرهای زیارتی (پیش یا پس از سفر و یا در هنگام سفر) با خواندن اشعار مذهبی مهیج و مناسب، وظیفه تشویق و ترغیب و همراهی مسافران و نیز تذکر به آن‌ها و حفظ شئون سفر برای کاروانیان را بر عهده دارد. هرچند واژه چاووش یا چاووش در گذر زمان دستخوش تحول معنایی شده، اما کاربری آن، همواره در پیوند با مراسم و تشریفات و سیر و حرکت بوده است؛ به ویژه در دوره‌های اخیر که چاووش به عنوان یکی از عناصر اصلی سفرهای زیارتی و کاروانی، نقش برجسته‌ای ایفا می‌کرده است. هنوز هم کم و بیش در شهرها و روستاهایی که سنت‌های سفر تا اندازه‌ای پایدار مانده است؛ چاووشان به عنوان

«منادیان سفر» و «مُعَنِّیان نواخوان» در سفرهای زیارتی، مسؤولیت ارتباطی و نقش فرهنگی ویژه‌ای به عهده دارند. فعالیت چاووش خوان در کاروان زیارتی متنوع بود؛ مثل اعلام زمان مسافرت، آماده‌سازی فضای بدرقه و استقبال از زائران با خواندن اشعار مذهبی، که این عمل در مناطق مختلف، به شیوه‌های گوناگون برگزار می‌شد. بنا بر اسناد فرهنگ مردم، سابقاً هر یک از محلات، دارای یک یا چند نفر چاووش خوان بود که در تمام طول سال، مسؤولیت هماهنگی و همراهی و انجام خدمات ارتباطی و فرهنگی مورد نیاز زوار و مسافران کاروان را به عهده داشتند.

چاووش خوان‌ها غالباً به هنگام انجام وظیفه، لباس پاکیزه بر تن می‌کردند و شال و کلاه فاخر و اسب و عَلم به همراه داشتند و با خواندن اشعار و پیام‌های زیبا و مناسب در کوچه و محلات می‌گشتند و ندای تشکیل و حرکت کاروان سفر را می‌دادند و به این وسیله کسانی که قصد زیارت داشتند، برای سفر آماده می‌شدند.

در میان اهالی زرجه بستانِ قزوین: «در روز حرکت زائران صبح اول وقت چند نفر از اهالی خوش صدا که به اصطلاح محلی، آن‌ها را چی‌وش (evi)

می‌گویند، از خانه بیرون می‌آمدند و با صدای بلند اشعار مذهبی می‌خواندند و به این ترتیب حرکت زائران را به مردم اعلام می‌کردند.» (۱) در الوسجرد ساوه: «شخص یا اشخاصی که می‌خواستند برای زیارت به مشهد بروند، چند شب مانده به سفر، چاووش ده را خبر می‌کردند تا برای آن‌ها چُوشی (i ovo) بخواند. مرد چوشی کَش هنگام شب بعد از اذان مغرب در کوچه‌ها می‌گشت و اشعاری را در مدح ائمه اطهار(ع) سر می‌داد.» (۲) در روستای سُه نطنز: «از حدود یک ماه، قبل از عزیمت زوَّار به مشهد یا عتبات عالیات، خانواده زائر، شخصی را به نام «چاووش» روانه کوچه‌ها می‌کرد.

۱- نورالله ملکی، زرجه‌بستان، قزوین، ۱۳۴۹

۲- ابوالفضل موتجی، الوسجرد، ساوه، ۱۳۴۸

چاووش، چندین روز در یکی از ساعت‌های صبح و یا عصر در کوچه‌ها شروع به قدم زدن و خواندن اشعار با لحن ویژه‌ای می‌کرد و دیگران را ترغیب و تشویق می‌نمود. این نوای چاووش و اشعار مذهبی و مهیج، عدّه دیگری را هم، خواه، ناخواه راهی زیارت می‌کرد.» (۱) ترغیب مردم به زیارت، از سوی چاووش خوانان در اسناد دیگری نیز آمده است: «در سابق زمانی که اهالی ده‌نمک اراک، به زیارت مکه، کربلا و مشهد می‌رفتند، چون وسیله نقلیه، بسیار کم بود و معمولاً این مسافرت‌ها طولانی بود، چند روز قبل از سفر، یک نفر

با سواد و خوش صدا، همه روزه هنگام صبح، سوار اسبی شده و در کوچه‌ها به راه می‌افتاد و چاووشی می‌خواند. بسیار اتفاق می‌افتاد که کسی قصد زیارت نداشت، ولی با شنیدن صدای چاووش، تشویق شده، عازم زیارت می‌شد.» (۱) در ساوجبلاغ طالقان: «چاووش‌خوان، یک کلاه قرمز منگوله‌دار که در روستا به آن کلاه گُلُم‌دار

(r d molog)

می‌گفتند، سر می‌کرد و یک پرچم سبز که روی آن چند عبارت دینی نوشته شده بود، به دست می‌گرفت و سوار بر یک مادیان، در طول هفته، روزی یک بار در کوچه‌های ده حرکت می‌کرد و با صدای بلند، اشعاری می‌خواند تا مردم را از زمان سفر زائران، با خبر کند.» (۲) میان اهالی روستای مبارکه لنجان، این چنین رسم بود، «خانواده زائر، یک مرد سید را که صدای خوبی داشت، برای چاووشی خواندن پیدا می‌کرد و به او می‌گفت: از امروز چاووشی را شروع کن. این مرد پنج شبانه روز از ساعت ۵ بعدازظهر تا ۹ شب، در کوچه و اطراف مبارکه می‌گشت و در مدح امام رضا(ع) می‌خواند. زمانی که وقت حرکت زوار می‌رسید، باز هم چاووش، درب خانه مسافر می‌ایستاد و بنای خواندن می‌گذاشت تا مردم و اقوام زائر، برای بدرقه

۱- ژاله نمکی، ده نمک، اراک، ۱۳۴۹

۲- ته‌مینه اجلالی، ساوجبلاغ، طالقان، ۱۳۴۶

وی جمع شوند.» (۱) در شهر کازرون: «روز حرکت زوّار به مشهد، پیشاپیش زوّار و همراهان دو یا چند نفر چووش

(UVO)

شروع به خواندن چووشی می کنند. اگر چووش ها دو نفر باشند، هر بیت از ابیات را یکی از آنها می خواند و بعد از خواندن هر دو بیت چووش ها صلوات می طلبند و همراهان، با هم و یک صدا صلوات می فرستند و زن ها هم کل می کشند.» (۲) در دزفول نیز: «سالی دو مرتبه (فصل بهار و پاییز)

۱- امیر ایران پور مبارکه، مبارکه، لنجان، اصفهان، ۱۳۴۶

۲- محمد مهدی مظلوم زاده، کازرون، ۱۳۵۲

اهالی با نظم و ترتیب خاصی به زیارت عتبات عالیات مشرف می‌شدند. در فصلی معین، در بیرون شهر چند چادر برپا می‌کردند و دو نفر چاووش خوان سوار بر اسب می‌شدند، بیرق در دست گرفته، در کوی و برزن به راه می‌افتادند و چاووشی می‌خواندند. در این هنگام برخی اشخاص جلو آمده و بیرق را می‌بوسیدند و به آن طرف پل دزفول که چادرهای قافله برپا شده بود، برای نام‌نویسی می‌رفتند؛ آنگاه پس از تعیین تعداد زوّار، روز حرکت اعلام می‌شد. ^(۱) بنابراین، چاووش خوان‌ها، معمولاً از میان افراد سید و خوش صدای محل و گاهی نیز مداح یا روحانی محل انتخاب می‌شد. این افراد به صورت رایگان و برای رضای خدا و در موارد نادر، با دریافت وجه ^(۲)، جنس یا هزینه مسافرت، به این کار مبادرت می‌ورزیدند.

تهمینه اجلالی می‌گوید: «در طول سفر، تمام زائرین زیر نظر چاووش هستند و هزینه مسافرت چاووش بر عهده زائرین است. علاوه بر این، هر یک از زائرین، مبلغی را برای زحمتی که چاووش می‌کشد، به وی می‌دهند.» ^(۳)

۱- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

۲- چاووش خوان، یعنی کسی که اشعار مذهبی می‌خواند، زائر را تا چند صد متری همراهی می‌کند و در برابر اشعار خوانده شده، پول می‌گیرد (فرخ مظفریان، صیقلوندان، صومعه سرا، ۱۳۵۷)

۳- تهمینه اجلالی، ساوجبلاغ، طالقان، ۱۳۴۶

۲ اشعار چاووشی

«بر مشامم می‌رسد، هر لحظه بوی کربلا» این مطلع یکی از اشعاری است که چاووش خوانان با بانگ خود فضای روستا و محله‌ها را با آن معنوی می‌ساختند. این اشعار با بانگ چاووش، بدرقه راه زائران می‌شد، سپس با بازگشت زائر، دوباره این اشعار با نوای چاووش به مراسم استقبال شور و حال می‌داد. تفکیک این اشعار به صورت اشعار حج، عتبات عالیات یا مشهد مقدس

دشوار است؛ زیرا چاووش خوانان با توجه به فضای معنوی حاکم بر این گونه مراسم (بدرقه و استقبال)، از اشعار گوناگونی که معمولاً، فی البداهه بود و چندان از وزن و قافیه پیروی نمی کرد، استفاده می کردند. در این بخش نمونه‌هایی از اشعار چاووشی، مطابق اسناد موجود آورده می شود:

در زاهد شهرِ فسا: در روز حرکت زوّار، چاووش خوان، جلوتر از سایر همراهان، به سمت امامزاده ابراهیم، مشهور به «زاهد» که در گورستان ده واقع شده است، رهسپار می شدند و چاووش، اشعار مربوط به ائمه اطهار(ع) را می خواند:

هر کس که دلش هوای حوض کوثر دارد باید که دست از مال جهان بردارد

دلا بیا تا رویم سوی کربلای حسین به پا کنیم در آنجا عزا برای حسین(ع)

بارها گفت محمد که علی جان من است هم به جان علی و جان محمد صلوات

(۱) (۲)

در فریدن کمران از توابع اصفهان، اشعار یک چاووشی که با صلوات همراه است بدین قرار است:

۱- همراهان صلوات می فرستادند

۲- علی محمد هاشمی زاده، زاهد شهر، فسا، بی تا

ص: ۱۰۳

اول سلام بر احمد، دوم به ساقی کوثر سوم به فاطمه، چهارم به سبزپوش پیمبر
سلام پنجم ما باد به کشته نیزه و خنجر ز بعد پنج تن حق، سلام بر همه یک سر
همین کلام بود امر واجب ما که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات
به یازده پسران علی ابوطالب به ماه عارض هر یک، جدا جدا صلوات

در کرب و بلا به شمر ملعون لعنت در طوس غریب الغربا را صلوات
چاووشی دیگری که برای اهالی این روستا آشنا

بود این ابیات است:

ای کعبه به خود مناز که هر که جایی دارد بین شاه رضا چه بارگاهی دارد
خاکِ در او سجده گه شاه و گدا با ورد زبان، حمد و ثنایی دارد

که خدا گفته در همه آیات در طوس غریب‌الغربا را صلوات

معمولاً برای سفر نجف و زیارت بارگاه حضرت علی (ع) نیز دوییتی زیر توسط چاوش خوانان خوانده می‌شد:

ای دل به کجا روی که جا در نجف است فریادرس هر دو سرا در نجف است

خواهی که مس قلب تو خالص گردد خود را برسان که کیمیا در نجف است

(۱) در فریدون‌شهر اصفهان: «در روز حرکت زائران به کربلا- یا مشهد، همه اقوام و نزدیکان زائر از زن و مرد، کوچک و بزرگ

وی را بدرقه می‌کنند و از میان جمعیت، یکی از مردان روستا درحالی که سوار بر اسبی است و علم سیاه رنگی در دست دارد، با

صدای رسا «ورد علی (ع)» می‌خواند:

چه کربلاست که آدم به هوش می آید هنوز ناله زینب به گوش می آید
چه کربلاست عزیزان، خدا نصیب کند خدا مرا به فدای شه غریب کند
که خدا فرموده در همه آیات به باب فاطمه، پیغمبر خدا صلوات
(۱) اهالی دزفول: «هنگام مراسم بدرقه زائران مکه، با این اشعار که از سوی چاوش خوان خوانده می شد، آشنا بودند:
اول به مدینه، مصطفی را صلوات دوم به نجف، شیر خدا را صلوات

در کرب و بلا به شمر ملعون لعنت در طوس، غریب‌الغربا را صلوات

(۱) و بدین ترتیب تا دم دروازه، همراه زائر بودند.» (۲) در تربت حیدریه: «هنگام حرکت مسافران، زمانی که زائر از خانه‌اش بیرون

می‌آمد، گروهی از اقوام و دوستان زائر، به آهستگی همراه او حرکت می‌کردند و همه با هم با صدای بلند می‌خواندند:

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم‌الله هر که دارد سر همراهی ما بسم‌الله

و بدین وسیله بدرقه‌کنندگان، زائر خانه خدا را، تا دروازه شهر بدرقه می‌کردند. (۳) در جیتوی ورامین: «اشعاری که به هنگام

عزیمت زوآر مکه، کربلا یا مشهد مقدس، از سوی چاووش خوان در منزل زائر خوانده می‌شد، بدین شرح بود:

اول به نجف، شیر خدا را صلوات دوم به مدینه، مصطفی را صلوات

بارها گفت محمد که علی جان من است هم به جان علی و هم به محمد صلوات

در کربلا و بلا به شمر ملعون لعنت در طوس، غریب‌الغربا را صلوات

۱- مردم هم پی در پی صلوات می‌فرستادند

۲- شوکت الماسی، دزفول، ۱۳۴۷

۳- فائزه اسحاق‌نیا، تربت حیدریه، بی تا

ص: ۱۰۷

و ادامه می‌داد:

از کرب و بلا بوی سیب می‌آید از طوس بوی رضای غریب می‌آید

بلندگو اگر عیب بر زبانت نیست به شاه قفل طلا حضرت رضا صلوات

در کرب و بلا به شمر ملعون لعنت به دست بریده صحرای کربلا صلوات (۱)

در قزوین: «اشعاری که روز حرکت زائر عتبات عالیات از منزل او تا محل سوار شدنش، از سوی چاووش خوان قرائت می‌شد، چنین

بود:

۱- فاطمه حسنی پازوکی، جیتی ورامین، ۱۳۴۷

کای موالی موسم فصل بهار کربلاست لاله باید چید هر کس داغدار کربلاست

تشنه آب فراتم ای اجل مهلت بده تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا

چه کربلاست که آدم به هوش می آید هنوز ناله زینب به گوش می آید

ز تربت شهدا بوی سیب می آید ز طوس بوی رضای غریب می آید

ای غریبی که ز جد و پدر خویش جدایی خفته در خاک خراسان، تو غریب‌الغربایی

آن خیابان تو و صحن رواق چه بهشت است روضه‌ات جنت و عدن است مسمی به رضایی

جان سپردی به غریبی و ولی در دم مُردن خواهرت کو که بریزد به گلوی تو دوایی

سر تو بر سر زانوی پسر، در دم مردن سر پر خون حسین مطبخ هر بی‌سروپایی

اغنیا مگه روند و فقرا سوی تو آیند من به قربان تو گردهم که تو حجّ فقرایی (۱)

این اشعار نیز از سوی چاووش خوانان «اقلید» برای زائرین عتبات عالیات و مشهد مقدس خوانده می‌شد:
کشتی شکست به طوفان کربلا در خاک و خون فتاده سلیمان کربلا
تشنه لبان به عیوق می‌رسند فریاد العطش به بیابان کربلا
از آب مضایقه کردند کوفیان بی‌حیا خوب داشتند حرمت مهمان کربلا
که خدا گفته بر همه آیات به باب فاطمه پیغمبر خدا صلوات
آنگاه ادامه می‌داد:

چه کربلایی که عالم از او به هوش می آید صدای گریه زینب هنوز به گوش می آید

رفتم به کربلا به سر تربت هر شهید دیدم که تربت شهدا مشک و عنبر است
پرسیدم از کسی سبب او را، به گریه گفت از هفتاد و دو تن شهدا پر ز مشک و عنبر است

به یازده پسران علی ولی الل به ماه عارض هر یک، جدا جدا صلوات

گشتم روان، دیدم قبری نزدیک در است گفتا حبیب، نور دو چشم مظاهر است

رفتم کنار علقمه، دیدم یک شهید جدا ز شهیدان دیگر است گفتا عباس جوان، منظورشان جناب برادر است (۱)

در قمصر کاشان: «هر کس که قصد عزیمت به کربلای معلی را داشت، برایش چووشی می خواندند. چووش خوان که یکی از اهالی بود، پشت زوار حرکت می کرد و اشعاری را می خواند، در پایان هر بند، بدرقه کنندگان با صدای بلند بر محمد و آل محمد صلوات می فرستادند:

اول از شوق احمد بسم الله بعد از آن لا اله الا الله

چون که ما قصد کربلا کردیم طلب نصرت از خدا کردیم

بر محمد و آل او صلوات

چو بدیدیم مرقد مولا جمله غم‌ها از دل رها کردیم

بر سر مرقد علی اکبر اشک جاری ز دیده‌ها کردیم

بر محمد و آل او صلوات

بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا

چه کربلاست که آدم به هوش می‌آید صدای ناله زینب هنوز به گوش می‌آید

بر محمد و آل او صلوات

ای آب فرات چه ناوفا بودی تو همسایه به دشت کربلا بودی تو

ای آب فرات خاک عالم بر سرت از بهر حسین نسوخت جگرت

بر محمد و آل او صلوات

رفتم به کربلا بر سر قبر یک شهید دیدم که قبر شهید مشک عنبر است

پرسیدم از یکی که این مزار کیست؟ به گریه و ناله بگفتا قبر حبیب نور دو چشم حیدر است

بر محمد و آل او صلوات

رفتم رواق دوّمی دیدم مزاری که شش گوشه کشور است

پرسیدم از یکی که این مزار کیست؟ گفتا پایین پای حسین قبر علی اکبر است

بر محمد و آل او صلوات

پایین پای علی دیدم مزاری چنین گلشن است

پرسیدم از یکی که این مزار کیست؟ به گریه و ناله بگفتا هفتاد و تن شهید

بر محمد و آل او صلوات

اشعاری هم که برای زوّار خراسان خوانده می‌شد، چنین بود:
ای غریبی که در طوس غریب‌الغربایی ای شهیدی که در طوس معین‌الضعفایی
بر محمّد و آل او صلوات رضا به طوس جان شیرین داد
حسین به کرب‌بلا سر به شمر نادین داد
بر محمّد و آل او صلوات
آنجا که غریب ناله زاری کند آنجا که غریب رو به دیوار کند
بر محمّد و آل او صلوات بر سر بالین غریب خشتی بنمایی
مادر نبود که گریه بسیار کند

بر محمّد و آل او صلوات» (۱) در شهر فومن واقع در استان گیلان، چاووش خوان این شعر بلند را برای زائرانی که قصد سفر به مشهد مقدّس را داشتند؛ با صدای رسا می‌خواند:

ابتدای سخن ز بسم‌الله بعد از آن حضرت رسول‌الله
بعد از آن امام هشت و چهار بشنو از من حکایتی موزون
داد از مکر و حيله مأمون
کرد درخواست یا امام رضا در مدینه برون شد آن مولا
روانه به طوی می‌گردید به منزلی به نیشابور برسید
دید آهویی بسته به صیادی کرد اندر آن وادی دادی
چشم آهو بر آن جناب افتاد اشک از دیده‌اش ره راه افتاد
عرض کرد اسلام ای آقا جان به فدای تو یا امام رضا
هفت روز است این سگ بدبخت در کمین بود تا مرا بگیرد
هفت طفل است بر من محزون جمله بی‌مادرند در هامون
می‌روم ای امام همچون تیر تا دهم بچه‌های خود را شیر

ص: ۱۱۴

باز آیم ای امام مُبین من به پابوس تو مباحش غمین
رو به صیاد کرد شاه انام از لب دلفشان نمود کلام
گفت مرد صیاد این سخن تو مگو (۱) که محال است وحشی صحرا
که رود باز آید اینجا گفت اسب و شمشیر خود نهم گرو
کرد در دم قبول آن صیاد صید خود را در این زمین سرداد

۱- این قسمت را معمولاً چاووش خوان با کلام روایت می کند.

آهو این دست همچو برق دوید رفت تا نزد بچه‌ها رسید
دید گرگی ستاده (۱) بر در غار همچنان در کمین شکار
خواست تا باز گردد این آهو به زبان فصیح گفت تو یئو (۲)
تو مکن خوف ای دل خسته من ملک هستم ای زبان بسته
صورت‌م را کردست خدای، ژیان که کشم پاسبانی طفلان
آهو این گرگ را همچو احسان دید رفت تا نزد بچه‌ها برسد
بچه‌ها روی مادرشان دیدند همه از ذوق و شوق نالیدند
گفتند مهربان مادر کجا بودی؟ بر دل ما تو داغ بنهادی
گفت نور دیدگان ترم هفت روز است زار و خونین جگرم
دیدم از دور نوری پیدا شد گر امام رضا هویدا شد
گرگ گفتا که من به خاک درش می‌نمایم که جان فدای سرش
گرگ از پیش و بچه‌ها به میان بشدند سوی صیاد روان
عاقبت کافر از صدق دل مسلمان شد خاک پای شه خراسان شد
(۳)

در تنکابن نیز که از شهرهای شمالی کشور است: «چاووش خوان برای زائرانی که قصد زیارت مشهد

۱- ایستاده

۲- بیا

۳- ابراهیم پورغلامعلی، فومن، گیلان، بی تا

مقدس را دارند اینگونه می‌خوانند:

یوسفی از مصر کنعان در خراسان آمده سنگ بر تعظیم او از کوه غلطان آمده
قبله هفتم شه هشتم علی موسی الرضا از عرب شاه غریبی در خراسان آمده
چلچراغی دیدم از نزدیک چون نخل بهشت لیل سوزان دیده گریان چون دل غمناک ما
بر در اول که سقاخانه آن حضرت است آب کوثر در میانش شبت بیمار ما
هر که زو یک جام نوشد درد او زایل شود از حکیمان و طبیبان جهان فارغ شود

(۱)

در روستای وزوان از توابع میمه اصفهان: «چاووش خوانان دو نفر بودند که پشت سر زوَارِ عتبات عالیات، اشعار زیر را می خواندند:

ابتدا می کنیم ز بسم الله بعد از آن لاله الا الله

بار بستیم جمله بسم الله ای رفیقان به یاری الله

هر که همدرد ماست خوش باشد عازم کربلاست خوش باشد

چه کربلاست عزیزان خدا نصیب کند خدا مرا به فدای شه شهید کند

در این روستا هر مصرع از یک بیت را یکی از چاووش خوانان می خواند و بعد از چند بیت، همه می خواندند:

که خدا گفته در هم آیات بر محمد و آل او صلوات

(۱) یکی از سندهای کاملی که در خصوص اشعار چاووشی خوانی موجود است، مربوط به شهرستان آباده است. در این شهر در

موقع عزیمت زوَار به مشهد مقدس، چنین ابیاتی خوانده می شد:

ای روهر و مشهد غریب الغربا عازم شده بر زیارت آن مولا

ز احسان چو ترا به کوی خود کرده طلب باشد به تو یار، آن معین الضعفا

خواهی که روز قیامت شوی از اهل نجات

بگشای لب و بفرست به محمد صلوات (۱) آنگاه این اشعار موزون را با صدایی رسا می‌خواند:

دوستان رو به خراسان رضا باید کرد جان به قربان ایوان طلا باید کرد

بارگاهی که مشهد شده بر پا یاران بر نثار حرمش جان به فدا باید کرد

بگو بلند اگر شوق مرقدش داری

۱- در اینجا مردم صلوات می‌فرستادند.

به صاحب حرم و گنبد طلا صلوات ای دوستان دمی به خراسان سفر کنید
به بارگاه قبله هشتم نظر کنید روشن کنید دیده ز دیدار گنبدش
خاک حریم وی همه کحل بصر کنید که خدا گفته در همه آیات
به بارگاه منیر امام رضا(ع) صلوات در طوس عجب دارالشفائی برپاست
زان دارالشفاء درد همه خلق دواست از چیست شده دارالشفای زن و مرد
از معجزه حضرت علی موسی الرضاست نشود ناطقه‌ای لال به هنگام ممات
آن زبانی که فرستد به محمد صلوات ای شیفته بر مرقد پر بوی رضا
دلباخته در مشهد و هم کوی رضا گر آرزوی بهشت و کوثر داری
با شوق و شعف روی نما سوی رضا ای شیعه اگر می‌طلبی راه نجات
بفرست از دل و جان تو بر محمد صلوات شیعه به خراسان چه امامی دارد
آن حضرت عجب نام گرامی دارد در حشر کند شفاعت زوارش
زواری رضا عجب مقامی دارد نشود خسته و درمانده و هم بی‌حرکت

آن زبانی که فرستد به محمّد صلوات خطّه طوس عجب خاک غم‌فزایی دارد
شهر مشهد چه غریب‌الغربایی دارد دردمندان همه بر درگه او روی آرند
خاک آن شهر عجب دارالشفایی دارد بلند گوی اگر نیست بر زبانت عیب
به صاحب حرم و روضه‌رضا صلوات ایوان طلا عجب صفایی دارد
درب یک، عجب آب شفایی دارد ای حاجی حجّ عبث به خود غرّه مباش
زوار رضا نگر چه جا و مقامی دارد وصف سلطان خراسان نکند این ابیات

دم به دم بر گل رخسار محمد صلوات بیا رویم دلا یک دمی به کشور طوس
پی طواف حریم امام و رهبر طوس چو سنگ بهر طوافش ز کوه آمده است
سزد که شیعه کند جان فدای سرور طوس شوم فدای زبانی که گوید این حرکات
نفس به نفس به جمال محمدی صلوات ای رهرو مشهد غریب الغربا
عازم شده بر زیارت آن مولا ز احسان چو تو را به کوی خود کرده طلب
باشد به تو یار آن معین الضعفا خواهی از روز قیامت شوی از اهل نجات
بگشا لب، بفرست تو بر محمد صلوات
ای زائر بارگاه شاهنشاه دین بشنو سخنی ز قدر آن شاه مبین
گشتی چو تو رهسپار در کوی رضا حامی به تو در سفر بود روح الامین
بریده باد زبانی که نگوید این کلمات به مادر حسنین خیر النساء صلوات
در شهر خراسان چه لوایی برپاست آن کشور همیشه پر ز شور و غوغاست
شیعه همه آرزوی مشهد دارند این جلوه حق است که در کوی رضاست
به یازده پسران علی ابوطالب

به ماه عارض هر يك جدا جدا صلوات در طوس ز کیست بار گاهی برپاست
در بازگهش صنع خدایی پیداست ای دل قدمی درون آن بار گه نه
بنگر که حریم کبریایی آنجاست محمد عربی آن ستوده الله
رسید طیب و طاهر نزد عبدالله اگر که امت او بی بگویی
که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات
(۱) ابیات زیر نیز چاووشی های زوار کربلاست که

جعفر شهری ضبط کرده است:

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله هر که دارد سر همراهی ما بسم الله
هزار هزار به مأمون بی حیا لعنت به صاحب حرم و قبه طلا صلوات!
به شمر تا به قیامت به هر نفس لعنت به خون کشیده صحرای کربلا صلوات
به جملگی امامان و چارده معصوم به طاق ابروی هر یک جدا جدا صلوات!
به جمع بی کفنان جدا سر از پیکر به پاره پاره تن دشت نینوا صلوات!
آن غریبی که لب تشنه بریدند سرش با وجودی که بود ساقی کوثر، پدرش
بیا رویم دلا سوی کربلای حسین به پا کنیم در آن غمسرا عزای حسین
بیا رویم و ببینیم تا فتاده کجا ز صدر زین به قیامت رسای حسین
بیا رویم و ببینیم زینب مضطر کجا به سینه و سر می زند برای حسین
مسیب، ای انیس با وفایم برو تشتی بیاور از برایم
اگر شاهی بمیرد از وطن دور به خواری می برندش جانب گور

در طوس جلال کبریا می بینم بی پرده تجلی خدا می بینم
در کفش کش حریم پور موسی موسای کلیم با عصا می بینم
ای غریبی که ز جدّ و پدر خویش جدایی خفته در خاک خراسان تو غریب الغربایی!
اغنیا مکه روند و فقرا سوی تو آیند جان به قربان تو آقا، که تو حجّ فقرایی! (۱)
در انتهای این بخش به ابیاتی از اشعار مربوط به بازگشت زائران اشاره می شود.
در کازرون: «هنگام بازگشت زوار، وقتی خویشان و

اقوام، آنان را از گاراژ تا منزل همراهی می کنند؛ چاووش خوان، این اشعار را با صدای رسا چاووشی می کند:

ما سلام از روضه شاه رضا آورده ایم در حریمش پا نهادیم و صفا آورده ایم
بس که رخ مالیده ایم بر مرقد شاه رضا بوی مشک و عنبر و عطر و گلاب آورده ایم

یکشب به زمین کربلا خوابیدم در عالم خواب این ندا بشنیدم
کای قافله سالار بیابان نجف صدساله گناهان تو را بخشیدم

از کربلا برهنه پا آمده ام خوابیدم بنگر تو بین تا بکجا آمده ام

مدام مرغ دلم همچو نی، نوا دارد بسر هوای گلستان نینوا دارد
چو دید غمزده لیلا که نوجوان اکبر خیال رفتن میان اشقیا دارد
ایوان نجف عجب هوایی (صفایی) دارد ای دل، بنگر چه بار گاهی دارد
ای کعبه به خود مبال از روی شرف جایث بنشین که هر که جایی دارد

هر کس دلش هوای کوثر دارد باید که دل از مال جهان بردارد
یا کوثر خواهد، و یا مال جهان این قصه محال، خوشه یک سر دارد

می‌روم در خدمت شاهی که ایوانش طلاست پادشاه هفت کشور پیش حسانش گداست
یک طواف مرقدش، فرموده پیغمبر است هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است
فرموده حسین که خیمه‌ها بار کنید هفتاد و دو تن شهید پیدا کنید
گهواره اصغر به شتر بر بندید رحمی به دل عابد بیمار کنید

صبا به کوی غریبان سلام ما برسان سلام ما به شهیدان کربلا برسان
بگو به مادر قاسم که قاسم داماد به خواب رفته عزیزان پیام ما برسان

می‌روم من به کربلای حسین تا کنم جان خود فدای حسین

هر که در آرزوی کرب و بلاست با من آید به خاک پای حسین»

(۱) در همدان: «هنگامی که مردم به پیشباز زائر مشهد می‌رفتند این اشعار، توسط چاووش خوانده می‌شد:

من ز مشهد از رضای تو سلام آورده‌ام من پیام از جانب هشتم امام آورده‌ام

گرچه من خود لایق اکرام و حرمت نیستم هدیه‌ای دارم کز آن والامقام آورده‌ام

چهره را سائیده‌ام بر درگه شمس الشموس من سلام از صاحب دارالسلام آورده‌ام

نیست جای حرف دیگر در حریم پاک تو من که از سلطان دین خیرالکلام آورده‌ام

بیت‌الاحزان تو را دارم پیام دیگری یعنی از معصومه قم این سلام آورده‌ام

این اشعار نیز مربوط به روستای فیروزآباد میبد یزد است که به هنگام بازگشت زائر خراسان، از سوی چاووش خوانده می‌شد:

شکر لِّله شد نصیبم مشهد شاه رضا یافتم بوی بهشت از مرقد شاه رضا
بر در اوّل که سقاخانه آن حضرت است آب کوثر در میانش شربت بیمارهاست
پا نهادم در حرم رفتم به نزدیک ضریح قفل را بوسیدم و از جان و دل کردم دعا
سینی‌ای دیدم در آن دیوار، آنجا نصب بود زهر در انگور داده‌اند شاه را واحسرتا
همچنین در هنگام بازگشت حاجی از حج و زائران از عتبات عالیات، اشعار زیر خوانده می‌شد:

می‌رسند از راه حج و رویشان دارد شرف از طواف مکه و پیغمبر و شاه نجف
یا کریم و یا رحیم و یا اله العالمین ما سلام از روضه شیر خدا آورده‌ایم
روی پر گرد و غبار از مرقد شاه نجف آورده‌ایم یا کریم و یا رحیم یا اله العالمین (۱)

ص: ۱۳۰

فصل چهارم ملزومات و تدابیر سفر

اشاره

۱ وسایل مورد نیاز سفر

تأمین اقلام مورد نیاز، همیشه در زندگی انسان، جایگاه و اهمیت خود را داشته و این موضوع در سفر از اهمیتی حیاتی برخوردار بوده است. به ویژه آنکه در زمان‌های قدیم، نبودن وسایل نقلیه موتوری، زمان مسافرت را طولانی و همراه داشتن وسایل مورد نیاز سفر را، الزامی می‌ساخت.

بدین جهت علم، آگاهی و تجربه از اهرم‌هایی بودند که در این باره، به مسافر کمک شایانی می‌کرد؛

زیرا برداشتن اقلام غیر ضروری، موجب سنگینی بار مسافر می‌شد، ضمن آنکه می‌توانستند برخی از اقلام را در طول سفر، تهیه کنند.

«در سال‌های دور، اگر افرادی از اهالی قزوین می‌خواستند به مکه مکرمه بروند، یک سال و اگر به کربلای معلی می‌رفتند، ده ماه و اگر قصد زیارت حضرت امام رضا(ع) را داشتند، سه ماه طول می‌کشید. آنها ابتدا غذای لازم را برای مدت ده روز یا بیشتر آماده می‌کردند، این غذا عبارت بود از: قند، لپه، لوبیا و برنج که پاک کردن آن برعهده اعضای خانواده زائر بود.» (۱) در ورزنه، که در کوهپایه اصفهان است: «قبل از حرکت زائر، اسباب سفر او را فراهم می‌ساختند که عبارت بود از: نان، روغن، قند، چای، رختخواب، چراغ پریموس، آفتابه، نمک، فلفل، قوری، استکان، کاسه و قابلمه که آن‌ها را در خورجین مرکب سواری می‌گذاشتند.» (۲) در بستک فارس که از توابع بندرعباس محسوب می‌شود: «برای زائر خانه خدا مقدار چند من (۳) نان می‌پختند و در حمایل (۴) می‌گذاشتند و بقیه وسایل؛ مثل

۱- توران مافی، قزوین، ۱۳۵۱

۲- محمد حق شناس، ورزنه، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۹

۳- هر «من» در مقیاس محلی برابر با چهار کیلو است

۴- حمایل یا «کرتنگ» (Kartong) لنگ بزرگی بود که نان را در آن می‌پچیدند و بر پشت خود می‌بستند.

چایی، قوری، استکان، ذغال، قلیان، تنباکو، چیق، بادبز، پتو یا چادر شب، لحاف و متکا، کوزه آب و چند دست لباس و دیگر وسایل مورد نیاز روزانه را برایش حاضر و آماده می کردند و مقداری نیز «تفتی» (tafti)

و کلوچه (۱) برایش می گذاشتند. (۲) در سال های دور، تهیه وسایل سفر و فراهم کردن توشه راه، برای اهالی سیرجان چندان آسان نبود: «بنابراین خانم های خانه در این گونه مواقع وظیفه سنگین تری برعهده داشتند. آنان می بایست نان خشک آبی و نان چرب شیرین و قهوه قوتو را، در منزل تهیه

۱- هر دو، نوعی شیرینی خانگی است

۲- ایرج شکرایان، بستک فارس، بندرعباس، ۱۳۴۸

می کردند و در بسته‌بندی‌های مناسب، به گونه‌ای جاسازی می کردند که به آن‌ها آسیبی نرسد و به راحتی مورد استفاده قرار گیرند. نان در بین مواد غذایی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و هیچ مسافری بدون نان از شهر خارج نمی شد. قدیمی‌ها نان را رفیق راه می دانستند و بدون این رفیق شفیق هرگز به سفر نمی رفتند. (۱) قهوه قوتو، بعد از نان، ارزش و اهمیتی خاص داشت، زیرا خوردن آن را در طول سفر باعث تقویت سر و چشم و گوش می دانستند و در همه سفرها قوطی‌هایی از این خوراکی سنتی را همراه داشتند و در مواقع مختلف چند «کپه» از آن میل می کردند. از طرف دیگر، وظایف خانم‌ها تهیه آجیل مسافرتی؛ شامل: کنجی (کنجد)، کنف، مغز تخم شیطونو (مغز تخمه آفتابگردان)، مغز پسته، بادوم، گردو و الوک (بادام کوهی) بود و این خوراکی نیز در کیسه‌های بزرگ جزء بقیه وسایل زائرین به چشم می خورد و اهمیتی کمتر از قوتو نبود؛ زیرا قدیمی‌ها کنف و مغز تخمه آفتابگردان را خواب‌آور و بقیه دانه‌ها و مغزها را مغذی و خون‌ساز می دانستند؛ به همین دلیل این گونه آجیل‌ها در طول سفر و شب‌های ماه مبارک رمضان مصرف زیادی داشت.

کشک‌دان‌های کرباس، پر از کشک گوسفند با

۱- اصطلاح «نون رفیق راه» هنوز هم در بین مردم سیرجان و کرمان رایج است.

طعم زیره و پدنه(پونه) همچنین کلوهای پنیر گوسفند «کیسه‌های چرمی پنیر محلی» و دباله‌های روغن پاک «روغن حیوانی» نیز در بار تمامی زائرین دیده می‌شد و اگر عید قربان در فصل زمستان قرار می‌گرفت، اشکبه‌های قرمه و مشک‌های ماستینه «ماست چکیده» به محموله‌های مواد غذایی اضافه می‌شد و زائرین در طول سفر، با صرفه‌جویی و قناعت از این غذاهای متنوع و مطبوع استفاده می‌کردند و با کمبود مواد غذایی مواجه نمی‌شدند.» (۱) در سند دیگری از اصفهان آمده است: «در شهر اصفهان و در سال‌های دور، وقتی فردی از افراد

خانواده، دوست یا آشنا قصد عزیمت و زیارت خانه خدا را داشت، یک ماه قبل از سفر، توشه راه را تهیه می کرد و از آنجا که سفر با قافله و کاروان انجام می گرفت، توشه راه؛ شامل: نان خشک، ماست خشک، خاکشی (۱)، نان قندی، چای و دیگر وسایل مورد نیاز بود. (۲) مهم ترین سندی که در خصوص لوازم سفر، در بایگانی واحد فرهنگ مردم موجود است، مربوط به آقای محمد حسن رجایی زفره‌ای (۳) است که مربوط به یک قرن پیش است. در این سند اثاثیه‌ای که زوار همراه خود به سفر مشهد مقدس یا کربلای معلی می بردند، آورده است. چاووش خوانی که همراه کاروان بود، نیمه شب و بین راه اشعاری می خواند که علاوه بر اینکه دیگران را برای ادامه سفر، از خواب بیدار می کرد، لوازم سفر را یکی یکی به خاطر زائران می آورد که چیزی را فراموش نکنند و همه وسایل خود را بردارند. ارزش این ابیات، علاوه بر ثبت و ضبط آن، معرّف وسایل (اثاثیه) مسافران در زمان‌های گذشته است: (۴)

۱- خاکشی، نوعی گیاه دارویی است

۲- مهرزاد داوری، اصفهان، ۱۳۵۰

۳- محمدحسن رجایی زفره‌ای، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۸

۴- این اشعار مربوط به مرحوم محمدعلی رجایی زفره‌ای، متخلص به «رجاء» (۱۳۶۱۱۲۸۱ ه. ق) پدر محمد حسن رجایی زفره‌ای است.

ای محب علی و آل، همه خُرد و کبار خواب تا کی، همه گردید به یک دم بیدار
هر که شب راه رود، روز رسد بر منزل هر که شب خواب کند، هست خجل آخر کار
چشم بگشا و نما جمع، ز اسباب سفر تا نمائی عقب از قافله‌های زوَّار
پاکش (۱) خویش بیاور، ز برش توبره (۲) فکن بر سر مال (۳) بزن، یا دهنه یا افسار
کوس زد بانگ رحیل و یاد آراز قُر (۴) و زنگ (۵)

۱- هر حیوانی که پا روی آن گذارند و سوار شوند؛ مانند اسب، خر، قاطر و شتر

۲- کیسه‌ای که در آن گاه و علوفه می‌ریزند و به گردن چهارپا آویزان می‌کنند تا از محتویات آن بخورد

۳- به گویش زفره‌ای به حیوان بارکش؛ مانند اسب، خر و قاطر می‌گویند

۴- (roq): زنگوله اسب و خر

۵- زنگوله.

زود بر کن ز دل خاک در این دم، مِسْمار (۱) آنچه داری بُنه (۲) همراه فراموش مکن
شمع و فانوس (۳) و فَنر (۴)، سیخ (۵) فَنر را یاد آر کُپه (۶) را با دبه (۷) و تُنگ (۸) و دیگر آفتابه
چتته (۹) و چاپق و قلیان، ز چوب سیگار قوری و کتر (۱۰) و سماور، سینی و نعلبکی
استکان و دگر آن قندشکن را بردار تنگ (۱۱) روی و دیگر آن قوطی چایی بر گیر
کیس قند مکرر به کناری مگذار از کماجدان (۱۲) و دیگر دیگر (۱۳) و از کفگیر
بلکه بشقاب و دگر دُوری (۱۴) خود را بشمار

۱- کلمه‌ای عربی و به معنی میخ طویله است

۲- وسیله، اثاثیه، توشه

۳- نوع چراغ نفتی

۴- نوع دیگری از چراغ روشنایی

۵- میله‌ای آهنی بود که اگر می‌خواستند چراغ را ثابت نگهدارند، ابتدا میله را عمودی بر زمین می‌کوبیدند و چراغ (فَنر) را به آن
آویزان می‌کردند

۶- وسیله‌ای مانند کُپه ترازو یا سبد، که اثاثیه را در آن می‌گذاشتند

۷- ظرف سفالین که دهانه آن تنگ و کوچک بود و در آن روغن یا شیره می‌ریختند

۸- کوزه

۹- صندوقی که به شکل مکعب مستطیل و از چوب ساخته می‌شد

۱۰- کتری

۱۱- کوزه‌ای که از فلز روی، ساخته می‌شد

۱۲- ظرفی که با آن، گوشت، برنج و سایر چیزها را طبخ می‌کردند

۱۳- . دیگی که خیلی بزرگ است

۱۴- . بشقاب بزرگ.

کاسه (۱) و جام (۲) و دیگر قابلمه و طاس کباب بنما یاد که گم می‌شود اندر شب تار
گر ولندیز (۳) بود، پا مگذار و مشکن لاله (۴) را گیر به خوبی به ته جعبه گذار
سفر نان و دیگر قاشق و از کیسه نمک با توجه همه را در نظرت یاد بیار
کیسه‌ات گر ز توتون است و یا تنباکو جعبه و قوطی گوگرد که شد مایه نار
آنچه اسباب ز جیب است بکن کم تو عبث

۱- ظرف سفالین

۲- کاسه مسی

۳- فانوس، چراغ

۴- نوعی چراغ است.

ذره بین و دیگر آن عینک پاکیزه عیار دستمال و دیگر از آینه و قبله‌نم
چاقو و قطب (۱)، ز زنجیر مسلسل رفتار مهر و تسبیح و ز انگشتر و قفل و منقاش (۲)
جعب سوزن خود را تو به گیری مسپار ساعت خویش ببین، صبح به ما نزدیک است
شال و پاتابه (۳)، به پا پیچ و به سر نه دستار موزه (۴) در پا، عصا در کف و بر دوش ردا
رو به ره آر، به توفیق خدای غفار گر به همراه بود یک نفر از بافوری (۵)
گو که بافور مکش تا که بمانی هشیار جعبه و قوطی تریاک و دیگر بافورت
جمع بنما که برفتند یکایک حضار نه به خورجین همه اسباب و بزق قفل بر او
بار بنما و به مرکب بشو این لحظه سوار چتر بردار و نما هیکل (۶) خود قرآن را
تا که محفوظ بمانی تو به هر لیل و نهار قسمتی را بنما آب و به دوش افکن
چون که لازم شودت آب به وقت ادرار

۱- منظور قطب نما است

۲- موجین

۳- مچ پیچ یا مچ بند

۴- کفش

۵- وافوری

۶- قرآنی که به هیکل (پیکر) آویزان می کردند و تسمه‌ای داشت که آن را به گردن و شانه می آویختند.

ص: ۱۴۲

کن نصیب از کرم خویش، «رجا» را یا رب کربلا و نجف و مشهد شاه ابرار
همه یکباره فرستید به احمد صلوات «فرق سر تا به کف پای محمد صلوات» (۱)

۱- همراهان صلوات می فرستادند.

۲ مسیرهای سفر

در سال‌های خیلی گذشته، آگاهی از وضعیت راه‌های سفر، از جمله عوامل مهم، برای سفرهای زیارتی به شمار می‌رفت، این آگاهی، نتیجه تجربه‌های انسان در تسلط بر محیط پیرامونی خود بود، به طوری که با دگرگونی، تحول و پیشرفت در اسباب و وسایل سفر، راه‌ها و مسیرهای زیارتی نیز تغییر یافت.

در سندی که مربوط به استان زنجان است، چنین آمده است: «روز ششم که قرار بود کاروان حرکت کند، اقوام و دوستان زائر خانه خدا جمع می‌شدند، و به همراه ریش سفیدان، معتمدان محل و بازار، جلو افتاده و عده‌ای پشت سر آن‌ها حرکت می‌کردند تا به کاروانسرای که کاروان از آنجا آماده حرکت بود، می‌رسیدند. سپس بدرقه کنندگان باز می‌گشتند و زائر سوار بر شتر می‌شد و در صورتی که زائر زن بود، سوار کجاوه می‌شد. چهار دور کجاوه، با تخته محصور بود و دو عدد کجاوه در پشت سر هم تعبیه شده بود و کف آن را نیز فرش می‌انداختند، جلو و عقب کجاوه را نیز با پرده می‌پوشاندند. کاروان با صلوات و با یاد خداوند حرکت می‌کرد و حدود شش

ماه در راه بود. بعضی از کاروان‌ها از طریق همدان و خرم‌آباد به خرمشهر می‌رسیدند. آنگاه مسافران خود را با کشتی به مکه می‌رساندند که در این راه گاهی اوقات کشتی بر اثر طوفان متلاشی می‌شد و مسافران نیز غرق می‌شدند.» (۱) در سند دیگری، از مسافرت زائران به عتبات عالیات که مربوط به شهر دزفول است، چنین آمده: «در هنگام حرکت، جمعیت زیادی از بدرقه‌کنندگان با بوسیدن سر و روی زائرین، منظر جالبی را به وجود می‌آوردند. زائران، بیشتر با الاغ و شتر حرکت می‌کردند و همین‌طور منزل به منزل حرکت می‌کردند

تا به کربلا و نجف اشرف می‌رسیدند. در آن وقت‌ها موضوع روایت در کار نبود و این مسافرت‌ها آزادانه بین عراق و سرحدنشینان انجام می‌شد و تشریفات خاصی در بین نبود.» (۱) جالب‌ترین سندی که در این خصوص موجود است، مربوط به روستای سُه، از بخش نظنز اصفهان است که در آن منزل به منزل حرکت زوّار مشهد را نام برده است و فاصله منازل با یکدیگر نیز ذکر شده است. در این سند آمده است:

«در میان طبقه زوّار، بعضی‌ها کنجکاو بودند و خاطراتی از مسافرت را یادداشت می‌کردند. از باب نمونه، یادداشت‌های طول مسیر از روستای سُه تا مشهد مقدس به صورت منزل به منزل است که ضمن نشان دادن مسیر، فاصله‌های تعیین شده که در مجموع ۱۸۶ فرسخ بود، ذکر گردیده است. آنچه این زائر یادداشت کرده است، با همان ترتیب آورده می‌شود:

مشهد مقدس کاروان «۲ فرسخ» شریف‌آباد «۴ فرسخ» فخر داوود «۲ فرسخ» قدمگاه «۴ فرسخ» نیشابور «۴ فرسخ» امان‌آباد «۳ فرسخ» شورآب «۲ فرسخ» دهنه سرپوشیده «۲ فرسخ» زعفرانی «۲ فرسخ» تا سر پوشیده «۳ فرسخ» سبزوار «۳ فرسخ» دلومه (لایقره) «۴ فرسخ» مهر «۲ فرسخ» سودخر (لایقره) «۱ فرسخ» مزینان «۴ فرسخ» کهک «۱»

فرسخ» حیدرآباد «۳ فرسخ» پل ابریشم «۱ فرسخ» عباس آباد «۲ فرسخ» الهاک «۳ فرسخ» میان دشت «۳ فرسخ» قلعه زیدر «۴ فرسخ» میامی «۲ فرسخ» خیرآباد خرابه «۱۰ فرسخ» شاهرود «۲ فرسخ» ده ملّا «۴ فرسخ» میهمان دوست «۳ فرسخ» دامغان «۳ فرسخ» دولت آباد «۳ فرسخ» سیدآباد «۱ فرسخ» قشر «۲ فرسخ» آهوان «۶ فرسخ» مهمان خانه نهارخوران «۲ فرسخ» سمنان «۴ فرسخ» سرخک «۴ فرسخ» لاس کرد «۲ فرسخ» عین الله آباد «۳ فرسخ» آرا دون «۴ فرسخ» قشلاق «۲ فرسخ» ایوان کیف «۵ فرسخ» شریف آباد «۴ فرسخ» خاتون آباد «۲ فرسخ» نصرت آباد «۳ فرسخ» شاهزاده عبدالعظیم «۱ فرسخ»

کهریزک «۲ فرسخ» عین الله آباد «فرسخ» حسن آباد «۳ فرسخ» عزیز آباد «۵ فرسخ» علی آباد «۲ فرسخ» کوشک نصرت «۲ فرسخ» باقر آباد «۳ فرسخ» منظریه «۱ فرسخ» پل دلاک «۱ فرسخ» قم «۳ فرسخ» لنگرود «۲ فرسخ» پاسنگو «۲ فرسخ» شوراب «۳ فرسخ» دهار «۳ فرسخ» سن سن «۱ فرسخ» نصرت آباد «۳ فرسخ» علی آباد «۱ فرسخ» کاشان «۲ فرسخ» گبر آباد «۴ فرسخ» قهرود «۳ فرسخ» سه «۵ فرسخ». که جمع آن ۱۸۶ فرسخ، از مشهد مقدس تا روستای سه می باشد، با ارائه فاصله بین منازل.» (۱)

۳ همراهم سفر

آداب و عبادت‌های خاصّ سفرهای زیارتی، این سفر را از سایر سفرها متمایز می‌کند. یکی از نکاتی که در این گونه سفرها، به صورت مشخص و برجسته نمایان است، حضور فرد یا افراد روحانی است که از گذشته‌های دور وظایف ویژه‌ای را برعهده داشتند، به طوری که آشنایی مسافران با آداب زیارت، مناسک و اعمال این گونه سفرها، پاسخگویی به شبهات و مسائل مذهبی زائران، ایراد و عطف، خطابه و چاووش خوانی و اقدام به

اجرای مراسم سوگواری و عزاداری از وظایف روحانی در کاروان‌های زیارتی بوده است.

این روحانیون، بعدها خود به عنوان رئیس کاروان‌های زیارتی به صورت رسمی کاروان‌های حج را اداره می‌کردند. همچنین در کاروان‌های زیارتی عتبات عالیات یا مشهد مقدس، نقش مدیر و سرپرست کاروان را از ابتدای ثبت نام و در طول سفر برعهده داشتند.

از سوی دیگر، مسافران یک سفر زیارتی؛ مانند مشهد مقدس یا عتبات عالیات، به طور معمول، افراد یک محله، روستا یا شهرستان بودند که در فصل مسافرت‌های زیارتی، به طور دسته‌جمعی اقدام به سفر و زیارت بارگاه ائمه اطهار(ع) می‌کردند. در این گونه سفرها، زائران با یک دستگاه اتوبوس به سوی محل زیارت حرکت می‌کردند و در طول سفر، علاوه بر زیارت مکان مورد نظر؛ مانند مشهد، از زیارت اماکن مقدس بین راه، مانند بارگاه حضرت معصومه(س) نیز بهره‌مند می‌شدند.

در یکی از اسناد گنجینه فرهنگ مردم، در مورد سفر اهالی ابراهیم آباد میامی، به مشهد مقدس آمده است: «بیشتر مسافرت‌های اهالی روستا به مشهد گروهی بود و مردم با سفارش به زوار که سلام ما را به آقا برسانید، التماس دعا داریم، در زیارت آقا

دوستان را فراموش نکنید؛ زوّار را بدرقه می کردند.» (۱) اُمّیا در سفر زیارتی حج، اگر چه ممکن بود تعدادی از زائران، از یک روستا یا شهرستان به همراه هم حرکت کنند؛ اما در داخل کاروان با افراد دیگری از ولایات و شهرهای دیگر نیز همسفر می شدند که از گروه‌های اجتماعی مختلف، دارای شغل‌های گوناگون و موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی متفاوت، بودند.

۴ دفن اموات

از آنجا که بقاع متبرکه در عتبات عالیات، از تبرک و ارزش والای اعتقادی برخوردار بوده است، بسیاری از مردم علاقه‌مند بودند که پس از مرگ، در این مکان‌های مقدس دفن شوند. به همین دلیل، برخی، این تقاضا را در وصیت‌نامه خود قید می‌کردند که پس از مرگ، فرزندان یا اقوام نزدیک‌شان، آن‌ها را در یکی از شهرهای عتبات عالیات، مشهد مقدس و یا قم دفن کنند و بازماندگان نیز به منظور تحقق آخرین آرزو و وصیت مرحوم، به آن عمل می‌کردند. حمل جنازه که طبق روال عادی، با پارچه سیاهی پوشیده شده بود، با قاطر انجام می‌گرفت و از آنجا که در چند دهه گذشته، رفت و آمد این‌گونه سفرهای زیارتی به عتبات عالیات نیاز به روادید نداشت، مانعی هم وجود نداشت. اما گاه به دلایلی پس از مرگ فرد، عمل به وصیت او ممکن نبود، در این صورت متوفی در قبرستان محل دفن می‌شد تا در فرصتی مناسب که به طور معمول چند سال طول می‌کشید، عمل به وصیت از سوی بازماندگان یا فرزندان متوفی انجام پذیرد؛ البته این‌گونه وصیت‌ها، معمولاً از سوی افراد ثروتمند

صورت می گرفت، به طوری که: «در شهرستان بندرانزلی اگر کسی می خواست وصیت نامه ای بنویسد، با توجه به وضع مالی خود، وصیت می کرد که خانواده اش سه چهار سال پس از مرگش، استخوان هایش را از داخل قبر بیرون آورند و با خود به یکی از مکان های مقدس داخل کشور؛ مانند قم و مشهد یا به یکی از شهرهای عتبات عالیات؛ مانند کربلا و نجف برده و در جوار مرقد مطهر امامان (ع) دفن نمایند. خانواده متوفی نیز که ملزم به انجام وصیت بود، بعد از گذشت چند سال، روزی را برای انجام این مراسم در نظر می گرفتند و همسایگان و اقوام خود را برای شام دعوت می کردند که روضه خوان محل نیز در این

مراسم شرکت می‌کرد. آنگاه پس از روضه‌خوانی و پذیرایی از میهمانان، برای شادی روح آن مرحوم یا مرحومه، صلوات می‌فرستادند و فردای آن روز تعدادی از افراد خانواده متوفی، به همراه چند تن از دوستان و آشنایان در حالی که استخوان‌ها را داخل جعبه‌ای قرار داده بودند، راهی سفر عتبات عالیات می‌شدند. [\(۱\)](#) شایان ذکر است در بسیاری از مواقع، هنگام فوت زائر، در سفر زیارتی حج و عتبات عالیات و حتی مشهد مقدس، زائر فوت شده را در قبرستان همان مکان مقدس دفن می‌کردند و جنازه مرحوم را به دیارش باز نمی‌گرداندند. در آن هنگام چون مسافرت با اسب و چارپایان انجام می‌شد، اسب زائر را سیاه‌پوش می‌کردند و در روستا و محل زندگی متوفی می‌چرخاندند و اهالی به عزاداری می‌پرداختند.

فصل پنجم پیشباز

اشاره

مراسم استقبال از سنت‌های پسندیده‌ای است که ریشه در میهمان‌نوازی ایرانیان دارد. به خصوص آن‌که اگر استقبال از زائر خانه خدا یا سایر مکان‌های مقدس باشد.

معمولاً زائر با انجام عبادات و اعمال زیارت و با تمام شدن سفر و پس از گذراندن فراز و نشیب‌های راه، بالأخره به مقصد و محل زندگی خود می‌رسید. در این مرحله خانواده زائر، بستگان و نزدیکانش متناسب با موقعیت اجتماعی زائر، طبق مراحل با آداب و مراسمی خاص، به پیشباز او می‌رفتند.

۱ پیک و قاصد

پیک و قاصد، اولین کسانی بودند که زائر را پس از بازگشت از سفر زیارتی، ملاقات می کردند و وظیفه داشتند که خبر سلامتی زائر و زمان ورود او به روستا یا شهر را، به اطلاع خانواده اش برسانند و بابت این خبر «مُشْتَلِق» دریافت کنند. که این رسم در بعضی از نقاط کشور، این گونه بوده است:

در شهر دزفول: «هنگام بازگشت زوار از کربلا، از شهر عماره قاصدی را جلوتر می فرستادند تا خبر دهد

که فلان روز، زوّار وارد می‌شوند. در روز موعود استقبال کنندگان گروه گروه به بیرون شهر می‌رفتند تا بستگان خود را در آغوش گرفته و به آن‌ها زیارت قبولی بگویند.» (۱) در گُمیشان: «دو سه روز قبل از رسیدن حجاج به تهران، چند نفر از فامیل‌های هر حاجی، برای استقبال به تهران می‌رفتند؛ سپس در روز ورود حجاج به تهران، یکی از فامیل‌ها چیزی را از حاجی به عنوان نشانی (۲) می‌گرفت و سریع‌تر به آبادی بازمی‌گشت تا خانواده زائر را از سلامتی و ورود حاجی به تهران، با خبر سازد. بعد از آنکه بُشگل‌چی (bo gel i)

بازگشت زائر را به خانواده‌اش خبر می‌داد، هدیه خوبی به عنوان مژدگانی، (۳) دریافت می‌کرد؛ آنگاه خبر ورود حاجی را به سایر اقوام می‌داد و از آن‌ها نیز مژدگانی می‌گرفت.» (۴)

در کاورد ساری: «وقتی زائران به نزدیکی شهر یا آبادی خود می‌رسیدند، یک نفر را به عنوان قاصد که به زبان محلی، به آن مشتغال‌چی

(i mo taqal) می‌گفتند، روانه محلّ خود می‌کردند و نامه‌ای به او می‌دادند تا به فرزندان و خانواده زوّار نشان دهد. قاصد هم که این خبر خوش را به خانواده زائر می‌داد، از سوی آنان پذیرایی می‌شد.» (۵)

۱- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

۲- نشانی، شامل شب کلاه، پیراهن یا چاقوی متعلق به حاجی بود

۳- مژدگانی، شامل کت و شلوار، پیراهن یا مبلغی پول بود

۴- سیمین حسینی، گُمیشان، بندر ترکمن، ۱۳۴۶

۵- سید مرتضی قریشی، کاورد ساری، ۱۳۴۹

نزد اهالی زرجه بستان از توابع قزوین: «وقتی زائری از سفر خراسان باز می‌گشت، یک روز قبل از ورود به ده، یک نفر را به نام مُشلق‌چی

(mo toloq i)

یا قاصد به روستا می‌فرستادند. قاصد به منزل هر یک از زوآر که می‌رفت، مژده می‌داد و خانواده‌ها نسبت به وسع خود انعامی به وی می‌دادند که به آن مُشلقانه (mo loq ne) می‌گفتند.» (۱) مُشلق‌ها، معمولاً هدایای نقدی یا جنسی بودند که از طریق خانواده زوآر، به فردی که خبر سلامتی زائر را می‌داد، پرداخت و جزء رسوم اهالی محسوب می‌شد.

۲ مسافت و مکان پیشباز

معمولاً مراسم پیشباز زائران در خارج از روستا، بخش یا شهرستان و یا به عبارتی در خارج از محل سکونت زائر، انجام می‌شد. این اصل، از اصول پراهمیت پیشباز به شمار می‌رفت. از این رو، به دلیل مسافت طولانی بین محل پیشباز تا محل سکونت زائر، پاره‌ای از آداب مربوط به رسم پیشباز نیز در فاصله این دو مکان به اجرا در می‌آمد:

«پنج شش فرسخ به شهر مانده، قاصدی اجیر و خبر ورود حاجیان را به خانواده‌هایشان اعلام می‌کردند. خانواده‌ها نیز خوشحال و شادمان، دسته‌جمعی به طرف دروازه شهر حرکت می‌کردند. در آن زمان هر شهری دارای سه دروازه بود و اطراف شهر، قلعه داشت. کاروان حاجیان وارد دروازه شهر شده و هر حاجی وقتی استقبال کنندگان خود را در گوشه‌ای می‌دید با تکان دست، حضور خود را نشان می‌داد؛ سپس کاروان به کاروانسرا وارد می‌شد، شترها می‌نشستند، حاجیان پیاده می‌شدند و افرادی که به پیشباز آمده بودند، حاجی خود را دوره کرده، دست و صورتش را می‌بوسیدند و با شادی، خداوند مَنان را

شکر می کردند. در این بین، خانواده‌ای که از زائرش بی اطلاع بود، با آمدن حاجیان و کاروان باخبر می شد؛ مثلاً باخبر می شد که حاجی او بر اثر طوفان دریا یا گرمی و سردی هوا و یا حمله اشراار و غارت اموالشان، کشته شده است. در این صورت، استقبال کنندگان از شنیدن موضوع متأثر و عزادار می شدند.» (۱) در بهبهان: «اهالی وقتی می فهمیدند که حاجی به نزدیکی شهر رسیده، مردان فامیل و دوستان و آشنایان تا چند کیلومتری شهر به پیشواز او رفته و او را با احترام و صلوات، تا خانه اش همراهی می کردند. در

سال‌های دور، مردم با اسب و یا چهارپای دیگری به استقبال حاجیان می‌رفتند؛ اما در حال حاضر با ماشین تا چند کیلومتری، به پیشواز می‌روند.» (۱) در زاهد شهرِ فسا: «روزی که حاجی قرار بود وارد آبادی شود، خانواده زائر، ساعت چهار بعد از ظهر، اقوام و همسایگان را دعوت می‌کرد و چندین اتوبوس و مینی‌بوس کرایه می‌کرد تا مردم سوار شوند. بستگان و خویشان تا چهار فرسخ دورتر به پیشواز حاجی می‌رفتند و یک بزه بزرگ را همراه می‌بردند تا وقتی حاجی از اتوبوس پیاده شد، جلوی پایش قربانی کنند؛ سپس بستگان نزدیک، یک حلقه گل به گردن حاجی می‌انداختند و پس از روبوسی، استقبال کنندگان، سوار ماشین شده و به همراه حاجی به طرف زاهد شهر، حرکت می‌کردند. ضمناً نرسیده به زاهد شهر، امامزاده‌ای است که همه پیاده می‌شدند و پس از زیارت و فاتحه‌خوانی، با هم، پیاده و با صلوات وارد شهر می‌شدند.» (۲) در روستای آوه از توابع شهر ساوه نیز مراسم استقبال با ویژگی‌های خاصی برگزار می‌شود، به طوری که منظره بدیعی را در کوچه‌های روستا می‌توان مشاهده کرد: «نشان ویژه اهالی برای استقبال، زنان سینی و مجمعه به دستی است که روی سینی یک

۱- غلام امانی، بهبهان، خوزستان، ۱۳۵۳

۲- علی محمد هاشمی‌زاده، زاهد شهر فسا، استان فارس، بی‌تا.

منقلک با دو یا چهار تخم مرغ و گاهی گلدانی از گُل قرار داده‌اند.

زنان روستا، به خصوص زنان اقوام و همسایگان حاجی با اطلاع از زمان ورود زائر خانه خدا به روستا، منقلک‌ها را از محل خود بیرون می‌آورند، زغال آماده می‌کنند و در صورتی که حاجی از خویشان درجه یک یا فردی معتمد یا سید و شهره و متدین باشد چهار تخم مرغ و در صورتی که فرد معمولی یا از خویشان دور باشد دو تخم مرغ روی سینی، کنار منقلک قرار می‌دهند. برخی نیز یک گلدان شمعدانی کوچک به نشانه سرسبزی و طراوت زندگی روی مجمعه می‌گذارند و آماده ورود حاجی به روستا می‌شوند.

در

این فاصله نیز زنان روستا جلوی منزل خود را که محلّ عبور حاجی است، آب و جارو می کنند. از قبل نیز چند نفر از اقوام و خویشان به همراه پسران و دامادهای حاجی برای پیشباز به تهران می روند و حاجی را از فرودگاه به آوه می آورند. در اینجا کنار جاده منتهی به روستا، افراد مشایعت کننده و تعدادی زنان سینی و منقلک به دست ایستاده اند. برخی از خویشان حاجی نیز گوسفندانی برای ذبح و قربانی آورده اند.

پیاده شدن حاجی از اتومبیل، صلوات مشایعت کنندگان را به همراه دارد و چاووش خوان، چاووش خوانی را آغاز می کند. یکی از بستگان درجه یک حاجی، حلقه ای گل برگردن حاجی می اندازد و یا در صورتی که بدانند حاجی حلقه گل، دوست ندارد، دسته گلی تزئین شده تقدیمش می کنند. زنان قوم و خویش و همسایگان روستایی نیز درون منقلک اسپند می ریزند. بوی اسپند اطراف را عطر آگین می کند. زنانی که آشنای سببی حاجی هستند برخی تخم مرغها را دور سر حاجی می چرخانند و بر زمین می زنند. یکی دو گوسفند نیز ذبح می شود و مشایعت کنندگان به طرف منزل زائر حرکت می کنند. در هر کوچه، زنان روستایی با سینی، منقلک، اسپند و تخم مرغ در انتظار هستند و با ورود حاجی به کوچه، بوی اسپند، فضا را پر می کند و مجدداً تخم مرغها بر

زمین کوبیده می‌شود.

مراسم استقبال در این روستا منظره جالبی دارد به طوری که دیدن ۴۰ تا ۵۰ زن سینی به دست که منقلکی در آن است و دود اسپندها و انداختن تخم مرغ‌ها بر زمین، این نوع استقبال را خاصّ این روستا نموده است. با رسیدن حاجی به منزل، از همه کسانی که مشایعت نموده‌اند تقاضا می‌شود برای پذیرایی، داخل منزل شوند. از این رو همه مشایعت‌کنندگان وارد خانه می‌شوند. زنان با ورود به منزل، سینی، منقلک و گلدان‌های خود را در کنار حیاط منزل می‌گذارند؛ از این رو بخشی از حیاط خانه زائر، مملوّ از سینی و

منقلک‌های مخصوص استقبال می‌شود.» (۱) در روستای سیمیکان که جزء شهرستان جهرم است: «وقتی مردم با خبر می‌شدند که زوآر مشهد مقدس می‌خواهند وارد محل شوند، همه مردم از کوچک و بزرگ عَلم درست می‌کردند و تا سه چهار کیلومتری مسیر روستا به پیشباز مشهدی‌ها می‌رفتند؛ سپس مشهدی‌ها از اتوبوس پیاده می‌شدند و تک‌تک مردم، دست و صورت آن‌ها را می‌بوسیدند و به آن‌ها زیارت قبول می‌گفتند.» (۲) در روستای لای‌بید از توابع میمه اصفهان: «اتومبیل زائر حدود یک کیلومتری روستا می‌ایستاد و زائر مشهد را پیاده می‌کرد؛ سپس خبر ورود او را به ده می‌رساندند. در این هنگام مردم دسته دسته به استقبال زائر می‌رفتند و عطر و گلاب بر سرش می‌ریختند و همگی او را تا منزل همراهی می‌کردند.» (۳) رسم خاص اهالی سیرجان نیز بدین ترتیب بود که: «چند روز مانده به بازگشت زائر، یکی از وظایف خانواده‌ها تهیه یا در اصطلاح (تمام کردن) یک دست لباس کامل برای زائرین زن بود. این رسم تا حدود بیست سال قبل رایج بود، اما رفته رفته منسوخ شد. این لباس از طرف یکی از بزرگترها (مادر، مادرشوهر، خواهر) به زائر هدیه می‌شد و فوری مورد استفاده قرار

۱- سید علیرضا هاشمی، آداب سفر زیارتی حج در آوه، فصلنامه نجوای فرهنگ، ص ۱۲۸ و ۱۲۹

۲- علی همت وثیقی میمندی، سیمیکان، جهرم، استان فارس، ۱۳۴۸

۳- علی‌قلی کریمی، لای‌بید، میمه، اصفهان، ۱۳۵۴

می گرفت. تاریخ مراجعت زائرین به اقوام و آشنایان اعلام می گشت و آنان در ساعتی معین به خانه زائر می رفتند تا همراه با خانواده وی، در مراسم پیشباز(استقبال) شرکت کنند در این مراسم نیز چاوش پیشاپیش جمعیت چاوشی می کرد. نوای گرم چاوش، مردم را به سوی استقبال کنندگان سوق می داد و مؤمنینی که بدرقه و پیشباز زائرین خانه خدا و عتبات عالیات را ثواب می دانستند، به جمع استقبال کنندگان می پیوستند. استقبال کنندگان همراه با زائر به منزل بازمی گشتند و پس از صرف ناهار یا شامی که به عنوان ولیمه تهیه شده بود، مجلس را ترک می کردند.» (۱)

۳ خوشامدگویی

خیرمقدم، خوشامدگویی و بیان زیارت قبولی به زائر، به منزله خوشحالی افراد از ورود زائر است که نتیجه آن رفع خستگی و بالاخره ایجاد امنیت و آرامش خاطر زائر بوده است:

«وقتی که زائر خانه خدا، در میان جمعیتی پیاده می‌شد که با پیش‌بینی قبلی و یا دیدن ماشین زائر به استقبال آمده بودند، جلوی پای او گوسفند قربانی می‌کردند و در حالی که خویشان حاجی، درون یک سینی، یک گلاب‌پاش، آینه کوچک، یک بشقاب سبزی و مقداری آب گذاشته بودند، با اشتیاق تمام، گلاب به دست دیگران می‌ریختند؛ سپس همه به حاجی، زیارت قبول می‌گفتند و حاجی را می‌بوسیدند. زائر هم می‌گفت: جای شما خالی و در میان مشایعت‌کنندگان به آرامی به طرف منزل حرکت می‌کرد.» (۱)

در کازرون: «به زواری که از مکه برمی‌گشتند، در اصطلاح مکه‌ای می‌گفتند، خویشان و اقوام و بستگان چند فرسخی، با ماشین به پیشبازش می‌رفتند و با

۱- علیرضا لاجینانی، آخوره بالا، فریدونشهر، اصفهان، بی‌تا.

چاووشی و سلام و صلوات او را همراهی می کردند. در بین راه، مردان با زوّار مرد، دیده‌بوسی می کردند و زن‌ها نیز زوّار زن را می‌بوسیدند و می‌گفتند: زیارت قبول، یا، ان‌شاءالله زیارتت قبول باشه، یا روزی هفت مرتبه دیگرت باشه و زائر هم پاسخ می‌داد: قبول حق باشه یا خدا قبول کنه یا روزی خودتون باشه یا سلامت باشی.» (۱) در بهبهان: «هنگام ورود حاجی به خانه، همسایه‌ها و آشنایان بر سر او نُقل می‌ریزند، به طوری که بر اثر نقل‌های رنگارنگ، زمین پیدا نیست، حاجی اگر مرد باشد یک اتاق خوب و بزرگ را برای او فرش

می‌کنند، مردم شهر و آشنایان پیش او می‌روند، با او دست می‌دهند و زیارت قبول می‌گویند.» (۱) شایان ذکر است که در طول مراسم پیشباز و خوشامدگویی؛ مانند مراسم بدرقه، چاووش‌خوان به وظیفه خود عمل می‌کرد و با اشعاری که در مدح ائمه اطهار(ع) یا در خصوص سفر و زیارت ائمه معصومین می‌خواند و به مراسم شور و حال دیگری می‌بخشید که در نهایت، مورد تفقد خانواده زائر قرار می‌گرفت.

۴ قربانی کردن

در فرهنگ ایرانی، قربانی کردن در موارد گوناگونی از جمله: مراسم شادی، عزاداری، پیشباز مسافر، خرید اموال و ملک، تولد فرزند، نذر و نیاز و ... انجام می‌گیرد و در این میان، یکی از مهم‌ترین موارد آن، قربانی، پس از ورود زائر از مراسم پرفیض حج است.

در روستای بصری بروجرد: «وقتی زائر از زیارت برمی‌گردد و به شهر می‌رسد، یک نفر قاصد را به روستا می‌فرستد تا خبر ورودش را به خانواده برساند و

تشریفات مربوط به مشایعت انجام شود، آنگاه خانواده زائر با ورود وی، یک گوسفند چاق را مقابل منزل قربانی می‌کند. وقتی گوسفند را ذبح کردند کله (۱) آن را از تن جدا می‌کنند و سه گام جلوتر قرار می‌دهند تا زائر از میان لاشه گوسفند و کله آن، رد شود و وارد خانه گردد. (۲) روزی که حاجیان سیوندی از شیراز به سیوند می‌رسند: «قوم و خویشان حاجیان و گروه زیادی از مردم سیوند، تا یک کیلومتری محل، به استقبال حاجیان می‌روند. ضمن آن که برای هر حاجی، چند رأس گوسفند آماده کرده‌اند تا وقتی حاجی وارد محل شد، گوسفندان را یکی یکی جلوی او ذبح کنند تا حاجی از روی گوسفندان رد شود.» (۳) در دزفول: «روزی که حاجی از مکه باز می‌گردد، جلوی پایش گوسفندی قربانی می‌کنند و گوشت این گوسفند، غذای مهمانانی است که به دیدن حاجی می‌آیند.» (۴) همچنین در سراب: «هنگام پیشباز حاجی، گوسفند قربانی می‌کنند، به طوری که گاهی تعداد آن به هفت هشت رأس گوسفند می‌رسد. گوشت این

۱- کله گوسفند قربانی به حمّامی داده می‌شود و پوست گوسفند نیز به سلمانی یا دلاک داده می‌شود

۲- غلامحسین کرزبر، بصری، بروجرد، ۱۳۴۷

۳- سیفا ... سیوندزاده، سیوند، فارس، ۱۳۵۴

۴- قمرالزمان قلمبو، دزفول، ۱۳۴۹

گوسفندان، در میهمانی‌ای که حاجی می‌دهد مصرف می‌شود.» (۱) در صائین قلعه ابهر: «وقتی زائر به نزدیک منزل رسید، گوسفندی جلوی پای او قربانی می‌کنند و کسی که سر گوسفند را می‌برد، کله گوسفند را برمی‌دارد؛ سپس گوشت گوسفند را تقسیم می‌کنند، و به همسایه‌ها می‌دهند و مقداری از آن را نیز شام درست می‌کنند.» (۲) در لای بید از توابع میمه اصفهان: «رسم است که هر یک از نزدیکان حاجی، باید یک گوسفند جلوی

۱- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

۲- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، ۱۳۵۵

پایش قربانی کند. پس از آنکه خبر ورود حاجی به آبادی رسید و ساعت ورود او تعیین شد، همه مردم روستا از زن و مرد برای دیدن حاجی از روستا خارج می‌شوند و منتظر او می‌مانند. با ورود حاجی، شخص چاووش خوان با صدای بلند، چاووشی می‌خواند و حاجی به همراه استقبال‌کنندگان از تمام کوچه‌های آبادی عبور می‌کند. از مقابل حیاط هر خانه که رد می‌شود، اگر فامیل او باشند، گوسفندی را مقابل پای حاجی قربانی می‌کنند و اگر فامیل او نباشند، اسپند دود می‌کنند؛ در مقابل این کار، نزدیکان حاجی با صدای بلند می‌گویند که دست شما درد نکند. ان‌شاءالله ما هم جبران کنیم و با چنین آداب و مراسمی، حاجی را وارد خانه‌اش می‌کنند.» (۱)

۵ پذیرایی و ولیمه

از جمله مراسمی که زائران حج، پس از بازگشت از این سفر معنوی، به انجام آن همیت می‌گمارند، ولیمه دادن و دعوتِ استقبال‌کنندگان به شام است. خانواده حاجی، پس از بازگشت زائر خود، به شکرانه سلامت او و زحمت‌های دوستان، آشنایان و استقبال‌کنندگان در مراسم استقبال، این میهمانی را برگزار می‌کنند. در این میهمانی که ضیافت و سفره شام است، اهالی، دوستان، نزدیکان و آشنایان دعوت می‌شوند و حاجی

نیز از فراز و نشیب‌های سفر و چگونگی انجام اعمال حج و دیگر خاطرات خود، برای میهمانان سخن می‌گوید. این نوع میهمانی که همراه با ولیمه است، هنگام بازگشت زائران عتبات عالیات و گاه مشهد مقدس نیز از سوی خانواده زوّار برپا می‌گردد. با این حال سفره ولیمه، گاه بیش از یک بار پهن می‌شود؛ برای مثال میان اهالی بهمن از توابع آباده: «رسم است که زائر باید سه شب اقوام، همسایگان و آشنایان خود را اطعام دهد. به این منظور از سلمانی محل می‌خواهد که افراد مورد نظر را برای ولیمه دعوت کند و طی این سه شب، سفره اطعام گسترده باشد؛ سپس از صبح روز سوم، به کارهای شخصی و عادی خود مشغول می‌شود.» (۱) در زاهدشهرِ فسا: «بعد از بازگشت زائر به وطنش، زائر، سه روز تمام قوم و خویشان را در منزل خودش نهار و شام می‌دهد. در این شهر بر اساس عرف محل، شخص زائر تا موقعی که زنده است، همه ساله روز بیست‌وهشتم ماه صفر، مقدار شش یا دوازده من برنج می‌پزد و بشقاب بشقاب به خانه همسایگان می‌فرستد. همسایگان نیز در عوض می‌گویند: نذرت قبول و مرادت حاصل باشد.» (۲) میان اهالی چوبین شهرگرد نیز عرف است که:

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباده، فارس، ۱۳۴۷

۲- غلام عباس مزدک، زاهدشهر، فسا، فارس، ۱۳۴۷

«وقتی زائر مشهد از سفر بازگشت، خانواده او، یکی از شب‌های دوشنبه یا جمعه، گوسفندی را ذبح می‌کنند؛ سپس افراد و بزرگان روستا را دعوت می‌کنند. آنگاه پس از خوردن شام، به شکرانه سلامتی و بازگشت زائر، قرآن می‌خوانند و دعا می‌کنند.» (۱) در سال‌های دور، میان اهالی باختران، رسم بود که: «بعد از بازگشت زائران مشهد مقدس اگر بار اول آن‌ها بود که به پابوس امام رضا(ع) رفته بودند پس از سه روز از بازگشت‌شان کارت دعوت به فامیل و همسایه‌ها می‌دادند و آن‌ها را به «سفره علی» دعوت می‌کردند. در روز «سفره علی» افراد فامیل پس از

حضور، با زائران روبوسی می کردند و زیارت قبولی می گفتند. بنا به گفته قدیمی ترها، در این گونه مراسم، رسم بود که برای زائران، روی «خوانچه» (۱) هدایایی می آوردند. (۲) در روستای ورزنه بخش کوهپایه اصفهان: «زائر، مدت سه روز در خانه می نشیند و مردم به دیدن او می روند، زائرانی که توانایی مالی داشته باشند، در شب سوم، گروهی از همسایگان و خویشان را به شام دعوت می کنند و با آبگوشت، از آن ها پذیرایی می کنند. در شب سوم، مراسم دید و بازدید به پایان می رسد و اگر از دوستان و آشنایان زائر، کسی نتوانست در مدت این سه روز به دیدن او برود، در کوچه یا کشتزار یا مسجد یا هر جا که به هم رسیدند، عذرخواهی می کنند و همانجا مصافحه می نمایند.» (۳) در یکی از اسنادی که در بایگانی فرهنگ مردم رادیو موجود است، در خصوص شهر کازرون آورده شده که: «بازگشت حاجیان از خانه خدا و تشریفات و مراسم مخصوص آنان گرم تر و مفصل تر از زوار عتبات عالیات و مشهد مقدس است. به طوری که یکی

۱- خوانچه تشکیل شده بود از کلوچه و شیرینی و کله های کوچک قند که در داخل بشقاب های مسی قرار داشت و تمام آنها روی چوب بزرگی که به شکل مستطیل بود قرار می گرفت و هر کس می خواست از قنادی می خرید و روی سر شاگرد قنادی می گذاشت و با خود به خانه زائر می آورد، و در موقع آوردن خوانچه با صلوات استقبال می شد

۲- فریبا نوری، باختران، ۱۳۶۴

۳- محمد حق شناس، ورزنه، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۵۴

می دهند؛ شیلون عبارت است از دعوت از بستگان و همسایگان و آشنایان جهت صرف شام یا نهار که از مدعوین با کارت های مخصوص چاپی دعوت به عمل می آید. نوشتار متن کارت دعوت از این قرار است:

بسمه تعالی

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

بشکرانه بازگشت احوی "حاج غلامرضا شجاعی" از مکه معظمه و مدینه منوره و تجدید دیدار از دوستان، مجلسی بنام نامی

حضرت اباعبدالله الحسین در روز شنبه ۸ / ۱۲ / ۴۹ از ساعت ۸ الی ۹ بعد از ظهر در

منزل بنده منعقد است، از جنابعالی دعوت می‌شود که برای صرف شام مفتخر و سرفرازم فرمایید.

نشانی: خیابان ... منزل شخصی محمد حسن شجاعی

از مدعوین با چای و شربت و قلیان و شام چلو یا پلو و هر نوع خورشتی که فصل آن باشد، مخصوصاً چلومرغ و پلولویا و خورشت سیب زمینی پذیرایی می‌کنند.» (۱) در بهبهان: «با نقل، چای و شیرینی از بازدیدکنندگان حاجی، پذیرایی به عمل می‌آید و از اقوام، خویشان و آشنایان دعوت می‌کنند که ناهار یا شام مهمان او باشند. کسانی نیز هستند که حاجی را نمی‌شناسند، اما به دیدار او می‌روند؛ زیرا طبق باور عموم، این کار ثواب دارد. اگر زائر زن باشد، پس از بازگشت، زن‌های آشنا، همسایه‌ها و حتی غیر آشنا به دیدن او می‌روند، چون معتقدند این کار ثواب دارد. در مجلس زنانه از زنان با چای، شیرینی و قلیان پذیرایی به عمل می‌آید و به ویژه، زن‌هایی که سنی از آن‌ها گذشته است، دسته دسته به دیدن حاجیه می‌روند و به او زیارت قبول می‌گویند.» (۲) در دزفول: «خانواده زائر حج، شیلونی (inuli می‌دهند. به طوری که اگر حاجی، ثروتمند باشد و

۱- محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، فارس، ۱۳۵۲

۲- غلام امانی، بهبهان، ۱۳۵۳

توانایی خرج کردن داشته باشد، هر شب یک گروه یا صنف آشنا؛ مثل علما، تجار، اعیان، کسبه و ... را به طور جداگانه، برای صرف شام دعوت می‌کند. در خلال این میهمانی‌ها، به طبقه فقیر هم کمک می‌شود. برای مثال، اگر افراد فقیری در محله آن‌ها باشند، حاجی، برنج، روغن و پول برایش می‌فرستد که خودشان غذا بپزند و بخورند. بعد از اتمام این تشریفات، چند نفر از دوستان حاجی می‌آیند و او را تا محل کسب و کارش همراهی می‌کنند.» (۱) در سیرجان کرمان نیز: «هنگام ورود زائر از طرف

خانواده وی، گوسفند یا گاوای قربانی می‌شد که نیمی از آن را به عنوان صدقه توزیع نموده و نیم دیگرش را به مصرف می‌رساندند. پس از ذبح گوسفند، زائر از زیر آینه و قرآن عبور می‌کرد و در حالی که پولی را به عنوان صدقه یا انعام کنار آینه و قرآن می‌گذاشت وارد منزل می‌شد و این در حالی بود که بوی کندر و دشتی، فضای خانه و کوچه را پر کرده بود و صدای صلوات، یک لحظه قطع نمی‌شد. از میهمانان با چای و شیرینی و قهوه و قوتو پذیرایی به عمل می‌آمد. در فصل زمستان از میوه خبری نبود. شام و ناهار اینگونه مجالس به نسبت وسع خانواده‌ها تهیه می‌گشت و معمولاً شامل: برنج و خورشید اسفناج و قیمه بود و گاه شامی و تاس کباب نیز در سفره‌های ولیمه دیده می‌شد. ولیمه دادن نیز بستگی به وسع حجاج داشت و ۳ تا ۷ روز ادامه می‌یافت؛ در این مدت از همه دعوت‌شدگان و میهمانان با شام و ناهار پذیرایی به عمل می‌آمد و باقیمانده غذا بین فقرا و مستحقان توزیع می‌شد. از میهمانان به صورت رسمی دعوت به عمل می‌آمد. بنابراین افرادی از طرف صاحبخانه به درب منازل یا محل کسب دعوت‌شدگان رفته آنان را با بیان اینگونه جملات دعوت می‌کردند: حاج آقا یا حاج خانم سلام رسوندن، احوالتون پرسیدن، گفتن صباظار(فردا ظهر) صبا شب(فردا شب) برا شام تشریف بیارین دور بر هم لقمه نون پنیری بخوریم و بعد ادامه می‌داد:

مهمون ابوالفضل یا امام حسین باشین (و اگر شخصی از مشهد یا زیارت مکه و مدینه برگشته بود نام‌ها تغییر می‌کرد). مخاطب در جواب قاصد می‌گفت: سلامشون برسونین، احوالشون بگیرین بگیرین ما که نخورده نیستیم خدای (خدا را شکر) الحمدللا (الحمد لله) که شما صحیح و سالم بترخونه زندگیتون و رگشتین و چشم خونواده و دوست آشنار (آشنا را) از راه دور داشتین، چشم. اگر همه به پا بیان ما به سر میائیم (۱) و اسباب زحمت می‌شیم. قاصد به همین ترتیب همه دعوت‌شدگان را دعوت می‌کرد و نامشان را در ذهن یا روی کاغذ یادداشت می‌نمود تا تعداد مهمانان

۱- بیان این جمله کنایه از احترام و عجله در دیدار از زائر است.

مشخص شود. از زمانی که دعوت به صورت کارت یا به قولی (رُقعه) رایج شد، رُقعه‌های دعوت به یک یا چند شخص سپرده می‌شد؛ آنان موظف بودند دعوتنامه‌ها را به دعوت‌شدگان برسانند و از آنان امضا بگیرند. شخصی که به دلیلی نمی‌توانست در مجلس شرکت کند، پای رُقعه دعوت چنین می‌نوشت: به علت کسالت، از آمدن معذورم یا به علت کسالت خانواده، خودم به تنهایی خدمت می‌رسم و بدینگونه تعداد دعوت‌شدگان مشخص می‌شد و صاحبخانه به همان اندازه غذایی تهیه می‌کرد. درب منزل زوّار نیز از آغاز تا پایان روز باز بود و از ورود هیچکس جلوگیری نمی‌شد. به نقل از سالخوردگان گفته می‌شود که: زائرین به مدت چهل روز درب منزل را باز می‌گذاشتند و منتظر میهمان می‌نشستند. کنایه (در خونه زوار تا ۴۰ روز باز است) دال بر همین رسم و سنت است که هنوز هم از زبان همشهریان سیرجانی شنیده می‌شود. گرچه دیدار از زائرین محدودیت زمانی نداشت؛ اما مردم ترجیح می‌دادند هر چه زودتر از زوّار دیدن کنند و بر پیشانی متبرک آنان بوسه بزنند. ^(۱)

بدین ترتیب، میهمانی و ولیمه دادن برای زائر خانه خدا، تقریباً در اکثر جاها رایج بوده، اما در خصوص سایر سفرهای زیارتی؛ چون عتبات عالیات و مشهد

مقدس، دادن ولیمه، بستگی به موقعیت اجتماعی و توان مالی زائر داشته است.

۶ هدیه و سوغاتی

هدیه دادن و هدیه گرفتن، جایگاهی والا- و با ارزش دارد. در فرهنگ ایرانی، درباره هدیه و انواع آن، مطالب زیادی در تاریخ ادبیات کهن این سرزمین به چشم می‌خورد. این موضوع در سفر و مسافرت جایگاه ویژه خود را دارد. در سفرهای سیاحتی یا زیارتی، مسافر بنا به توان مالی خود، اقدام به خرید هدیه یا آوردن سوغاتی می‌کند. در سفرهای زیارتی، همان‌طور که شرح داده شد، مسافر برای شروع سفر از نزدیکان خود هدیه می‌گیرد؛ بنابراین حداقل به اندازه ارزش هدیه دریافت شده، ملزم به آوردن سوغاتی می‌شود. از این رو در سفرها و از جمله سفرهای زیارتی، سوغاتی به نوعی الزام آور، مرسوم شده است و چه بسا با نبود سوغاتی، سفر، کامل محسوب نمی‌شود.

در اصفهان: «حاجی به هنگام بازگشت از مکه، تا یک هفته بنا به رسم خود در منزل می‌نشست و از غریب و آشنا، که برای عرض تبریک و زیارت قبولی می‌آمدند، پذیرایی می‌کرد. در ضمن، هر یک از

میهمانان که حضور می‌یافتند کادویی مانند؛ کله‌قند، طاقه پارچه و نظایر آن به حاجی تقدیم می‌کردند و حاجی هم سوغاتی‌هایی که از سفر حج آورده بود؛ مانند آب زمزم، قرآن، مسواک‌های چوبی و مرسوم آن زمان و داروهای مومیایی عربستان که به قول خودشان برای علاج کمردرد و بهبود درد زانو استعمال داشت، به آنها می‌داد.» (۱) در زاهدشهرِ فسا: «پس از چند روز که حاجی از مکه می‌آمد، برای خانواده آن‌هایی که بزه آورده بودند، یک ساعت مردانه و یک پارچه سراندازی یا قبا، کنار می‌گذاشت و آن‌هایی که کله‌قند آورده

بودند، برای شان یک پیراهن، شلوار و یا جانماز (سجاده) می فرستاد. اگر شخصی که به مکه رفته بود، توان مالی چندانی نداشت، دیگران از او توقعی نداشتند و او هم به کسی چیزی حتی یک تسبیح هم نمی داد.» (۱) در سراب: «پس از آن که بستگان نزدیک، به دیدن حاجی می رفتند، حاجی پس از پایان مراسم، به پخش سوغاتی می پرداخت و به تمام خانواده ها مهر و تسبیح می داد و به بستگان خود هدایای خوبی از قبیل: پارچه، قالیچه مخمل و اجناس دیگر تقدیم می کرد.» (۲) در گلمکان مشهد: «هنگامی که زائر کربلا، ولیمه سفر خود را داد، بعد از سه روز از طرف کربلایی، یک زن، چادری به گردن خود می بست و آن را پر از خرما، تسبیح و مُهر مُتَبَرک می کرد و به در خانه ها می برد و به هر خانه، چند دانه خرما و یک مهر و تسبیح هدیه می داد.» (۳) در دزفول: «زمانی که زوار کربلا به خانه می رسیدند و مردم، طی چند روز به دیدارشان می آمدند، زوار به آن ها مهر و تسبیح سوغات می دادند.» (۴) همچنین میان اهالی بندر انزلی رسم بود: «زائر پنج

۱- علی محمد هاشمی زاده، زاهد شهر، فسا، فارس، بی تا

۲- جاوید شقاقی، سراب، ۱۳۴۵

۳- زینب صولت زاده، گلمکان، مشهد، ۱۳۶۷

۴- محمد رشیدیان، دزفول، ۱۳۵۱

شش روز در خانه می ماند و طی این روزها، اقوام، نزدیکان و دوستان صمیمی به دیدارش می آمدند و برایش موجوما (۱)

(mojom)

می فرستادند. در داخل این مجمه، اقلامی؛ چون: جوراب، شکر، کله قند، نبات، پارچه نمدوخته و گلاب قرار می دادند. به طور معمول به کسی هم که مجمه را به خانه زائر می برد، انعام می دادند. سپس صاحبخانه مجمه را در یک اتاق خالی قرار می داد و اسم صاحب آن را در نظر می گرفت. آنگاه پس از پایان رفت و آمد مردم، خانواده زائر سر یک یک مجمه ها را برمی داشتند و

مطابق چیزی که فرستاده بودند، سوغاتی‌هایی از قبیل: مُهر، تسبیح، کشمش و نخود، بادبزنی حصیری و عطر در آن می‌گذاشتند؛ البته این سوغاتی‌ها برای افراد خانواده و خویشان فرق می‌کرد. به طوری که برای برادر یا خواهر، سوغاتی بهتری می‌دادند؛ سپس سوغاتی‌های معمولی را برای همسایه‌ها و سایر آشنایان، به عنوان تبرک می‌فرستادند. (۱) میان اهالی کاورد ساری: «رسم بود که زائر، سوغاتی‌هایی شامل نخود خالص، کشمش خالص، مُهر کوچک و بزرگ، مُهر زنانه آینه‌دار، دستمال‌های گران‌قیمت و ارزان‌قیمت، تسبیح مگه‌نما، تسبیح گلی و بادبزنی به اقوام و دوستان خود می‌داد. البته نوع و میزان این سوغاتی‌ها بستگی به میزان پولی داشت که به عنوان خرجی راه داده بودند؛ برای مثال، به کسی که پول خرجی بیشتری داده بود، یک عدد مُهر بزرگ، یک دستمال پنج تومانی و یک عدد تسبیح مگه‌نما می‌دادند و آن‌هایی که خرجی کمتری داده بودند، یک عدد مُهر کوچک، تسبیح گلی و بادبزنی دو ریالی دریافت می‌کردند. اگر پیرمردها یا پیرزن‌ها به دیدن زوار می‌آمدند، پیش آن‌ها یک عدد عطر می‌گذاشتند. بعضی‌ها عطر را برمی‌داشتند و بعضی دیگر تنها بو می‌کردند و آن را سر جای خود می‌گذاشتند.» (۲) در میان اهالی زاهدان فسا: «وقتی زائر از سفر

۱- سید محمدعلی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

۲- سید مرتضی قریشی، کاورد، ساری، ۱۳۴۹

بازمی‌گشت و اقوام و دوستانش هدایایی را برای او می‌بردند، زائر نیز در مقابل، هدایایی به آنها می‌داد؛ یعنی به هر کس که به منزلش می‌آمد، یک مُهر (تربت) و یک تسیح تقدیم می‌کرد، و برای کسانی که سینی (۱) آورده بودند، نفری یک ژاکت ریسمانی، یک پیراهن و یا یک جلیقه مردانه می‌داد. برای کسانی که جلوی زائر گهره (بزغاله) یا برّه سر بریده بودند، یک کت یا یک شلوار سوغات داده می‌شد.» (۲) در الوسجد ساوه: «خانواده زائر، سه روز پس از بازگشت مسافر امام رضا(ع)، سه عدد خرما، و یک

۱- منظور مجموعه‌ای بود که درون آن اجناسی؛ چون کله‌قند، شکر، پارچه ندوخته و ... قرار داشت

۲- غلام عباس مزدک، زاهدان فسا، فارس، ۱۳۴۷

مهر و تسیح را در یک سینی کوچک می گذاشتند و برای همسایگان می فرستادند. البته زائر برای خانواده خود، سوغاتی‌های خوبی مانند ژاکت و شال می آورد.» (۱) همچنین در علی آباد دو دانگه: «اهالی پس از صرف نهار و چای در منزل زائر حضرت امام رضا(ع)، سوغاتی‌هایی از قبیل: تسیح، مهر، جوراب، نخود و کشمش، دستمال، روسری، چوب سیگار، فندک، عطر، دستبند، انگشتر و لباس از زائر می گرفتند، سپس خداحافظی می کردند و گروه بعدی وارد منزل می شدند.» (۲) اهالی ورزنه کوهپایه در اصفهان: «وقتی به مشهد یا قم مسافرت می کردند، سوغاتی‌هایی چون مهر، تسیح، سوهان قم و قالیچه‌های کوچک مشهدی، خریداری می کردند تا سوغات بدهند. سوغات آن‌ها شامل: دستمال، عطر، سوهان، سوتک برای بچه‌ها، نبات و قالیچه بود. اغلب زوآر، کفن خود را در مشهد خریداری می کردند و آن را در حرم طواف می دادند.» (۳) در زاهدان فسا: «اگر زائر امام رضا(ع) زن بود، وقتی زن‌های آبادی به دیدن او می رفتند، به عنوان

۱- ابوالفضل مرتجی، الوسجد، ساوه، ۱۳۴۸

۲- عباس علی عمادی، علی آباد، دو دانگه، ساری، ۱۳۴۸

۳- محمد حق شناس، ورزنه، کوهپایه، اصفهان، ۱۳۴۹

سوغاتی جلوی هر کس یک بشقاب، حاوی چند قالب صابون رنگارنگ به نام صابون قم با مقداری نبات و یک مهر و تسبیح می گذاشتند؛ اما در صورتی که اقوام یا خویشان زائر برای او کله‌قند آورده بودند، زائر هدایایی چون کفش، کت، پیراهن یا شلوار به آنها می داد.» (۱) در سیرجان: «سوغاتی را در اصطلاح سر سوغاتی می گفتند و از روز چهارم فرصتی می شد تا زائر، سوغاتی‌ها را توزیع کند. سوغاتی را در سینی قرار می دادند و با بقچه‌ای آنرا پوشانده به منزل شخص

مورد نظر می‌فرستادند؛ شخصی که سوغاتی را تحویل می‌گرفت، موظف بود مقداری هبل در سینی بریزد و انعامی به آورنده سوغاتی بدهد و با جملاتی از این قبیل تعارف کند: مُروا هر ساله شون باشه، هر سال از کربلا و مکه بیان، کی باشه جبران کنیم. به طور معمول، مسافر به نسبت سرراهی، سوغاتی می‌آورد، بنابراین افرادی که پول و یا طلا، سر راهی می‌دادند و آنان که خانواده مسافر را به صرف شام و ناهار دعوت کرده بودند، سوغاتی بهتری دریافت می‌کردند. چند روز پس از ورود زائر، مهمانی‌ها شروع می‌شد و به طور مسلم اقوام نزدیک و بزرگترها در این امر پیش قدم بودند. دعوت‌شدگان به صرف ناهار، شام یا آش رشته دعوت می‌شدند و مجالس مردانه و زنانه جداگانه تشکیل می‌گردید. ^(۱) در این میان بچه‌ها نیز سهمی از سوغاتی داشتند و به طور عموم زائران به هنگام خرید سوغاتی، به یاد آن‌ها نیز بودند که این امر در بعضی از آداب و رسوم آمده است. در حکمی میناب: «به طور معمول برای بچه‌ها گردن‌بند یا انگشتری می‌خریدند و آن‌ها را تبرک می‌کردند.» ^(۲)

۱- مهری مؤید محسنی، سیرجان، کرمان، ۱۳۸۱

۲- احمد پروستانی، حکمی، میناب، هرمزگان، ۱۳۵۶

در آخوره بالا از توابع فریدون‌شهر: «زائران، بیشتر هنگام خرید سوغاتی برای اطفال، سوتک‌های لاک‌ی یا وسایل بازی، از قبیل عروسک انتخاب می‌کردند.» (۱) بنابراین، همان‌طور که توضیح داده شد، خرید سوغاتی در سفرهای زیارتی، نوعی الزام محسوب می‌شد که فرد زائر، حتی گاهی با سختی (۲) اقدام به تهیه

۱- علی‌رضا لاجینانی، آخوره بالا، فریدون‌شهر، اصفهان، بی تا

۲- زوآر کربلا، حداقل سفرشان ۳۶ تا ۴۰ روز به طول می‌انجامید؛ چون در هر یک از شهرهای کاظمین، کربلا و نجف ۱۰ روز می‌ماندند. در این مدت تمام مایحتاج خود، از جمله نان را با خود می‌بردند تا در آنجا پولی خرج نکنند؛ مگر برای سوغات خریدن. به طوری که وقتی به گمرک خانقین می‌رسیدند، هر نفر مثل یک کوه نمایان می‌شد، چون هر کس سه عدد کت، چند جلیقه و پالتو به تن می‌کرد تا از این طریق پول گمرکی پرداخت نکند. مأموران گمرک نیز چندان سخت نمی‌گرفتند. چون هر چه زوآر خرید می‌کردند، به نفعشان بود (عباس رسولی، وزوان، میمه، اصفهان، ۱۳۵۲).

آن می‌نمود، سپس این هدایا را در حرم و ضریح زیارتگاه طواف و متبرک می‌کرد (۱). تا افرادی که آن سوغاتی را دریافت می‌کنند، از برکت های معنوی آن بهره‌مند گردند.

فصل ششم باورها و عقاید

سفرهای زیارتی باورها و عقاید خاص خود را دارد. بخشی از این باورها مربوط به مسافر، برخی مربوط به خانواده زائر و برخی دیگر مربوط به مردمی است که شاهد و ناظر سفر زائر هستند. اما نکته حائز اهمیت، الزامی است که افراد نسبت به پذیرش این باورها در زندگی روزمره خود دارند، به طوری که انجام ندادن افعال مربوط به این باورها را بدیمن و ناپسند می‌شمارند. مطابق اسناد موجود، برخی از باورها و عقاید مردم، در خصوص سفرهای زیارتی چنین بوده

کسانی که قدرت مالی آن‌ها خوب بود، سعی می‌کردند یک یا چند بار به زیارت خانه خدا، نجف اشرف، کربلا، مشهد مقدس، قم یا شاهچراغ در شیراز بروند تا به قول خودشان «استخوانشان طاهر» شود. تا امام و امامزاده کسی را نطلبند، افتخار پابوسی نصیب او نمی‌شود. پشت سر زوّار و برای خرمی او، آب و برگ سبز می‌ریزند. همراهان و به ویژه بچه‌ها، نُقل و سکه‌هایی را که بر سر زائران می‌ریزند، به عنوان تبرک جمع می‌کنند. آنگاه نقل‌ها را برای تندرستی می‌خورند و پول‌ها را برای تبرک جیب و کیسه پول خود، نگه می‌دارند. اگر حجّ حاجی قبول باشد یا به اصطلاح «حاجی پاک» باشد، در طول سفر مکه یا سر سال؛ یعنی یک سال از سفر حجش نگذشته، فوت کند، به بهشت می‌رود.

کسی که به نیابت شخصی ناتوان، به زیارت خانه خدا برود، فردی را شبیه آنکه به جایش به مکه رفته است، در آنجا می‌بیند. کسانی که فردی از خانواده آن‌ها، به مکه رفته است، روز عید قربان «گند» (۱)

(gend)

به پارچه و

۱- فرو بردن سوزن و نخ و بیرون آوردن آن در پارچه را گویند.

ص: ۲۰۲

«رووار» (۱)

(r vur)

نمی‌زنند؛ زیرا معتقدند خار مگیلان به پایشان فرو می‌رود.

خوردن غذای «شیلون» (۲) (ilon) تبرک است. (۳) اگر مسافر هنگام خروج از منزل به یکی از سادات برخورد می‌کرد جبه‌ای قند، دانه‌ای تسبیح، سکه‌ای پول از او می‌گرفت، آنگاه به راهش ادامه می‌داد؛ زیرا برخورد با سید را خوش یمن نمی‌دانستند و حتم داشتند که در سفر دچار خطر می‌شوند و کارشان به مشکل برمی‌خورد و به همین دلیل نیز از دست او چیزی می‌گرفتند تا خطر و

۱- روبه، گیوه و ملکی

۲- ولیمه، این غذا شامل پلو، چلو و خورش است

۳- محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون، ۱۳۵۲

مشکلات رفع شود. (۱) آرد و نانی که به عنوان صدقه پای آینه و قرآن می گذاشتند به منزل برگردانده نمی شد و آن را به مستحقان می دادند و در صورتی که مستحق در آن نزدیکی نبود، آرد را خمیر کرده همراه با نان در مسیر می گذاشتند تا سگ‌ها آن را بخورند؛ زیرا عقیده داشتند صدقه به سگ می رسد و ثوابش چند برابر است.

قند و شربت پای آینه و قرآن را تبرک می دانستند و تمامی اعضای خانواده از آن می خوردند و دهانشان را شیرین می کردند. یکی از عقاید مردم سیرجان، تکاندن سفره ولیمه بر سر اشخاص بود. بنابراین، بعد از این که غذا صرف می شد و سفره را جمع می کردند آن را بر سر دختران دم‌بخت و افرادی که توفیق زیارت نصیبشان نشده بود می تکاندند و بر این عقیده بودند که بخت دختران باز می شود و آرزومندان به زیارت نیز، به مرادشان خواهند رسید.

خانواده‌های عزادار، به هنگام عزیمت مسافر، از عزا بیرون می آمدند و پشت سر مسافر لباس سیاه نمی پوشیدند. قدیمی‌ها، بعضی از روزها به ویژه سه‌شنبه را

۱- کنایه: «سید از تو راهش در شد و کارش بیخ پیدا کرد»، بر اساس همین باور در بین مردم سیرجان رایج است.

جهت سفرها مناسب نمی‌دانستند و باور داشتند اگر برخلاف عقایدشان عمل کنند سفر خوشی نخواهند داشت.

از بعد از ظهر دوازدهم تا هنگام غروب آفتاب روز سیزدهم فروردین، به دلیل نحوست سیزده سفر نمی‌رفتند، همانگونه که دوازدهم و سیزدهم ماه صفر، از سفر کردن خودداری می‌کردند. سراسر ماه صفر را نحس می‌دانستند و تا می‌توانستند مسافرت نمی‌کردند و عقیده داشتند این ماه پرخطرترین ماه قمری است.

قبل از عید قربان، به اصطلاح «قبل از تیغ قربون» سفر نمی‌رفتند و بر این عقیده بودند که اتفاق ناگواری پیش خواهد آمد و سفر را به بعد از تیغ قربون «روز

عید قربان، بعد از ذبح گوسفند» موكول می کردند. (۱) بنابراین، تا هنگامی که خون قربانی به زمین ریخته نمی شد شخص به سفر نمی رفت؛ اما بعد از ذبح، با خاطری آسوده مسافرت انجام می شد. آخرین شب سال یا به اصطلاح شب سال تحویل، سفر نمی کردند و بر این عقیده بودند که آشیونه می چره «خانواده از هم می پاشد».

در هنگام سفر اگر کسی عطسه می کرد یا به اصطلاح صبر می زد، به فال بد می گرفتند و جهت رفع بلائی صبر، دقایقی می نشستند و کفش ها را از پای درآورده و ۷ صلوات می فرستادند و با گفتن یا مشکل گشا، یا صاحب صبر، از خانه خارج می شدند. اما اگر کسی به آمدن صبر بی توجهی نشان می داد و برحسب اتفاق، دچار حادثه ای می شد چنین می گفتند: فلانی پا رو ستر صبر گذاشته و پشت به صبر کرده به همین دلیل هم پاش خورده (یعنی به صبر اعتنا نکرده به همین علت، عواقب آن را دیده است).

با توجه به این عقاید، روز و ساعت مناسبی را جهت مسافرت انتخاب می کردند و بدون دلهره و اضطراب راهی سفر می شدند، به این امید که بهترین سود سفر؛ یعنی سلامتی را با خود برگردانند.

اگر بچه یا بزرگی به بهانه های مختلف، گریه می کرد، آن را به فال بد می گرفتند و یقین داشتند

۱- اصطلاح قبل از خون و بعد از خون، کنایه از قبل و بعد از قربانی کردن است.

اتفاق ناگواری رخ می‌دهد و جان مسافرشان در خطر است.

مسافری را اینگونه دعا می‌کردند: سیر به ستر خیر، غریب تندرست باشی، صحیح و سلومت سرخونه زندگیت و رگردي و در مقابل دعاها، چنین نفرین‌هایی هم نثار مسافرین می‌شد، سنگ سیاهی پشت سرش، سیاه نومه «خبر مرگش» بیارن، بره که ورنگرده. (۱)

بعد از رفتن زائر، آتش سفر یا آتش دوع می‌پزند، به این معنا که مسافرشان، سلامت به وطن و دیار خودش

باز گردد. (۱) قبل از حرکت زائر، با قرآن استخاره می‌کنند، اگر خوب بیاید حرکت می‌کنند و اگر نه، روز حرکت را تغییر می‌دهند.

در روزهای دوشنبه و چهارشنبه مسافرت نمی‌کنند.

اگر قبل از حرکت یک نفر عطسه کند، روز حرکت را تغییر می‌دهند و عقیده دارند که صبر(عطسه) پیغام خداست. گاهی هم، با خواندن سه حمد و توحید حرکت می‌کنند.

وقتی مسافر مشهد یا کربلا، می‌خواهد از در خانه بیرون برود، قبل از بیرون رفتن او، خانه را جارو می‌کنند و عقیده دارند که اگر بعد از بیرون رفتن مسافر، در همان روز خانه را جارو کنند، او دیگر از مسافرت باز نخواهد گشت. (۲) اگر کسی خواب ببیند که به حمام رفته است، به زیارت خواهد رفت. (۳) هیچ‌وقت بعد از روز حرکت زائران مشهد، صاحبخانه، خانه را جارو نمی‌کند؛ چرا که معتقدند شگون ندارد.

زائران مشهد، نذر می‌کنند که ده روز یا بیشتر برای زیارت بمانند و معتقدند که روز بازگشت، نباید از

۱- علی محمد محبی، صائین قلعه، ابهر، ۱۳۵۵

۲- محمد علی پهلوانیان، جهق، قمصر، کاشان، ۱۳۴۸

۳- عقاید و رسوم مردم خراسان، ابراهیم شکورزاده، ص ۳۱۶

حضرت رضا(ع) خداحافظی کرد تا بازهم به زیارت نایل شوند.

زائر مشهد پس از بازگشت، تا سه روز حمام نمی‌کند؛ چون نباید گرد و خاک زیارت را از خود دور سازد. (۱) پس از آنکه زائر مشهد، از سفر بازگشت، به نوبت با دعوت زائر، مهمانی ترتیب می‌دهند، چون عقیده دارند که زائر، قدم در صحن مطهر حضرت گذاشته است، به هر خانه که قدم بگذارد مایه برکت است و قضا و بلا از آن خانه دور می‌شود. (۲)

۱- مهرداد صمدی، مسجد سلیمان، ۱۳۴۸

۲- غلامحسین کرزبر، بصری، بروجرد، ۱۳۴۷

بدرقه زائران، خوش یمن است و ردّ پای زوّار، مایه برکت دنیا و آخرت می‌باشد.

بعد از رفتن زوّار به مشهد مقدس، تا روز سوّم نباید خانه زوّار را جارو کنند؛ یعنی پشت سر مسافر نباید بر زمین جارو کشیده شود، صبح روز سوم خانه را جارو می‌کنند. (۱) هنگامی که اهالی، زائران را بدرقه می‌کنند، هر فقیری که سر راه آن‌ها دیده شود، چیزی به او می‌دهند؛ حتی به خانه فقرایی که سر راه باشند می‌روند و مبلغی پول به آن‌ها می‌دهند و معتقدند که این کار از مسافر رفع خطر می‌کند. (۲) هر کس که خانه خدا را زیارت کرد، نباید با پای بدون جوراب راه برود و تا آخر عمرش باید جوراب بپوشد؛ زیرا این شخص، پای خود را روی خاک مکه گذاشته است و به احترام خانه خدا، باید همیشه پایش پوشیده باشد.

کسی که از خانه خدا بازگشت، باید در ادامه عمرش، مال حرام نخورد، غیبت نکند، دروغ نگوید و حرف زشت که بار دل مردم شود، نزند. این‌ها صفاتی است که شخص حاجی، باید بعد از آنکه از زیارت خانه خدا بازگشت، در درونش زنده نگه دارد. (۳) پس از رفتن زائر، پشت سرش آب می‌ریزند، با این

۱- محمد مسعود کریمی، بهمن، آباد، فارس، ۱۳۴۷

۲- نورالله ملکی، زرجه بستان، قزوین، ۱۳۴۹

۳- علی‌قلی کریمی، لای بید، میمه، اصفهان، ۱۳۵۴

اعتقاد که زودتر برگردد. آن روز در خانه زائر را نمی‌بندند، آن خانه را جارو نمی‌زنند؛ اگر چراغ منزلشان چراغ لامپا یا زنبوری روشن باشد، خاموش نمی‌کنند. (۱) بنا بر باور عمومی، مقصود از پختن آش پشت‌پا، این است که چون محتوای آش، رشته‌های دراز و دنباله‌دار است، انشاءالله این مسافرت‌ها هم دنباله‌دار باشد و دوباره افراد این خانواده به سفرهای زیارتی بروند. چند روز پس از حرکت مسافر خانه خدا، شبی را ختم قرآن می‌گیرند تا زائر، به سلامت بازگردد. به این طریق که عده‌ای با سواد را دعوت می‌کنند و هر نفر یک جزء یا بیشتر از قرآن را می‌خواند تا قرآن ختم

شود. (۱) اگر کسی در طول راه به عللی نتواند به مقصد زیارت برسد، می گویند امام او را نطلبیده است. (۲) پس از بازگشت زائران از مشهد مقدس، محلّی ها او را «مشهدی» صدا می زنند و معتقدند کلمه مشهدی قبل از اسم فرد باید گفته شود و اگر نام او را به تنهایی صدا بزنند، گناه دارد.

پشت سر زائر آب می ریزند، به این معنی که مانند آب روان برود و در راه ناراحتی یا اتفاقی برایش پیش نیاید. همچنین یک تخم مرغ هم زیر پای زائر می اندازند تا بشکند و این کار هم، برای رفع بلا است. (۳) پختن آش پشت پا، بر این اساس است که زائر از بلا محفوظ بماند. (۴) زمانی که زوار امام رضا(ع) از ماشین پیاده می شوند، استقبال کنندگان آن ها را می بوسند و عقیده دارند، اولین کسی که آن ها را ببوسد، خاک مسافرت رویش می ریزد و حتماً سال دیگر حضرت امام رضا(ع) او را می طلبد. (۵) روز عید قربان، خانواده حاجی، خروسی را می کشند و قبل از تقسیم، استخوان های خروس را جدا

۱- ژاله نمکی، ده نمک، اراک، ۱۳۴۹

۲- جمال امیدی، کوشکی بالا، بروجرد، ۱۳۴۵

۳- سیدمحمدعلی جلالی، بندر انزلی، ۱۳۴۸

۴- ابوالفضل مرتجی، الوسجرد، ساوه، ۱۳۴۸

۵- محمدتقی فتحی سروستان، سروستان، شیراز، ۱۳۵۲

و آن را زیر خاک پنهان می کنند؛ زیرا معتقدند که استخوان های این خروس را نباید دور بریزند تا سنگ و گره به آنها را بخورند؛ چون برای مسافرت حاجی شگون ندارد.

چند روز قبل از حرکت حاجی به مکه، عیال یا یکی از فرزندان او، یک نخ ریسمان روی قرآن و در سینی جلوی حاجی قرار می دهد و می گوید: حاجی به این قرآن نیت کن و به تعداد روز مسافرت خودت این نخ را گره بزنی، حاجی قرآن را می بوسد، نیت می کند و نخ را با شمارش روز، گره می زند و آن را داخل قرآن می گذارد. پس از آنکه حاجی به سفر حج رفت، زن و فرزندان او، آن نخ را می آورند و گره ها را می شمارند و معتقدند هر چه گره

زده باشد، به شماره گره‌ها، مسافرت حاجی طول می‌کشد. (۱) در آن زمان که زائران با اسب به سفر حج می‌رفتند، در صورتی که شخص زائر، در مکه فوت می‌کرد، اسب او را سیاهپوش می‌کردند و دور آبادی می‌چرخاندند و اهالی در سوگ او به عزا می‌نشستند. (۲) در صورتی که خبر مرگ حاجی را می‌آوردند؛ اما این خبر صحیح نبود، افراد خانواده هنگام بازگشت حاجی و استقبال از او، در خانه را به روی حاجی می‌بستند و در بیرون عمارت یک نردبان می‌گذاشتند و حاجی می‌بایست از نردبان، وارد بام خانه و از آنجا وارد عمارت می‌شد. (۳)

۱- سیف‌الله پیوندزاده، پیوند فارس، ۱۳۵۴

۲- اسماعیل زمان‌نژاد، زیرآب، سواد کوه، مازندران، ۱۳۵۵

۳- محمدحسین کریمی، قمبوان، سمیرم سفلی، شهرضا، ۱۳۵۲

ص: ۲۱۴

فصل هفتم ادبیات شفاهی

اشاره

۱ تمثیل و مثل ها

مشک خالی و پرهیز آب

«پرهیز آب» عبارتی بود که سقاها و آبکشان هنگامی که با مشک یا سبوی پر آب از جای پرترددی می گذشتند بانگ می زدند تا عابران متوجه شده، خیس نشوند.

عبدالله مستوفی می نویسد: «با مشک خالی، پرهیز آب گفتن، نظیر بادست خالی توپ زدن، کنایه از سر و صدای بی اساس راه انداختن و به دروغ خود را صاحب قدرت و اختیار جلوه دادن است. یکی از

کارهای بامزه داش‌های تهران این بود که مشکی پیدا می‌کردند و در آن دمیده آن را مانند مشک پر آب، به کول گرفته، دهن گشاد و مشک در دست، با صدای "پرهیز آب، پرهیز آب" مردم را از دور و ور طوق یا علم متفرق می‌کردند تا از ازدحام زیاد جلوگیری شود.» (۱) اما این مثل در فرهنگ مردم ایران، در مورد کسی به کار می‌رود که بخواهد هنر نداشته‌اش یا کار انجام نداده‌اش را به رخ دیگران بکشد و از قیل آن، منفعتی ببرد. حکایت زیر از این مثل نقل شده است:

قصه مثل: در زمان قدیم که مردم با اسب و شتر و امثال آن به زیارت می‌رفتند، رسم بود وقتی که کسی از سفر حج برمی‌گشت به نسبت نفوذ و شخصیتی که داشت، خویشان و آشنایانش هر کدام از محل اقامت و شهر حاجی، مشکی تهیه و آن را پر از آب نموده و به پیشباز حاجی می‌رفتند و سر راه حاجی را آبپاشی می‌کردند. البته هر چه تعداد افراد مشک به دوش بیشتر بود و سر راه حاجی بیشتر آبپاشی می‌شد، بر اهمیت و شخصیت حاجی افزوده می‌گشت. برای مثال، می‌گفتند: این همان حاجی است که جلوی راهش، دو فرسخ آب پاشیدند. از قضا یک مرتبه که یکی از حاجی‌های اسم و رسم‌دار، از مکه برمی‌گشت، یکی از آشنایانش که مجبور بود حتماً مشکی تهیه کند و به

پیشباز حاجی برود، با خودش فکر کرد که حاجی از آن حاجی‌ها نیست که دور و برش خالی باشد و حتماً چند نفری برای آب‌پاشی به پیشباز او می‌روند. پس چه بهتر من مشکم را از باد پرکنم و ببرم، چون با بار سنگین تحمل این همه راه برایم دشوار است. عاقبت آنجا یک کلکی خواهم زد. همین کار را هم کرد، یعنی مشک خود را در خانه پر باد کرد و در مشک را محکم بست و به راه افتاد تا به محل تجمع مشک به دوشان رسید. هن و هن کنان خود را خسته و کوفته نشان داد و منتظر فرصت شد که کارش را شروع کند. به هر حال، حاجی از راه رسید. جمعیت خوشحالی کردند و هر کدام دست حاجی را بوسیدند.

تا وقت کار و فعالیت مشک به دوشان رسید. در این وقت آن بابایی که مشک پر از باد به دوش داشت، با سر و صدای زیاد خود را میان مشک به دوشان انداخت و "پرهیز آب، پرهیز آب" گویان به تقلا افتاد و منتظر شد که مشک رفیق بغل دستی اش باز شود، آن وقت کار خود را شروع کند، بلکه مشتش باز نشود و رسوا نگردد. هرچه بیشتر انتظار کشید کمتر به نتیجه رسید و این انتظار طولانی شد. تا این که رفیقش پرسید:

پس چرا سر مشکت را باز نمی کنی؟

آن بابا گفت: راستش را بخواهی، می ترسم رسوا شوم؛ چون مشک من عوض آب، باد دارد، حالا از تو خواهش می کنم اول تو سر مشکت را باز کن و نگذار من آبرویم پیش حاجی بریزد. مرا پیش او روسیاه نکن.

رفیق آن مرد بیچاره که مشکش را به امید دیگران پر باد کرده بود، گفت: رفیق، حقیقت را بخواهی مشک من هم پر از باد است و از آب خبری نیست و باید فکری کرد که رسوا نشویم. تقلا بیشتر شد و از هر سو صدای "پرهیز آب پرهیز آب" بلند بود. اما حتی یک قطره آب هم از مشکی سرازیر نشد که نشد، تا این که معلوم شد همه مشک به دوشان در خانه خود همان فکر را کردند که باید مشکشان را عوض آب، از باد پر کنند و زحمت و مرارت حمل این همه آب را بر خود نگذارند.

از آن طرف هم، حاجی هرچه انتظار کشید دید سر مشکی باز نشد و آبی پاشیده نشد. با ناراحتی پرسید: پس چرا مشک به دوشان کار خود را شروع نمی کنند؟

ملتزمین رکاب حاجی پرسیان رفتند و برگشتند و به حاجی خبر دادند که مشک ها عوض آب، باد دارد و مثل این که خبری نیست و بقیه راه را بایستی آب پاشی نشده برویم. حاجی هم وقتی ماجرا را فهمید با ناراحتی مرتب می گفت: مشک خالی پرهیز آب، مشک خالی پرهیز آب. (۱) حاجی ما هم شریک!

قصه مثل: در زمان قدیم، موقعی که حُجاج ایرانی از راه مدینه به زیارت خانه خدا می‌رفتند و یا به مدینه برمی‌گشتند، شامگاهان که در یکی از منازل بین راه رحل اقامت افکنده و دیگ‌های پلو یا آش را بر سر بار می‌گذاشتند، ناگهان یک دسته عرب نتراشیده و نخراشیده با سوسمار یا موش صحرائی از راه می‌رسیدند و موش‌ها یا سوسمارها را در دیگ آش یا پلو می‌انداختند و می‌گفتند: «حاجی ما هم شریکیم» چون حُجاج بخت برگشته هرگز طبع آن‌ها، حاضر به خوردن «پلو سوسمار» یا «آش موش» نمی‌شد، مجبور بودند که دیگ پلو یا آش نیمه پخته را یکجا تحویل آن گروه بدهند. این مثل از آن زمان رایج شده است. (۱) حالا که حاجیش نیست کربلایی‌اش هم نباشد

قصه مثل: مردی روستایی، به نام باقر در آرزوی این که حاجی شود به تدریج صد تومان جمع کرد و برای زیارت خانه خدا، عازم مکه شد. چون به کربلا رسید، به مرضی سخت مبتلا شد و به حکم ضرورت در همان‌جا متوقف شد. وقتی بهبود یافت که زمان حج گذشته بود. ناچار به وطن بازگشت. هموطنان او را کربلایی باقر خواندند و او هر وقت این خطاب را می‌شنید، با نهایت تأثر و تأسف می‌گفت: حالا که حاجیش نیست کربلایی‌اش هم نباشد. (۲)

۱- داستان‌های امثال، امیرقلی امینی، ص ۱۱۴

۲- داستان‌های بهمنیاری، احمد بهمنیاری، ص ۱۹۴

عجب سرگذشتی داشت کل علی!

قصه مثل: شخصی مستطیع شده و به زیارت مکه رفته و برگشته بود و شده بود حاجی و همه به او می گفتند: «حاج علی». اما دوستی قدیمی داشت که مثل گذشته به او می گفت: «کللی (/ کل علی / کربلایی علی)» مثل این که به هیچ وجه قبول نداشت که این بابا، حاجی شده!

حاج علی هم از آن آدم‌هایی بود که تشنه عنوان و لقب هستند و دلشان لک زده برای عنوان! حاج علی پیش خودش گفت: «باید کاری کنم تا رفیقم یادش بماند که من حاجی شده‌ام» به این جهت

یک شب، شام مفصّلی تهیه و رفیقش را دعوت کرد. بعد از این که شام خوردند و نشستند به صحبت کردن، او صحبت را به سفر مکه‌اش کشاند و تا توانست توی کله رفیقش کرد که به زیارت حج رفته و در حال حاضر حاجی شده! او گفت: توی راه یک نفر از حجاج سرش به کجاوه خورد و شکست و یک همچین دهن وا کرد، آمدند و به من گفتند حاج علی از آن روغن عقربی که همراهت آورده‌ای به این پنبه بزن، بعد گذاشتند روی زخم، فردا خوب شد. همه گفتند: خیر ببینی حاج علی که جان بابا را خریدی. در مدینه منوره که داشتم زیارت می‌خواندم یکی از پشت سر صدا زد: «حاج علی» من خیال کردم شما هستی برگشتم، دیدم یکی از همسفرهاست، به یاد شما افتادم و نایب‌الزّیاره بودم. توی کشتی که بودیم دو نفر دعوایشان شد، نزدیک بود خون راه بیفتد، همه پیش من آمدند و گفتند، حاج علی به داد ما برس که هم‌اکنون خون راه می‌افتد. واسطه شدم و آشتی‌شان دادم، همسفرها گفتند: خیر ببینی حاج علی که همیشه قدمت خیر است. نزدیکی‌های جده بودیم که دریا طوفانی شد. نزدیک بود کشتی غرق شود که یکی از مسافرها گفت: حاج علی! از آن تربت اعلاّیت یک ذره توی دریا بریز تا دریا آرام شود. همین که تربت را توی دریا ریختم، دریا مثل حوض خانه‌مان شد. همه همسفرها گفتند: خدا عوضت بده حاج علی! که جان

همه ما را نجات دادی.

خلاصه گفت و گفت تا رسید به در خانه‌شان، ادامه داد که: همه اهل محل با قرابه‌های (۱) گلاب آمدند پیشباز و صلوات فرستادند و گفتند حاج علی زیارت قبول. همین که پایم را گذاشتم در دالان خانه و مادر بچه‌ها چشمش به من افتاد، گفت: وای حاج علی جان ... همین را گفت و از حال رفت. خلاصه مدام حاج علی کرد تا قصه سفر مکه‌اش را به آخر رساند. وقتی که خوب حرف‌هایش را زد، ساکت شد تا اثر آن را در رفیقش ببیند، رفیقش با تعجب فراوان گفت: عجب

۱- ظرفی شیشه‌ای، برای نگهداری گلاب و آب لیمو و غیره.

سرگذشتی داشتی کل علی! (۱) ناخوانده به زیارت خانه خدا نتوان رفت

قصه مثل: یکی از توانگران به زیارت خانه خدا رفت. بعد از طواف و اعمال حج، چنان که رسم تجارت است در بازار منا مال و اسباب خود را گشود و به خرید و فروش مشغول بود که ناگاه گدایی که نان خود را جز در سفره دیگران ندیده بود، از آنجا گذشت و آن سوداگر را با آن همه جمعیت دید. بر او رشک و حسرت برد و ایستاد و زبان به طعن او گشود و گفت: «ای دنیادار بی‌رحم و ای سخت دل از خدا دور! فردای قیامت مکافات من و تو به یکسان چون خواهد بود؟ که تو با این همه سامان و نعمت و من با این همه رنج و محنت آمده و بی‌نوا و بی‌چیز باشم؟ بازرگان چون این فقره را شنید گفت: «حاشا مکافات ما یکسان باشد ای گدای فضول و ای طالع بی‌اصول! طرز درویشی و فقیری چنین نمی‌باشد که رشک و حسد بر اموال مسلمانان برند. مطلب تو از آمدن به اینجا گدایی است، نه طواف کعبه، اگر می‌دانستم فردای قیامت جزای ما یکسان خواهد بود کجا روی به این راه می‌آوردم.

گدا گفت: ای دنیا دار، این سخن از کجا غلط کردی؟

بازرگان گفت: استغفرالله، من آنچه حق بود گفتم،

من به فرمان خدا آمده‌ام، آنجا که اذن فرموده: **وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّيْهِمْ اِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِفُونَ فِي الْمَالِ** (ع) بوده که مردمان را به این خانه بخوان و کسانی را که قدرت و استطاعت داشته باشند ندا در ده و بطلب تا بیایند. پس چون مرا حکم شده به فرمان آمده‌ام و تویی طلب ناخوانده آمده و فضولی کردی و آنگاه این مثل را گفت: ناخوانده به خانه خدا نتوان رفت. ای گدا تو را ناخوانده و تو خود را به مهلکه انداختی و چنین راهی را بی اذن و زاد و با هزار محنت به جهت گدایی و طمع و طلب آمده‌ای. عزت و حرمت مهمان و طفیلی یکسان نبود.

پس آن گدا **حَجَل** و شرمنده شد و جماعتی که

ص: ۲۲۷

آنجا بودند بازرگان را آفرین گفته و تحسین کردند، پس بازرگان چیزی به گدا داد و او را از خود خوشنود کرد. (۱) سه سفر هم کربلا رفته‌ام

قصه مثل: مردی مازندرانی نماز می‌خواند. مردی شوخ که با رفیقش از کنار مازندرانی می‌گذشت، شرط بست نماز وی را باطل گرداند. رو به مازندرانی با صدای بلند به رفیقش گفت: «نماز خواندن را از این مشهدی یاد بگیر.» مازندرانی سه انگشت دستش را به طرفش بلند کرد و گفت: «سه سفر هم کربلا رفته‌ام.» (۲)

۱- مجمع الامثال، محمد علی حبله رودی، ص ۳۸۳

۲- قند و نمک، جعفر شهری، ص ۴۴۸

۲ امثال و حکم

زیارت پول حلال می‌خواهد و قلب صاف
اشاره به این که باید با نیت پاک و پول حلال به زیارت رفت، تا مورد قبول واقع شود.
هر که زیارت برود استخوانش سبک می‌شود.
اشاره به این که زیارت بار گناهان را کم می‌کند.
نگفتی گیوه‌ات مبارک، می‌گویی مرا ببر زیارت. (۱)

این مثل اشاره به توقع بی جای برخی افراد دارد.
تا به یکی بگی عیدت مبارک، می گه من رو کول کن ببر زیارت. (۱)
این مثل نیز در مورد افراد پر توقع به کار می رود.
هر کس به زیارت می رود تو چاوش خوان او باش.
این ضرب المثل مازندرانی اشاره به خصلت خوب مردم داری دارد.
آدم به خاطر امامزاده، آفادار (۲) را زیارت می کند.
این مثل رامسری اشاره به ارزش و احترام داشتن اماکن مقدس دارد، که حتی درخت این اماکن را نیز شامل می شود و آن را مقدس می شمارند.

امامزاده ای که معجزه نکند کسی به زیارتش نمی رود
اشاره به این موضوع دارد که اگر مکان مقدسی خیر و برکت نداشته باشد کسی به آنجا نمی رود.
با گل عمارت با نصیب زیارت
یک مثل گنبد کاووسی که به تقدیر و سرنوشت

۱- فرهنگ جامع ضرب المثل های فارسی، بهمن دهگان، ص ۶۰۵

۲- درخت جلوی امامزاده را می گویند.

ص: ۲۳۰

اشاره دارد.

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود (۱).
بیتی است از حافظ شیرین سخن، درباره برآورده شدن حاجت.
چه خوش باشد(بود) که بر آید به یک کرشمه دو کار
زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار
این مثل اشاره به رسیدن به دو هدف با یک کار دارد.

۱- دیوان حافظ شیرازی، انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، ص ۵۹

زیارت حج نصیب هرکس نشود

این مثل آذری اشاره به لیاقت و شایستگی افراد برای رفتن به زیارت معنوی حج دارد.

زیارت در خانه است

مثلی است کرمانی که رسیدگی به امور خانواده را نوعی زیارت می نامد.

زیارت را من رفتم، تو نخود و کشمش دادی

این ضرب المثل آلاشتی اشاره به ادعای بیهوده برخی افراد دارد.

شنبه مال جهود است، یکشنبه مال ارمنی است، دوشنبه مال بهایی هاست، سه شنبه نصف روز کار، چهارشنبه استراحت، پنجشنبه

زیارت اهل قبور، جمعه هم که تعطیله

این مثل تهرانی در هنگام تنبلی افراد مورد استفاده قرار می گیرد.

قسم راست زیارت است

مثلی است لری در مورد ارزش قسم خوردن.

مگس هم به خر می چسبد و به زیارت می رود و باز می گردد

این مثل سمنانی در هنگام تحقیر کردن برخی افراد لاف زن، به کار می رود.

ص: ۲۳۲

هر زیارت گاهی را که ساختیم اول کمر ما را زد
مثلی است گیلکی در خصوص شانس بد و بدشانسی.
هم خنده و سور و سرور، هم هفته و چله و زیارت اهل قبور
این مثل تهرانی اشاره به سود مضاعف یا به دو هدف رسیدن دارد.
هم زیارت است هم تجارت (۱)
این مثل نیز اشاره به دو هدف رسیدن و سود مضاعف دارد.
وقتی می گوئیم نوروزی قبا عیدت مبارک، می گوید: سوار خرم کن بیرم زیارت

۱- فرهنگ عوام، امینی، امیر قلی، ص ۶۵۸

ص: ۲۳۳

مثلی اصفهانی که در مواجهه با ظرفیت نداشتن برخی افراد به کار می‌رود.

کعبه دل را زیارت کن که فرسنگش کم است (۱)

این مثل در هنگام خدمت به خلق یا دلجویی کردن از افراد به کار می‌رود.

۱- این ضرب المثل ها بر گرفته از: فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی است که توسط دکتر حسن ذوالفقاری در دست چاپ است.

۳ دویته‌ها

شتر رَ (۱) بار کردن بار قالی زیارت می‌روم جای تو خالی
زیارت می‌روم حضرت رضا رَ ببوسم گنبد زرد طلا رَ

این راه زیارت است، قدرش دریاب از شدت سرما، رخ از راه متاب
شک نیست که با عینک ارباب نظر برفش پرقو باشد و خارش سنجاب

تو که چُپق کشی دودش هوا کن به مشهد می روی ما را دعا کن
به مشهد می روی با قرض بسیار مرابفروش و قرض خود ادا کن

تو که سیگار کشی دودش هوا کن به مشهد می روی ما را دعا کن
به مشهد می روی پای پیاده بیا پا در رکاب اسب ما کن

شتر بار کرده ام با بار قالی زیارت می روم جای تو خالی
زیارت می کنم شاه خراسو (۱) ببوسم گنبد زرد آقا رو

دلم می خواد از اینجا پر بگیرم زمین کربلا لنگ بگیرم
زمین کربلا خاک شهیدان سراغی از علی اکبر بگیرم

خواهی اگر ای دل که شود مشکلت آسان در برزخ و در حشر نشوی هرگز هراسان
بگشای به درگاه رضا دست گدایی بنشین به در خانه سلطان خراسان (۲)

سر کوه بلند فریاد کردم امیرالمؤمنین را یاد کردم
عجب بوی خوشی میدد زیارت امیرالمؤمنین شاه ولایت (۱)

از بهر طواف با دو صد عزّ و شرف حاجی به سوی کعبه و من سوی نجف
فرقی که میان ما و او هست این است من سوی گُهر رفتم و او سوی صدف

ای پیک خجسته بس صفا آوردی این لطف و صفا تو از کجا آوردی
گویا که ز تربت حسین بن علی بر درد من خسته، دوا آوردی

به مشهد رفته‌ای گیوه دِ پایت به مشهد رفته‌ای جونم فدایت
به مشهد رفته‌ای وَر گرد سلامت قلندر وار می گردم برایت

دلَم می‌خواست که از دل پربگیرم زمین کربلا در بر بگیرم
بگیرم در بغل قبر حسین را سراغی از علی اکبر بگیرم

غریبی را قناعت کرده یم مو چطور ترک ولایت کرده یم مو
همه مردم نمی‌دانن بدانن که آقام را زیارت کرده یم مو

چنو که می‌روی بر گرد نگا کو خریدم رنگ و دستا رو حنا کو
خریدم سُر مه‌ای از حج واجب بیا بنشین و چشما را سیا کو (۱)

خدایا پر بده پرواز بگیرم زمین کربلا لنگر بگیرم
زمین کربلا قبر شهیدان سراغ اکبر و اصغر بگیرم

گرفتم چل شتر و چار ساربون گرفتم بار بندر تا خراسون
خدایا راه خراسون کن نصیبم برم پابوسِ آقای غریبم (۱)

امیرالمؤمنین دردم دوا کن مقام و منزلت در کربلا کن
اگر خواهی که جنت را بینی و نامیسای مردم کم نگاه کن (۲)

۱- عزیز الله ایران نژاد، پسوجان، سیرجان، کرمان، ۱۳۷۰

۲- نرگس عباسی، نهبندان، خراسان، ۱۳۸۲

منابع

منابع

- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، تمثیل و مَثَل، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، دیوان حافظ شیرازی، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱
- بهمنیاری، احمد، داستان‌نامه بهمنیاری، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- امینی، امیرقلی، داستان‌های امثال، اصفهان: ۱۳۲۴.
- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۳۹
- حبله رودی، محمدعلی، مجمع‌الأمثال، به کوشش صادق کیا، تهران: اداره فرهنگ عامه، بی‌تا.
- دهگان، بهمن، فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲.
- شاملو، احمد، کتاب کوچه، انتشارات مازیار، ۱۳۷۷
- شکورزاده، ابراهیم، عقاید و رسوم مردم

خراسان، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۳

شهری، جعفر، قند و نمک، انتشارات معین، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۹

ذوالفقاری، حسن، داستان های امثال، انتشارات مازیار، ۱۳۸۴

خلعتبری لیماکی، مصطفی، زیارت در ادب عامه، مجموعه مقالات هم اندیشی زیارت، جلد ۲، نشر مشعر، ۱۳۸۷

مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، چاپ سوم، تهران: زوآر، ۱۳۷۴.

میر نیا، سید علی، فرهنگ مردم (فولکلور ایران)،

هاشمی، سید علیرضا، آداب سفر زیارتی حج در آوه، فصلنامه نجوای فرهنگ، سال دوم شماره چهارم، تابستان ۱۳۸۶.
راویان:

اجلالی، تهمینه، ساوجبلاغ، طالقان.

احمدی، سیف‌الله، دستجرد، گلپایگان.

اسحاق‌نیا، فائزه، تربت‌حیدریه، خراسان.

اکبری، محمود، احمدآباد، اسدآباد، همدان.

الماسی، شوکت، دزفول.

امانی، غلام، بهبهان.

امیدی، جمال، کوشکی بالا، بروجرد.

ایران‌پور مبارکه، امیر، مبارکه، اصفهان.

ایران‌نژاد، عزیزالله، پسوجان، سیرجان، کرمان.

بنائیان، قاسم، نیشابور، خراسان.

بندرچی، محمدرضا، قزوین.

پروستانی، احمد، حکمی، میناب، هرمزگان.

پورغلامعلی، ابراهیم، فومن، گیلان.

پهلوانیان، محمدعلی، جهق، قمصر، کاشان.

تابنده، یوسف‌علی، دزفول.

جلالی، سیدمحمدعلی، بندر انزلی.

حسنی‌پازوکی، فاطمه، جیتوی ورامین.

حسینی، سیمین، گمیشان، بندر ترکمن.
حق شناس، محمد، ورزنده، کوهپایه، اصفهان.
خادم پور، طلعت، علوی، کاشان.
خدای، عین الله، اقلید.
خسرویان، علی عباس قلی، هونجان.
خلعتبری لیماکی، مصطفی، تنکابن.
داوری، مهرزاد، اصفهان.
راهب زاده قمصری، عباس، قمصر، کاشان.
رجایی، محمد علی، زنجان.
رجایی زفره ای، محمد حسن، زفره، کوهپایه، اصفهان.

رحمتی، حسین، ابراهیم آباد، میامی، سمنان.
رسولی، عباس، وزوان، میمه، اصفهان.
رشیدیان، محمد، دزفول.
زمان نژاد، اسماعیل، زیرآب، سوادکوه، مازندران.
سلطانیان، صابر، اسفرجان، شهرضا.
سیوندزاده، سیف‌الله، سیوند، فارس.
شفیعی، ماشاءالله، ورزنه، کوهپایه، رودشت، اصفهان.
شقایق، جاوید، سراب.
شکریان، ایرج، بستک فارس، بندرعباس.
صلاحی‌فر، مریم، نیریز، فارس.
صمدی، مهرداد، مسجد سلیمان.
صولت‌زاده، زینب، گل‌مکان، مشهد.
صیاد امین، خدیجه، بندرانزلی.
طاهری، حاج علی محمد، تاکستان، قزوین.
عباسی، نرگس، نهبندان، خراسان.
عبدلی، مراد، حسین آباد، ناظم، ملایر.
عشق‌پرور، منیژه، مسجد سلیمان.
عمادی، عباسعلی، علی آباد، دو دانگه، ساری.
فتحی سروستانی، محمد تقی، سروستان، شیراز.
قادری، علی پناه، چوبین، بخش مینودج، فارسان، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری.

قاسمی، حسن، مراغه، آباده.

قریشی، سید مرتضی، کاورد، ساری.

قلمبو، قمرالزمان، دزفول.

قلمرو، مسعود، علی آباد، چشمه سفید، بیجار.

کرزبر، غلامحسین، بصری، بروجرد.

کریمی، علی قلی، لای بید، میمه، اصفهان.

کریمی، محمدحسین، قمبوان، سمیرم سفلی، اصفهان.

کریمی، محمد مسعود، بهمن، آباده.

کریمی فروتقه، محمد، کاشمر.

کشمیر، احمد، فیروز کوه.

لاچینانی فریدون شهری، علیرضا، فریدونشهر، اصفهان.

مافی، توران، قزوین.

محبی، علی محمد، صائین قلعه، ابهر، زنجان.

مرتجی، ابوالفضل، الوسجرد، ساوه.

مزدک، غلام عباس، زاهد شهر، فسا.

مظفریان، فرخ، صیقلوندان، صومعه سرا.

مظلومزاده، محمد مهدی، کازرون.

ملکی، نورالله، زرجه بستان، قزوین.

موگویی، صفر علی، کمران، فریدن، اصفهان.

مؤید محسنی، مهری، سیرجان، کرمان.

مهدوی، احمد، فیروزآباد، میبد، یزد.

نمکی، ژاله، ده نمک، اراک.

نوری، فریبا، باختران.

وثیقی میمندی، علی همت، سیمیکان، جهرم.

هاشمی زاده، علی محمد، زاهدشهر فسا.

هاشمی شهی، سید ابوتراب، روستای سه، نطنز، اصفهان.

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

